

آخرت و خدا
هدف رسالت انبياء

فهرست مطالب

آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء

۶	پیش‌گفتار انجمن اسلامی مهندسين.....
۹	تبریک مبعث و پیش‌گفتار صحبت.....
۱۰	طرح مسئله.....
۱۳	بررسی مسئله در انجمن.....
۱۵	منشأ طرز تفکر «دین برای دنیا».....
۱۹	تاریخ باستانی قدرت و حکومت.....
۲۱	پادشاهان و داوران بنی اسرائیل.....
۲۶	دین و سیاست در نزد زرتشتیان.....
۲۷	حکومت از دیدگاه مسیحیت.....
۳۱	عمل پیغمبران در عالم انسان‌ها.....
۳۴	ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت.....
۳۹	بررسی و پرسش مستقیم از پیام‌ها و کتاب‌های انبیاء.....
۴۰	طرح مسئله قیامت و ترتیب توجه قرآن به آخرت.....
۴۶	دومین مأموریت.....
۵۱	منظور از نزول قرآن.....
۵۲	احکام و دستورهای فردی و اجتماعی در قرآن و اسلام.....
۵۳	احکام و حدود و تعزیرات در قرآن و ادیان توحیدی.....
۶۳	نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا.....
۶۵	معادله یک طرفه.....
۶۷	رابطه‌ی آخرت با خدا.....
۶۸	مسئله حکومت و اداره امت یا ادغام دین و سیاست.....

۷۲	رابطه ایمانی و آخرتی اقتصاد دنیایی از دیدگاه منقّدين
۷۷	هدف دين، آخرت و خدا
۷۷	۱- تبدیل توحید به شرک
۷۸	۲- انصراف از دین و سلب امید و ایمان
۷۹	۳- تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت
۸۱	۴- کالای شیطان یا دین خدا!
۸۲	۵- «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین»
۸۴	۶- پیامبران، خبردهندگان قیامت و آخرت
۸۶	۷- زیان طرز تفکر «دین برای دنیا»
۹۳	نقد و بررسی عده‌ای از صاحب‌نظران
۹۵	آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری
۹۹	آیت‌الله سید محمد جواد موسوی غروی
۱۲۷	دکتر عبدالکریم سروش
۱۴۳	حسن یوسفی اشکوری
۱۵۹	مهندس مصطفی کتیرایی
۱۶۳	سعید غفارزاده
۱۶۹	دکتر ضیاء رفیعیان
۱۸۳	محمد بسته‌نگار
۱۸۹	مهندس محمد توسلی
۲۰۱	و پاسخ مهندس مهدی بازرگان
۲۱۷	بیانات آقای دکتر صدر

بسمه تعالی

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

«بَلِّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ
كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ
صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۱

متن تدوین یافته و تفصیل و تکمیل شده‌ی سخنرانی
جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين
مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۱

با توجه به بحث و بررسی و نظریات ابراز شده
در سمینار هفت جلسه‌ای بهمن ماه ۱۳۷۲

۱. از دیباچه گلستان سعدی.

پیش‌گفتار (انجمن اسلامی مهندسين)

مهندس مهدی بازرگان (۱۳۷۳ - ۱۲۸۶) یکی از احیاگران تفکر دینی در قرن اخیر کشور ماست که در طول نیم‌قرن تلاش فکری، قلمی و عملی خود، نسل جوان و تحصیل کرده‌ی جامعه‌ی ما را با معارف اسلامی آشنا ساخت و با دگراندیشان ملحد و زمینه‌سازان استبداد و شرک، برخوردی اصولی و متین داشت.

بسیاری از آثار فکری منتشر شده‌ی آن مرحوم، تدوین و تفصیل سخنرانی‌هایی است که به مناسبت‌های خاص - به‌ویژه اعیاد مبعث - در جلسات جشن انجمن اسلامی دانشجویان و سپس انجمن اسلامی مهندسين و حتی در زندان ایراد شده است. در چهل سال گذشته، ایشان به‌طور منظم در جلسات جشن مبعث انجمن هر سال جزیی از آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»^۱ را عنوان می‌کردند و ابعاد مختلف موضوع مبعث را توضیح می‌دادند.

در جشن مبعث سال ۱۳۶۴ انجمن که موضوعات آیه مبعث تمام شده بود، عنوان سخنرانی خویش را «ناگفته‌های مبعث» انتخاب کردند و ضمن آن توضیح دادند که از جمله، موضوع حکومت یا مدیریت جامعه در چارچوب آیه مبعث و رسالت انبیاء تصریح نشده است. در ادامه‌ی این بحث در سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۷۱ انجمن، موضوع «آخرت و خدا، تنها برنامه مبعث انبیاء» را مطرح ساختند که با واکنش‌های متفاوت و نظرات انتقادی مواجه شد. با توجه به اهمیت نظرات ارایه شده تعدادی از اعضای انجمن، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان؛ شورای انجمن با موافقت و استقبال ایشان تصمیم گرفت سمیناری با مشارکت صاحب‌نظران تشکیل دهد و موضوع این سخنرانی را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست کسی که در میان عوام مردم و از خودشان رسولی برانگیخت...

انجمن اسلامی مهندسين، در تاريخ ۱۳۷۲/۶/۸ با ارسال نسخه‌ای از متن سخنرانی تدوین شده برای ۲۸ تن از صاحب‌نظران، از آنان دعوت نمود تا در سمینار نقد و بررسی این سخنرانی، نظرات خود را ارائه نمایند. جمعی از آنان نظرات خود را مرقوم داشتند، عده‌ای به اظهار نظر شفاهی اکتفا کردند ولی در سمینار شرکت نکردند، و عده‌ای نیز نظرات خود را در سمینار بیان داشتند.

این سمینار محدود، از تاريخ ۱۳۷۲/۷/۲۱ لغایت ۱۳۷۲/۱۰/۲ طی هشت جلسه با شرکت صاحب‌نظران و جمعی از اعضای انجمن و علاقه‌مندان، به نقد و بررسی این سخنرانی پرداخت. در هفت جلسه‌ی اول، پانزده تن از صاحب‌نظران، نظرات خود را ارائه دادند و بعد از هر سخنرانی، پرسش و پاسخ و تبادل نظر به عمل آمد. در جلسه‌ی پایانی، استاد مهندس بازرگان، ضمن ارایه‌ی پاسخ و توضیح پیرامون نظرات مطرح شده، بر اصول نظرات پیشین خود تأکید نمودند.

با توجه به نظرات ابراز شده در سمینار فوق، ایشان متن سخنرانی مزبور را مجدداً تنظیم و با تغییر عنوان آن به صورت «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» در اختیار انجمن قرار دادند.

انجمن اسلامی مهندسين تصمیم گرفت متن تجدیدنظر شده‌ی سخنرانی را همراه با نظرات صاحب‌نظران، زیر نظر هیأت بررسی، تدوین و یک‌جا منتشر نماید. لذا در تاريخ ۱۳۷۳/۴/۲۶ متن تجدیدنظر شده‌ی سخنرانی را مجدداً برای بررسی و مطالعه صاحب‌نظران ارسال نمود.

از آنجا که در پیام و محتوای سخنرانی تغییری به وجود نیامده بود، چند اظهارنظر جدید بیشتر دریافت نگردید. ایشان نیز به علت بیماری قلبی بستری شدند و با توصیه‌ی پزشکان معالج آماده سفر به خارج گشتند. چند هفته قبل از سفر در آخرین جشن مبعث انجمن، در تاريخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۰ سخنرانی از قبل آماده شده‌ی خودشان را تحت عنوان «بعثت و آزادی» ایراد ساختند و با وجود بیماری، بیش از یک ساعت سخنرانی ایشان به طول انجامید.

مهندس بازرگان جمعه شب ۱۳۷۳/۱۰/۲۹ با بدرقه‌ی دوستان و اعضای خانواده‌اش، خاک وطن را ترک کرد و در فرودگاه زوریخ جان به جان آفرین تسلیم نمود و به لِقَاءِ اللَّهِ پیوست؛ اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

در مجلس ترجم استاد در حسینیه ارشاد، استاد عبدالکریم سروش برای اولین بار در جلسه‌ی عمومی، نظرات اخیر مهندس بازرگان در سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» را مطرح ساخت. جمع‌بندی این سخنرانی موجب عکس‌العمل عده‌ای و کنجکاوی جمعی دیگر برای اطلاع از متن این سخنرانی گردید و تقاضای زیادی برای چاپ و انتشار آن به وجود آمد.

ضمن تشکر از همه‌ی صاحب‌نظرانی که دعوت انجمن اسلامی مهندسين را اجابت کرده و با این سمینار همکاری داشته‌اند، اینک با سپاس از قادر متعال، متن تدوین‌شده‌ی نهایی سخنرانی و تعدادی از اظهارنظرهای موافق و مخالف دریافت شده را تقدیم می‌کنیم. لازم به توضیح است که نظرات آقای دکتر عبدالکریم سروش، عیناً از متن تفصیل‌یافته‌ی سخنرانی حسینیه ارشاد ایشان در مجله کیان شماره ۲۳ (بهمن و اسفند ۷۳) نقل شده است.

انجمن اسلامی مهندسين، ضمن طلب رحمت و مغفرت برای آن مرحوم، امیدوار است انتشار این مجموعه، زمینه‌ساز بشارت الهی برای استماع نظرات متفاوت و اتباع احسن بوده و موجبات هدایت الهی و رشد و بلوغ عقلی همگان را فراهم سازد. در پایان لازم می‌داند از بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان که مسئولیت ویرایش و حروف‌چینی مجدد این کتاب را تقبل کرده و به این صورت آماده‌ی چاپ نموده‌اند و همچنین از ناشر محترم تشکر و قدردانی به عمل آورد.

انجمن اسلامی مهندسين

اسفندماه ۱۳۷۶

آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء

تبریک مبعث و پیش‌گفتار صحبت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ
وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا.
وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»^۲

شکر خداوند منان را به جا می آوریم که به انجمن اسلامی مهندسين عمر و توفيق داد تا بار ديگر سالروز بعثت پيامبر بزرگوارمان را جشن گرفته، به اتفاق ميهمانان عزيز، قبولی خدمت و آموزش و هدايت همگان را مسألت نماييم.

۱. جمعه (۶۲) / ۲ : او است کسی که در میان عوام مردم و از خودشان رسولي برانگيخت تا آیات و نشانه‌های او را بر آنان بخواند، تزکیه و تربیت‌شان کند و کتاب و حکمت تعلیم‌شان بدهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند.
۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶ : ای نبيّ خبر آور، ما تو را فرستاده و مأمور ساختيم تا شاهد و نمونه بوده، بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده باشی.
و دعوت‌کننده به سوی خدا، برطبق قرار و روشی که او معین کرده است و چراغی پرتوافکن.

موضوع صحبت امشب که افتخار عرض آن به بنده‌ی شرمنده و اگذار گردیده است، تازگی چندانی ندارد. در جلسه‌ی جشن سال ۱۳۶۴ پس از آنکه طی چندین سال طولانی، استفاده‌ها و استخراج نکات مثبت به انتها رسیده بود، برای بهره‌مندی و راهنمایی بیشتر، از جهت منفی وارد شده، «ناگفته‌های بعثت» را عنوان سخنرانی قرار دادیم؛ از جمله ناگفته‌های آیه بعثت چنین اظهار و استنباط شد که حکومت یا مدیریت جامعه در چهارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر - که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت - منظور نگردیده است و به نظر نمی‌آید که جزو برنامه‌ی رسالت و مأموریت فرستادگان خدا بوده باشد.

این مطلب به راحتی نتوانست مورد پذیرش همگان قرار گیرد و بعداً سئوال‌ها و اشکالاتی مطرح شد. دو ماه قبل که شورای انجمن خواست بنده عهده‌دار سخنرانی مبعث بشوم، چون موضوع و مطالعه‌ی قابل عرضه‌ای نداشتم، به این شرط قبول وظیفه کردم که اجازه دهند بار دیگر، با تفصیل و توضیح بیشتر، به همان مطلب که به نظر می‌آید خالی از اهمیت و فایده نباشد، پردازم.

طرح مسئله

مسئله این است که بینیم مشیت خداوند سبحان و منظور باری تعالی از بعثت پیغمبران، یا مأموریت و رسالت آنان چه بوده است، و انتظار از دین و استفاده مؤمنین از دینداری چه باید باشد؟

مسئله این نیست که بدانیم ادیان الهی - از جمله اسلام - شامل چه اهداف و اصول یا چه احکام و دستورها بوده و در عمل چه آثار و نتایجی به بار آورده است تا آنها را به حساب اهداف بعثت بگذاریم؛ یا آنکه پیغمبران و پیشوایان دین و حتی پیروان آنها چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و چه به دست آورده‌اند تا آنها را مساوی یا عین دین و منظور از بعثت پیغمبران بگیریم.

روی دیگر سکه یا مسئله این است که معلوم شود مؤمنین و گروندگان در عقاید و افکار و برنامه‌های زندگی دنیایی و آخرتی خود یا در جهان‌بینی و ایدئولوژی، چه نظر و انتظار از دین باید داشته باشند و چه مسایل و مشکلاتی را باید به عهده‌ی خود بدانند. به بیان دیگر، آیا دین فقط عبادت و رضای خدا و سعادت آن دنیاست یا جواب‌گوی مسائل و نیازهای زندگی نیز هست و در این صورت تا چه حد حل‌کننده و دستور دهنده‌ی امور دنیایی فردی و اجتماعی ما باید باشد؟

این سؤال سابقاً، یعنی تا نیم قرن پیش، چندان مطرح نبود و اگر مطرح می گردید، جواب ساده و بدیهی به آن داده می شد. نام گذاری کودکان با خواندن اذان و اقامه در گوش آنان انجام می گرفت و پیش از آنکه به سن بلوغ و تمیز برسند و سواد پیدا کنند، سوره های «حمد» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و ذکرهای نماز و بعضی از سوره های قرآن را طوطی وار یادشان می دادند، و اگر مدرسه می رفتند، در درس شرعیات اصول و فروع دین را با تذکر اینکه اگر کسی اصول دین و مذهب را نداند و به فروع دین عمل نکند، مسلمان نیست، یادشان می دادند. رساله های عملیه هم که اصلاً وارد بحث های ایمانی و اعتقادی نمی شدند؛ فرض بر این بود که همه مسلمان اند و فرزندان و جوانان هم که باید مسلمان باشند و اگر می خواهند مسلمان باشند، لازم است شهادتین بگویند و اصول دین و مسایل دین را بدانند و به آنها عمل کنند.

اصول و احکام اسلام - آن طور که تعلم داده می شد - حالت ثابت و قطعی داشته، توجه اصلی متدینین و علمای دین معطوف به مسایل فقهی و درست انجام دادن آنها می شد، تا هم آخرت و سعادت شان تأمین شود و هم خداوند در اثر ایمان و عبادات و دعاهایی که می کنند، زندگی آنان را قرین سلامت و موفقیت قرار داده، کارهایشان راست و درست شود.

از دو سه قرن پیش به این طرف، «ضربه غرب» و احساس تهاجم و تفوق اروپا، از جمله تکان و تحریک هایی که به وجود آورد، زیر سؤال بردن مذهب مان بود. برای خیلی ها این توجه یا تصور پیدا شده بود که علت عقب ماندگی ما، مسلمان بودن مان است؛ اکثریت مردم چنین عقیده نداشتند یا نمی خواستند داشته باشند. متدینین باسواد و بعضی از علما واکنش نشان داده، برای رد کردن آن استنباط و راضی کردن وجدان خودشان، هم در صدد تجدیدنظر و تصفیه ی دین از خرافات و اضافات برآمدند و هم به جستجوی جواب های دندان شکن رفتند. علل و عوامل دیگری را باعث خرابی اوضاع و عقب ماندگی دانسته، گفتند اسلام حاوی بهترین دستوره های بهداشتی و اخلاقی و اجتماعی و حکومتی است و انبیاء و ادیان آمده اند تا اخلاق و اعمال ما را اصلاح نمایند و امانت و عدالت و سعادت را در میان مسلمانان رواج بدهند. در میان مدافعان اسلام و ادیان، کسانی هم بوده اند - حتی از خاورشناسان - که عقیده داشتند هدف ادیان و عمل پیغمبران، اصلاح اخلاق و تربیت انسان ها و برقراری نظم و عدالت و تمدن در میان امت ها بوده است.

با پیدایش افکار و مرام‌های مترقی ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم در غرب و عنوان شدن ایدئولوژی و جهان‌بینی از طرف مارکس و احزاب کمونیست، روشنفکران مسلمان نیز به فکر ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی افتادند. درک این معنی که برای هر حرکت و قیام، وجود یک هدف اعلی و عقیده و ایمان مشترک که متکی بر علم و یقین بوده، باعث فعالیت و فداکاری شود، ضرورت دارد، از نظر ایرانیان مسلمان و مخصوصاً شیعی، امری بدیهی و قطعی بود. تجربه‌ی پیروزی‌های معجزه‌آسای صدر اسلام و جنبش‌های حق یا باطل تحت لوای ایمان و ایدئولوژی، در حافظه‌ی هر مسلمان حضور داشت.

عنوان یکی از برنامه‌های جشن بعثت را که در زندان شاه در سال‌های ۴۱ تا ۴۳ ایراد شد و به صورت کتاب درآمد، «بعثت و ایدئولوژی»^۱ گذارده بودم که مورد استقبال قرار گرفت و موجب تحریک‌هایی گردید. هدف از تألیف آن کتاب، نشان دادن این مطلب بود که از اصول و احکام اسلام می‌توان به سهولت ایدئولوژی استخراج کرد و آیین یا مکتبی برای مبارزان خودمان علیه استبداد و استیلای خارجی ارائه داد. در آن کتاب و به این منظور، یک ایدئولوژی و جهان‌بینی اجمالی برای خودمان علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی و همچنین برنامه‌های دولت اسلامی تنظیم گردیده بود.

با جوش و خروشی که در جوانان ما در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمده بود و روح مبارزه علیه نظام و سیاست‌های حاکم سراسر مملکت را فراگرفته بود، احتیاج و استقبال از یک حرکت دینی، محسوس و شدید شده بود و چنین عنوان می‌شد که ایرانی‌ها- و شاید شرقی‌ها- برخلاف اروپایی‌ها کمتر حاضرند به خاطر اندیشه‌ها و ارزش‌های غیردینی مانند شاه، میهن، دانش، انسانیت، آزادی، و غیره قبول خرج و خطر و قیام مخلصانه نمایند؛ ولی تاریخ نشان داده است که در راه عقیده و ایمان- ولو باطل و موهوم- به خاطر ثواب آخرت یا عشق به شهادت و شخصیت‌های مقدس محبوب، از مال و جان‌شان مایه می‌گذارند.

۱. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی در جشن عید مبعث سال ۱۳۴۳ در بین زندانیان سیاسی زندان قصر است که چاپ اول آن در سال ۱۳۴۵ در داخل کشور و چاپ دوم در سال ۱۳۵۵ در خارج از کشور (هوستون، تکزاس، ایالات متحده آمریکا) انجام گرفته است و اکنون یکی از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۲)» است که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

به این ترتیب، بعد از اشغال ایران به دست متفقین و فرار رضاشاه که نسیم ناخواسته یا ناساخته‌ای از آزادی در کشورمان وزیدن گرفت، به دنبال حزب توده، یک عده احزاب ملی و گروه‌های مذهبی به وجود آمد. مبارزه، مد روز شده بود و با موفقیت چشمگیر ملی شدن نفت و سرکوبی آن با کودتای «انگلیسی-آمریکایی» «زاهدی-شاه»، استمداد یا استفاده از اسلام به عنوان یک «مکتب مبارز»، جای وسیعی در اذهان و افکار اکثریت مردم پیدا کرده بود. رو آوردن به دین و قرآن و فرهنگ اسلامی از ناحیه‌ی روشنفکران و جوانان، اگرچه خالی از اخلاص و قصد قربت نبود، اما توجه و توسل بود بیشتر برای تجهیز و توفیق ملت در مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی، در برابر یا در کنار مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی توده‌ای‌ها.

توجه فوق‌العاده‌ای که در آن سال‌ها- و هنوز- به مرحوم دکتر شریعتی از ناحیه کلیه‌ی قشرهای جوان مملکت به عمل می‌آمد و تیراژی بی‌سابقه و عظیم کتاب‌های او، اگرچه مدیون شخصیت و استعداد و نبوغ و نیروی جاذبه کلام و روش‌هایش بود، ولی نقش عمده را باید همان پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی و مبارزه از طریق اسلام گرفت و نیز ایدئولوژی و جهان‌بینی که از ترکیب دیالکتیک و اسلام، طراحی کرده بود.

چنین استنباط و انتظاری از دین و گرایش جوانان به اسلام و قرآن، برای روحانیت شیعه‌ی ایران نیز موفقیت و موهبتی محسوب شده، به‌طور ضمنی تشویق و دعوتی بود از روحانیت برای ورود به صحنه‌ی سیاست و احیای موقعیت‌های از دست رفته‌ی گذشته؛ ضمن آنکه تأیید و تقویت از صفوف مبارزین ملی و مذهبی و حتی چپی‌ها برای رسیدن به اهداف مربوطه به عمل می‌آمد. چه فرصتی بهتر از این، برای صنف ریشه‌دار روحانیت که با زنده کردن شعار «ادغام دین و سیاست» در صدد تسجیل رهبری و حاکمیت خود برآیند!

در هر حال، پیوند مبارک و میمونی مابین «دین و دنیا» با شادی و خشنودی همگان منعقد گردید و نتیجه‌ی آن، پیروزی درخشان انقلاب اسلامی ایران شد.

بررسی مسئله در انجمن

پایه پای تحولات و جریان‌های کشور، انجمن اسلامی مهندسين، فعالیت فرهنگی-مذهبی-صنفي خود را ادامه می‌داد. در جشن‌های مبعث سالیانه و جلسات «بازگشت

به قرآن» و سخنرانی‌های مختلف اعضای و دوستان، به این نظر رسیده بودیم که روحیه‌ی نوین و طرز تفکر «دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» جاذبیت در نسل‌های جوان و فایده برای کشورمان داشته است و مسلماً احکام و تعلیمات پیامبران و عمل با ادیان، باعث سلامت و عدالت و چاره‌ی خیلی از گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها می‌شود و اداره‌ی امور را هم آسان‌تر و بهتر می‌کند.

اما اصل این است که ببینیم قرآن و نازل‌کننده و گوینده‌ی قرآن و کتاب‌های توحیدی چه می‌گویند و چگونه رسالت یا بعثت انبیاء و هدف دین را توجیه می‌نمایند. انجمن اسلامی مهندسین، بیش از هر چیز به خود دین و خواست خدا نظر داشته ولی مخالف آن نبوده، بلکه شایق بوده است که با تحقیق و تجربه و با افزار علم و عمل، با مسایل و وظایف دینی برخورد نماید.

جا دارد ببینیم که منشأ طبیعی و انسانی طرز تفکر «دین برای جامعه یا دین برای دنیای بهتر» چیست و بعد، با مراجعه به خود قرآن و مخصوصاً به آیات بعثت و رسالت انبیاء که ارتباط مستقیم با مسئله دارد، عمل پیامبران و مأموریت الهی آنان را بررسی نماییم که آیا ادیان الهی صرفاً برای تأمین و ترمیم و تعالی امور دنیایی انسان‌ها بوده است، یا نظر به دنیا و آخرت هر دو داشته‌اند و شامل و جوابگوی همه مسائل و مشکلات دنیا هستند؛ یا آنکه انبیاء صرفاً به خاطر «خدا و آخرت» ما فرستاده شده‌اند، و در این صورت ادیان الهی چه نظر یا اثری روی دنیای ما داشته و دارند؟

منشاء طرز تفکر «دین برای دنیا»

پیش از آنکه به طرح و تحقیق مسئله‌ی فوق پردازیم، مناسب است بینیم نظریه‌ی «دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» که در سال‌های تجدّدخواهی اخیر و مصلحت‌اندیشانه عنوان گردیده بود و در طرز تفکر «دین برای دنیا» خلاصه شده است، چه سابقه‌ی تاریخی یا پایه‌ی طبیعی، روانی، اجتماعی و احیاناً سیاسی دارد.^۱ می‌دانیم که بشر ذاتاً خودبین و نزدیک‌نگر بوده، فطرتاً خودخواه و استثمارگر است. هر کس اگر به عمق ضمیر یا دلخواهش نگاه کند، خود را کم و بیش مرکز ثقل دنیا و محور همه‌ی حرکت‌ها می‌شمارد؛ چنین می‌خواهد که از هر کار و کوشش و رنج فارغ گردیده، هر چیز و همه کس فایده‌رسان و خدمت‌گزار او باشند. حیوانات و گیاهان یا آب و زمین و آسمان را با چشم استخدام و استفاده نگاه کرده، چنین می‌خواهیم که شیر گاو، گوشت گوسفند و پشت اسب و الاغ یا رویدنی‌های زمین، آب رودخانه‌ها و به قول سعدی ابر و باد و مه و خورشید و فلک - که هر یک برای خودشان آفریده شده‌اند و کار خودشان را انجام می‌دهند - برای ما باشند و به سود ما بچرخند. حتی انسان‌های دیگر را هم می‌خواهد اسیر و استثمار خویشان نماید. نظر خانم‌ها این است که مردها همیشه آنان را زیر دست و خدمت‌گزار خودشان کرده‌اند؛ مردها هم می‌گویند: زن‌ها شوهر را نوکر شخصی و حتی چارپای بارکش زبان‌بسته می‌خواهند ... آدمی به دریا و به ابر و آسمان هم که نگاه می‌کند، به قصد حظ بردن یا سود بردن از آنها و در خدمت خود گرفتن است. حتی علم و

۱. از هم اکنون بگوییم که مفهوم مخالف «دین برای دنیا» به هیچ وجه «دین ضد دنیا» یا بی‌طرفی و بی‌توجهی دین به مسائل و مدیریت صحیح امور دنیا نیست.

معنویات را هم اگر چه ارج می‌نهد، ولی تمام حواس و تلاشش بر این است که آنها را افزار تحصیل و تسهیل و وسیله‌ای برای تصرف و تسلط بر دنیا قرار دهد.

از این جهت، قرآن هم با اعلام «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۱ به استقبال آرزوی انسان‌ها و استخدام و استفاده از زمین و زمان رفته و به انسان این دانایی و توانایی را وعده داده است که با کشف و کار خودش پا به فرق افلاک گذارد! از سوی دیگر، آدمیزاد، خصوصاً در ادوار قدیم یا در اقوام عقب‌مانده که بُعد زمانی شخصیت و خصال آنان ضعیف بوده، کمترین حساسیت و علاقه‌ای نسبت به آینده و گذشته نشان نمی‌داد و «سیلی نقد به از حلوای نسیه»^۲ برایش اصل بود (حتی در روزگاران نوین که رشد انسان‌های متمدن تا برنامه‌ریزی‌های دراز مدت سی و چهل سال پیشرفته است؛ ولی آن سوی زندگی و دنیای بعد از مرگ برایش نامعلوم است). به طوری که می‌دانیم و قرآن با گفتن «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^۳ و تکرار «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۴ از زمان ابراهیم (ع) و موسی (ع) تا خاتم‌الانبیاء (ص)، انسان‌ها را از چسبیدن به زندگی دنیا و نزدیک نگری ملامت می‌نماید، دلیل دومی به دست ما می‌دهد که طرز تفکر «دین برای دنیا» و بی‌اعتقادی یا بی‌اعتنایی او به آخرت و به حیات جاودان حقیقی را بهتر درک نماییم. خیلی که آدمی بخواهد از صدف تنگ خودینی و کوتاه‌نگری بیرون آید و کسب کمال و ارزش نماید، عائله‌مند و علاقه‌مند به خانواده و کسانش می‌شود، در راه هموطنان فداکاری می‌کند و بالاخره انسان دوست و نوع‌پرست می‌شود. یعنی هیچ‌گاه از دایره‌ی تنگ خود و خودی پا فراتر نمی‌گذارد، آن هم صرفاً برای دوران عمر و امور دنیا؛ دنیایی که برایش مشهود و مسلّم است.

برای چنین موجودی کاملاً طبیعی است که به خدا و دین، هم از دریچه‌ی استفاده شخصی و احتیاجات نوعی دنیایی نگاه کند و چنین تصوّر نماید که منظور خدا از بعثت انبیاء و انزال کتب، راهنمایی و تدوین آیین‌نامه و دستورالعمل یا نصیحت و دلالت برای اداره و بهبود دنیای بشر است.

۱. جائیه (۴۵) / ۱۳: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، برای شما مسخّر کرد...

۲. قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱: چنین نیست بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست دارید. و کار آخرت را به کلی واگذارده‌اید.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷: بلکه شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید و عزیز می‌دارید. در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده‌تر است.

در زمینه‌ی روح خودبینی و دنیانگری آدمی، دعا‌های ما بهترین نمونه است. از خدا می‌خواهیم و نذر و نیاز می‌کنیم که درد دردمندان را دوا کند؛ حاجت حاجت‌مندان را روا نماید، قرض قرض‌داران را ادا کند؛ مرض بیماران را شفا دهد؛ فرزندان‌مان در امتحان و کنکور قبول شوند؛ برای دخترمان شوهر خوب پیدا شود؛ زراعت‌مان و گوسفندهایمان مصون از آفت باشند؛ و دشمنان را نابود کند! یعنی خدا- نَعُوذُ بِاللَّهِ- مثل یک نوکر یا غلام زرخرید و کارگر زرنگ، دست بسته برایمان خدمت کند؛ این همان توقعی است که بنی‌اسرائیل در سفر از مصر به ارض موعود داشته، برای ورود یا عبور از یک شهر مستحکم به حضرت موسی (ع) می‌گفتند:

«فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.»^۱

چنین توقع و برخورد با خدا و دین، درست عکس دعا‌های معتبر منسوب به پیامبر و ائمه‌اطهار است؛ مثلاً در دعای کمیل، صباح، افتتاح، عرفات سیدالشهداء و در سراسر صحیفه سجادیه، امامان ما به جای ناله و شکوه از گرفتاری‌های شخصی و به جای توقع و طلبکاری از خدا، دعا‌های خود را با توجه و تسبیح خدا و تشکر از نعمتهایی که به خلاق- و از جمله به ما- عطا فرموده است، آغاز می‌نمایند و پس از یک سلسله اعتراف به خطا و عذرخواهی از تقصیرها و قصورها و تقاضای بخشش و تعهد جبران و توبه، آنچه درخواست می‌نمایند، معاف شدن از عذاب آخرت و مورد عنایت و مرحمت خداوند کریم قرار گرفتن و توفیق عبادت و خدمت یافتن است.^۲ گاه گاه خواسته‌ها و تقاضاهای شخصی امور مشروع زندگی، همراه دعا‌های ائمه می‌آید، ولی به ندرت و غالباً در قالب جمعی و رفع گرفتاری‌های عمومی یا سلامت و سعادت اخروی.^۳

اتفاقاً قرآن دعا و درخواست‌هایی را که اشخاص با تضرع و الحاح و اخلاص تمام در گرفتاری‌های شدید زندگی (مثلاً کشتی در حال غرق شدن) به درگاه خدا

۱. مائده (۵) / ۲۴: ... تو و خداوندت بروید جنگ کنید (و آن شهر را فتح کنید). ما اینجا نشسته‌ایم (تا ببینیم شما چه می‌کنید).

۲. مثلاً این جمله دعای کمیل «یا رَبِّ قُوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اَشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَارِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ» که در آن تقاضای قوت برای خدمت به خدا می‌شود نه برای شخص خود.

۳. از جمله در دو دعای بعد از نمازها در ماه رمضان: اولی صرفاً و در یک سطح اعلائی تمناً و تحرک به سوی خداست و دومی تقاضا برای همه‌ی محرومین و گرفتاران مسلمین.

می‌نمایند، ولی پس از نجات و رهایی او را فراموش کرده، سلامتی و خوشی‌های خود را از جای دیگر می‌شمارند، ملامت کرده و از مقوله‌ی شرک و کفر می‌دانند؛ دعا و درخواست‌هایی که هدف آنها به جای خدا، خود شخص باشد.

تاریخ باستانی قدرت و حکومت

با چنین روحیه و رویه، آیا باید انتظار داشت که ما فرزندان آدم وقتی درگیری با مسائل اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کنیم و می‌بینیم که کشورمان در معرض تجاوز بیگانگان قرار گرفته، اساس زندگی و استقلال‌مان مغشوش و متزلزل شده است، با رو آوردن به اسلام و قرآن، چاره‌ی کار و راهنمایی و رهبری را از دین خدا یا از رهبران دین‌مان توقع نداشته باشیم؟! یا آنکه طرز تفکر «دین برای دنیا» پایگاهی در حکومت و سیاست و در جنگ بر سر قدرت نداشته باشد؟ اهل کلام یا متکلمین اسلام اصلاً عقیده داشتند و چنین استدلال می‌کردند که چون بنی‌آدم جاهل‌اند و عاصی و متجاوز بوده، نمی‌توانند و نمی‌خواهند اجتماع سالم و عادل و سعادت‌مند داشته باشند، بر خداوند صاحب لطف واجب است که افرادی را برای هدایت و حکومت بر آنها مبعوث یا مأمور سازد؛ بر خلایق نیز واجب است از آنان اطاعت نمایند. البته در عمل و تجربه‌ی بشری، مورد و معیاری برای این نظریه نمی‌بینیم؛ آیات قرآن نیز آن را تأیید و تضمین نمی‌نمایند، بلکه در گزینش و طراحی آدم، پرسش شگفت‌انگیز فرشتگان را می‌خوانیم:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ»^۱

و در سوره یونس (۱۰)، نظاره‌گری خدا را می‌بینیم:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۲

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... (فرشتگان به خدا گفتند): پروردگارا، آیا کسانی را در زمین خواهی گماشت که فساد کنند و خون‌ها ریزند...

۲. یونس (۱۰) / ۱۴: سپس ما (بعد از هلاک آنها) شما را در زمین جانشین کردیم تا ببازماییم که چه خواهید کرد.

اصل حاکمیت خدا و ارباب‌ها بر جوامع انسانی (یا به اصطلاح دوران پیش از انقلاب، حکومتِ الله) ریشه‌ی تاریخی کهن در ساختار آدمی و در ذهن بشری دارد. سلطنت‌های خودکامه و زمامداری‌های بزرگ خارج از محدوده‌های خانواده و قبیله و قریه - که تماماً استبدادی و غیردموکراسی و غیرملی بوده و مردم قدیم به راحتی زیر بار آنها می‌رفتند و استقبال کرده و این کار را یک امر عادی بدیهی و لازم تلقی می‌نمودند - مبتنی بر همین اصل و اعتقاد بوده است. اگر فرعون‌ها، نمرودها، شاهنشاهان، امپراتوران، یا خلفا و سلطان‌ها و به دنبال آنها قطب‌ها و رهبرها ادعای خدایی، شبه خدایی، فرزندى خدا و ظلّ اللّهی می‌کردند، یا به گونه‌ای خود را بر جای خدا، پسر خدا یا پیامبر خدا و امامان و پیشوایان دین می‌نشانند و مردم را برای تحکیم سلطنت و تأمین مطامع و منافع خود و خانواده به فرمانبری و فدایی شدن یا تجلیل و تعظیم بنده‌وار وامی‌داشتند، اینها سوءاستفاده‌های زیرکانه و مقبول شده‌ای بود که از طرز تفکر و روحیه‌ی فوق‌یا ارتباط تنگاتنگ دین و دولت نشأت می‌گرفت. یک طرف قضیه، جاه‌طلبی انسان و عقده‌ی کبریایی او قرار داشت و طرف دیگر، از خود بیگانگی و عقده‌های حقارت بشری یا گریز از آزادی «اریک فروم» و کاریزمای «ماکس وبر». زور و قدرت نقش عمده‌ای در برقراری و تعادل سلطنت‌ها بازی می‌کرده و با ضعف آن، تهاجم تازه‌ای قوت می‌گرفته و سلسله‌ی دیگری تاج پادشاهی را بر سر می‌گذارده است.

در دوران‌ها و فرهنگ‌هایی که هنوز اصول طبیعی و قراردادهای اجتماعی یا مساوات و نظام‌های دموکراتیک و حقوق بشر پا نگرفته بود و حکومت‌ها و سلطنت‌ها مفهوم مالکیت و بردگی انسان‌ها را داشتند، می‌بایستی یا با زور نظامی و از طریق تهاجم و تسلط، خود را تحمیل و مستقر سازند یا در صورت عدم استمرار زور و سلطه، رعایا و قبایل از طریق عقیده و ارادت یا ترس از عواقب و عوالم مرموز، برای ملوک و حکام، مقامات و نیروهای فوق بشری قایل باشند. حکومت‌ها و سلطنت‌ها با همکاری متولیان معابد و با تملق شاعران و تعلیم وزیران، چهره‌ی دروغین زیبا و بازوی توانا در پشت پرده‌های پوشیده از ریا پیدا می‌کردند و به این ترتیب «مشروعیت» دینی و قانونی و آمریت آسمانی احراز می‌نمودند.

فراعنه‌ی مصر و پادشاهان باستان که خود خدای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.»^۱ و سازنده‌ی

۱. نازعات (۷۹) / ۲۴: ... من پروردگار بلندمرتبه‌ی شما هستم.

«بَطْرِيْقَتِكُمْ الْمَثَلِيَّ»^۱ بودند و همچنین امپراتوران ژاپن که سنت‌ها و اساطیر قوم، آنها را فرزندان خورشید و حکام واجب‌الاطاعه روی زمین معرفی کرده بود، نیازی به تبلیغ و ایجاد مشروعیت برای خودشان نداشتند. دین و سیاست در شخص آنان ادغام شده بود. بعد از ظهور آیین‌های توحیدی ابراهیمی واژگون‌کننده الوهیت‌های بشری که همراه با اعلام کرامت انسانی و برادری فرزندان آدم بود و از آنجا که تداوم سلطه و زور از طرف مهاجان و غاصبان و تکیه زدن بر سرنیزه و سرباز، هم پرهزینه و زحمت بود و هم مانع آسایش و عیش و نوش، ناچار می‌بایستی باز به گونه‌ای در پی مشروعیت و تحمیق امت رفت.

پادشاهان و داوران بنی اسرائیل

ابراهیم خلیل، بت شکن رشید و بانی مکاتب توحید، وقتی با نمرود مدعی ربوبیت و ملکویت روبه رو می‌شود، سخنی جز پرستش خدا و کاری به پادشاهی او ندارد. در فرهنگ بشری، کاخ شرک را ویران، و به سرزمین «غیرذی زرع» مکه هجرت می‌کند و سکونت می‌گزیند تا فرزندانش خانه‌دار خدا و برگزارکننده‌ی نماز گشته، در سایه‌ی محبت مردم، بی‌نیاز از بندگی پادشاهان و حکومت آنان باشند. اسحاق و یعقوب ملقب به اسرائیل، سیره پدر و زندگی قبیله‌ای بی‌ملک را ادامه داده، کسی جز خدا را عبادت و اطاعت نمی‌کنند. دست تقدیر، فرزندشان یوسف را خزانه‌دار عزیز مصر ساخته، پدر و مادر و برادران را با عزت و احترام به دیار مصر کوچ می‌دهد. در آنجا بنی اسرائیل، با احترام و استقلال زاد و ولد کرده، قوم توحیدی قابل توجهی را تشکیل می‌دهند، ولی رفته رفته به اسارت و بیگاری و به آزار و کشتار طاقت‌فرسای فرعون‌ها دچار شده، دعا به درگاه خدا برای نجات خود و سکونت در سرزمین با برکت و عزتی که خدا به ابراهیم (ع) وعده داده است، می‌نمایند. موسی (ع) که زیر نظر خدا در دامن و دستگاه فرعون بزرگ گشته و به حمایت هم‌کیشان مظلوم، علیه قبطیان برمی‌خیزد، تحت تعقیب قرار گرفته، فراری مدین می‌شود و سپس مبعوث به پیغمبری و مأمور به دربار فرعون برای نجات بنی اسرائیل می‌گردد که رهبر دین و دنیای مصریان و نیرومندترین مستکبر جهان است.

موسی مانند ابراهیم کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته، به جای

۱. طه (۲۰) / ۶۳: ... آیین برتر شما را (از میان) ببرند.

تندی و تخاصم و توهین، به دستور خدا روش: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا»^۱ را پیش می‌گیرد و مطالبه‌ی رهایی بنی اسرائیل را می‌نماید.

پشتوانه‌ی او «أَنْتَى رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ»^۲ بودن، و حجّت یا سلطان او، «یدبیضاء» و معجزاتی است که خدا در اختیارش قرار داده است. برای اقناع فرعون و رجال و لشکریان که موسی (ع) را مدّعی تخت و تاج و در پی تصرف املاک و انهار آنها، با زر و زیورهای بی حساب می‌دانستند و منطق و عقل سرشان نمی‌شد، صحنه‌ی عظیم ساحران را تشکیل می‌دهند. صحنه به سود موسی و هارون و مات شدن فرعون و هامان تمام گشته، قهرمانان مصاف، علی‌رغم انتظار خودشان و خشم و تهدید به اعدام فرعون، در برابر اجتماع انبوه همگان به خاک سجده افتاده، با گویاترین بیان و بدون کمترین خون و خرابی، اعلام پیروزی خدا و شکست مستکبر بزرگ تاریخ را می‌نمایند.

مستکبر نادان، علی‌رغم آزمایش‌ها و تعهدهای متوالی، دست از غرور و عصیان برنداشته، همراه با لشکریان خود به تعقیب و نابودی اسرائیلیان می‌شتابد و بدین وسیله بدون کمترین حمله و هتّاک‌ی از ناحیه‌ی موحدین، به پای خودشان و با نقشه‌ی خداوند عزیز حکیم، به غرقاب هلاکت فرو می‌روند و عبرتی برای آیندگان می‌گردند! ...

حضرت موسی امت بهانه‌گیر و لجوج و مزاحم یهود را با هر سختی و دردسر و چهل سال سرگردانی در بیابان، بدون آنکه خود شاهد آن بشود، به سرزمین فلسطین می‌رساند. قوم خداپرست یهود، تشکیل امت مستقل می‌دهند که به صورت قبیله‌ای در اسباط دوازده‌گانه زندگی می‌کردند. به زودی احساس می‌نمایند که احتیاج به دولت و مَلِک و فرماندهی دارند؛ پیش پیغمبرشان رفته از او می‌خواهند که از خدا بخواهد برای آنها پادشاهی مبعوث نماید. قرآن داستان این جریان را که منتهی به پادشاهی داوود و سلیمان و تشکیل دولت یهود شده است، به صورت نسبتاً مشروح در آیات سوره بقره (۲) از آیه ۲۴۶:

«الْم تَر إِلَى الْمَلَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ
ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ
دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ

۱. طه (۲۰) / ۴۴: با او با کمال نرمی و آرامی سخن بگویند...

۲. زخرف (۴۳) / ۴۶: ... من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم.

بِالظَّالِمِينَ»^۱

تا آیه ۲۵۱:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ
الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲

شرح داده است که جالب بوده، حاوی نکات برجسته‌ای در رابطه حکومت و مُلک یا دولت و سلطنت، با رسالت می‌باشد؛ از جمله آنکه:

۱- از مراجعه‌ی بزرگان یا ملاءِ بنی اسرائیل به پیغمبر وقت و استنکاف و سپس اجابت درخواست‌شان معلوم می‌شود که حکومت و فرماندهی ملت‌ها امری است که نیاز و تشکیل آن از طرف مردم تشخیص داده و خواسته می‌شود، در حالی که بعثت و رسالت پیغمبران به تشخیص و تصمیم خدا بوده و همیشه با اکراه و انکار و مخالفت مردم مواجه گردیده است.

۲- از مراجعه به نبی وقت برای تعیین پادشاه و عدم اعتراض او به اینکه با بودن من شما چه احتیاج به مُلک دارید، معلوم می‌شود که نبوت و حکومت دو مسئله یا دو مشغله‌ی جداگانه بوده، خداوند وظیفه‌ی حکومت^۳ یا فرماندهی امت را به عهده‌ی رسولان خود قرار نمی‌داد و اگر چنین انطباق گاهی رخ داده- مثلاً در مورد حضرت خاتم‌الانبیاء و همچنین داوود و سلیمان علیهم‌السلام- حالت استثنایی و اختصاصی داشته، اکثریت قریب به اتفاق انبیاء تا آنجا که از قرآن فهمیده می‌شود دخالت و مسئولیتی در امر حکومت نداشته‌اند؛ مانند نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، ادريس، لوط، هود، صالح، شعيب، يونس، زكريا، آل ياسين و غيره. مضافاً به اینکه

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا آن گروه بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم. گفت: نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سر باز خواهید زد؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمین مان بیرون رانده شده‌ایم از فرزندان مان جدا افتاده‌ایم؟ و چون قتال بر آنها مقرر شد، جز اندکی، از آن روی برتافتند. خدا به ستمکاران آگاه است.

۲. بقره (۲) / ۲۵۱: پس به خواست خدا ایشان را بشکستند و داوود، جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه می‌خواست به او بیاموخت. و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.

۳. Fonction .

در باره رسالت انبیاء، نظارت و دخالت و سرپرستی یا وحی خداوند، حالت استمرار کامل در سراسر دوران رسالت داشته و مجاز نبوده‌اند که کمترین تفاهم و اطاعت یا کسب نظر و مشورت در این مورد با مردم بنمایند. در حالی که در باره اداره‌ی امور امت، دستور: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ به رسول اکرم داده می‌شود.

۳- جنگ و دفاع از خاک و خانواده، «قَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» محسوب شده، تأییدی بر فرمایش نبوی «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۲ است، در حالی که جزو برنامه و وظیفه‌ی پیامبر و هدف بعثت نبوده است.

۴- صفات و نشانه‌هایی که از طرف خداوند، پس از اجابت درخواست بزرگان قوم، تعیین گشته، «بَسْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجَسْمِ»^۳، یعنی توانایی و دانش مدیریت و فرماندهی و امور اجرایی، نه دانش دینی و فقهی، آن طور که ادعا می‌شود و نه فزونی در مال و مقام، آن طور که اشراف بنی اسرائیل توقع داشتند. عمل طالوت همان‌طور که بزرگان قوم عنوان کرده بودند،

اولاً: دفع مهاجم بوده است، نه تجاوز و تصرف خاک دیگران؛

ثانیاً: گزینش آزادانه‌ی جنگجویان از طریق آزمایش‌های انضباطی، نه اعتقادی.

۵- داوود که جالوت را به قتل رسانده، یک سرباز ساده و روستایی نیرومند پاکدل بوده که در اثر شجاعت و استعداد خدادادی و جسارت حاصله از توکل، نایل به چنین موفقیتی گشته و بعد از طالوت به فرماندهی و سپس به پادشاهی بنی اسرائیل می‌رسد؛ خداوند نه از طریق وحی و رسالت، بلکه از طریق لیاقت و خلقت یا قانونمندی‌های طبیعت، او را به موفقیت و احراز چنین مأموریت رسانده بوده است؛ فرمانده و پادشاهی بوده که بعداً شایسته خلعت نبوت نیز گردیده و کار قضاوت را نیز انجام می‌داده است.

۶- بعد از داوود، فرزندش سلیمان پادشاه بنی اسرائیل می‌شود. قرآن چگونگی انتخاب یا انتصاب سلیمان به پادشاهی و تقارن آن با پیامبری را روشن نکرده است، ولی در آیات دیگری که در سوره آل عمران (۳) آمده است، دعای درخواستی سلیمان را چنین نقل می‌نماید:

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: و با آنان در کار مشورت کن.

۲. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... در دانش و تن فزونی و فراخی داده‌است...

«تُوْتِي الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكُ مِمَّنْ تَشَاءُ ... بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَزْرُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

یعنی اعطای ملک و قدرت به آدمیان، مانند گردش شبانه روز، چرخش مرگ و زندگی و روزی رسانی خلایق، بر طبق مشیت و به دست خداوند صورت می گیرد، در حالی که می دانیم اعطای رسالت ویژگی های دیگری داشته از طریق اصطافی و اجتبی و «لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي»^۲ است.

۷- پادشاهی استثنایی داوود و سلیمان در تقارن با نبوت و رسالت و قضاوت شان شاید بدین منظور بوده است که نمونه و الگو برای حکومت بر انسان ها و برکات اعلای آن باشند.

۸- بعد از سلیمان، بنی اسرائیل باز هم پادشاهان و داورانی داشتند که نه قرآن و نه تورات، آنها را نبی و رسول و الهام گرفته از جانب خدا نمی دانند.
مائده (۵) / ۲۰ :

«اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَ آتَيْكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»^۳

همین معنی، جدایی پیامبران و پادشاهان را می رساند. فقط خداست که مکرر به نام مَلِكُ («الْمَلِكُ الْحَقُّ»^۴ و «الْمَلِكُ الْقُدُّوسِ»^۵) از او یاد می شود. که به مصداق آیه ۲۴۷ سوره بقره (۲):

۱. آل عمران (۳) / ۲۶ و ۲۷: ... به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی... همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

از شب می گاهی و به روز می افزایی و از روز می گاهی و به شب می افزایی. زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده. و به هر که بخواهی بی حساب روزی می دهی.

۲. طه (۲۰) / ۳۹: ... تا پرورش تو به دست ما انجام گیرد... .

۳. مائده (۵) / ۲۰: ... نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است، یاد کنید که از میان شما پیامبران پدید آورد و شما را صاحبان اختیار خویش گردانید و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است.

۴. طه (۲۰) / ۱۱۴ و مؤمنون (۲۳) / ۱۱۶: ... فرمانروای بر حق... .

۵. حشر (۵۹) / ۲۳ و جمعه (۶۲) / ۱: ... همان فرمانروای پاک... .

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

سلطنت و حاکمیت دنیایی خود را به صورت نسبی و موقت به اشخاص - خوب یا بد) واگذار می کند، ولی در آخرت «مَلِكٌ وَاحِدٌ قَهَّارٌ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۲ است که در آنجا، نه مدعیان الوهیت و سلطنت و نه شیطان اغواگر دشمن خدا و خلق، توان و تسلطی دارند.

۹- از جملهی «وَكُلُّا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۳ که در آن کمترین اشاره به وحی الهی و عذاب و ثواب اخروی نشده است، چنین برداشت می شود که دفاع مردم از خودشان در برابر تجاوزات دیگران (یعنی همان موضوع و نیازی که مبدأ و مقصد داستان مورد بحث و علت وجودی حکومت و سلطنت است) وظیفه ای است که بنا به مشیت خداوند حکیم، به عهده ی خود مردم گذارده شده است تا از طریق استعدادهای جسمی و اکتساب های علمی و فکری که خداوند به آدمی داده است و می دهد، این کار را مانند سایر وظایف و نیازهای زندگی دنیا، برحسب شرایط و امکانات زمان و مکان انجام دهند.

۱۰- به موجب جمله ی آخر: «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۴ واگذاری دفاع مردم به خودشان و ایتاء مُلْكٍ و حکمت و علوم مختلف به آنها و تکوین استعدادهای لازم در انسان، فضل و رحمت خداوندی محسوب می شود. و خداوند از غیر طریق رسالت و دین، به انسان ها، هم فرمان و تعلیم به صورت غریزه و استعداد و احتیاج می دهد و هم فضل و مرحمت می رساند.

دین و سیاست در نزد زرتشتیان

ظهور زرتشت در میان ایرانیان - که در قرآن کمتر از او یاد می شود، و پیروان او به عنوان مؤحد و اهل کتاب شناخته شده اند - قبل از بعثت موسی (علی نبینا و علیه السلام) بوده است و آن طور که از کتب زرتشتی و شاهنامه فردوسی بر می آید، همکاری های نزدیک میان موبدان و شاهنشاهان یا دین و دنیای ایرانیان، وجود داشته است. نوشته اند که زرتشت، دین خود را اول دفعه به گرشاسب عرضه کرد. گرشاسب

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و خدا پادشاهی اش را به هر که خواهد دهد که خدا در برگیرنده و داناست.

۲. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا برخی مردم را به دست برخی دیگر دفع نمی کرد، فساد زمین را فرا می گرفت...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ولی خدای متعال خدای فضل و کرم بر همه ی عالم است.

آیین زرتشت را پذیرفت و به مصداق «الْأَسُّ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^۱، به رعایای خود، به گونه‌ای تحمیل نمود. همان‌طور که اعیاد و ایام دین زرتشتی با جشن‌های ملی و وقایع تاریخی و سلطنتی ایران هماهنگی پیدا کرده‌اند. دین و دولت هیچ‌گاه در تاریخ باستان ما در ید واحد قرار نگرفته است، ولی پادشاهان با تمکین و حمایتی که از آیین رسمی و متولیان معابد می‌کرده‌اند و تأیید و تقویتی که موبدان از سلطنت آنها داشتند، برای خود احراز مشروعیت و قدرت می‌نمودند. با گرایشی که یکتاپرستی و توحید زرتشتی به ثنویت و دوخدایی پیدا کرد، به دشمنان شاه و همسایگان مهاجم عنوان دیو و لشکریان اهریمن داده می‌شد و شعار «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» سکه رایج دوران - حتی ایران بعد از اسلام - بود.

حکومت از دیدگاه مسیحیت

می‌دانیم که حضرت عیسی (ع)، با حفظ و تأیید کتاب و کلام موسی، کاری به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری نداشته، صرفاً به امور اخلاقی و معنوی یا نوع دوستی می‌پرداخت. تعلیمات و تلاش وی بیشتر مصروف مبارزه با قشری‌گری و ریاکاری و سنگدلی یهودیان بود و محبت و گذشت و برادری را در میان بندگان خدا ترویج می‌نمود. در انجیل از عیسی نقل می‌کنند که وقتی سکه پولی را به او ارایه می‌دهند، می‌گوید: «آنچه به قیصر تعلق دارد، به او برگردانید». و این کنایه از این است که کار اقتصاد و حکومت و فرماندهی را به عهده‌ی قیصرها و دولت حاکم واگذار کنید. در هر حال و به هر دلیل که بوده باشد، حضرت عیسی (ع) نه سلطنت و حکومت یا همکاری با دولت‌ها کرد و نه به مبارزه و جنگ با حکومت‌ها، به منظور کسب قدرت یا تشکیل سپاه و امت پرداخت. وقتی هم از «ملکوت پدر» صحبت می‌کرد، قصدش سلطنت و مالک‌الرقابی خداوند سبحان در عالم خلقت و در آخرت بود.

بعد از حضرت عیسی (ع) حواریون و پیروان آغازین مسیح، با سادگی و صفای تمام و با تحمل مشقات و آزارها، به سیر و سیاحت روی زمین و نصیحت و گسترش آیین پرداختند. مسیحیت از حالت قومیت و غرور یهودیان بیرون آمده، توانست دین جهانی و منادی رأفت انسانی و محبت شود و در اثر کج فهمی و افراط‌گری جاهلانه بعضی از پیروان دچار انحراف یا آفت رهبانیت گردید. آفاتی که همه‌ی ادیان الهی

۱. روایت: مردم در دین‌شان پیرو حاکمانشان‌اند.

وقتی به دست افراد بشر می‌افتند، خواسته یا ناخواسته دچار آن می‌شوند و انحرافی که قرآن در باره‌اش می‌گوید:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»^۱

البته آفت تثلیث و انحراف به شرک صد مرتبه بدتر از رهبانیت و ترک دنیا می‌باشد، ولی چون خارج از بحث حاضر است، از آن صحبت نمی‌کنیم. در قرون اولیه‌ی مسیحیت، عیسویان در معرض آزار و فشار دیگران قرار داشته، مجبور به اختفا و فرار بودند، ولی علی‌رغم محرومیت‌ها و مشکلات به تبلیغ و انتشار تعلیمات مسیح می‌پرداختند. وقتی کنستانتین - امپراتور روم شرقی - به آیین جدید درآمد، مسیحیت پشتوانه‌ی سیاسی و امکان تحرک و توسعه پیدا کرد.

مبلغین ادامه‌دهنده‌ی راه حواریون، به سر و سامان دادن وضع خود و تنظیم و تشکیلات پرداخته، با میراث از مدیریت و نظام رومیان و شاید به واکنش از دوران دربه‌دوری و مظلومیت خودشان، دستگاه منسجم و مقتدر «کلیسا» را تدریجاً به وجود آوردند. طبیعی بود چنین تصور نمایند که دین خدا بدون رهبر نمی‌شود و وظیفه‌ی دین و رهبران، علاوه بر تبلیغ و انتشار و حفظ ایمان و اعتقادات، سرپرستی مؤمنین است و اداره‌ی زندگی و دنیای آنان. پذیرش مسیحیت مسخ شده، ولی مهربان و پرعاطفه و گسترش آن در اروپای تسخیر شده به دست مهاجمین نیمه وحشی ژرمن، به گونه‌ای بود که به سهولت زیر بار ولایت و پدری پاپ‌ها می‌رفتند و از اینکه دین و دنیایشان، چشم‌پسته و دست بسته در تصرف جانشینان پر جلال و جبروت پطروس حواری و قدیسان سر و پا برهنه صدر مسیحیت باشد، ابا نداشتند. کلیسای کاتولیک، کشیش‌های سازمان یافته و پاپ بر مسند مسیح نشسته، به خود اجازه نمی‌دادند که غیر از ملکوت خدا و سلطنت آسمانی مسیح، ادعای پادشاهی و احراز حاکمیت و قدرت ظاهری برای خود بنمایند، ولی به وکالت اسمی از طرف عیسی و ولایت پدری و روحانی برای مردم، تا آنجا پیش رفتند که نه تنها به بهشت‌فروشی و بخشش

۱. حدید(۵۷) / ۲۷ : و در دل پیروان او (عیسی ع) رأفت و مهربانی قرار دادیم و (لیکن) ترک دنیا را از پیش خود بدعت نهادند و ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را بطلبند نوشتیم، ولی آنها مراعات نکردند و ما هم به آنان که ایمان آوردند، پاداش عطا کردیم، ولی بسیاری از آنها به سوی فسق شتافتند.

گناهان مؤمنین و مؤمنات می‌پرداختند و برای خود حق نظارت و دخالت نکیر و منکری در عبادات و معتقدات مردم قایل گردیده و بساط وحشت‌انگیز انکیزیسیون جهانی را به وجود آوردند، بلکه کشورها و فرمانروایان اروپا را به اعتبار اینکه مملوک مسیح هستند، در تعلق و تصرف خود می‌دانستند. سلطنت پادشاهان اگر تاج و تختشان را از دست پاپ یا اسقف نمی‌گرفتند، رسمیت و مشروعیت و حاکمیت پیدا نمی‌کرد. کلیسا آنها را به سهولت عزل و نصب می‌کرد و اراضی تحت قلمرو آنها را به هر امیر یا پادشاه که می‌خواست می‌داد. یعنی دین و سیاست در محراب کلیسا در هم ادغام شد و سیاست تابع دین - یعنی روحانیت - گردیده بود. حاصل دوران هزارساله‌ی ولایت مطلقه‌ی کلیسا یا پاپ و کشیش‌ها بر دین و دنیای مؤمنین اروپا، همان‌طور که همه می‌دانند و در تاریخ‌ها ثبت شده است:

اولاً، ظلمت و ظلم و سکون بود، با تفتیش عقاید خونین، یا انکیزیسیون؛

ثانیاً، شورش و قیام علیه متولیان دین و خود دین؛

ثالثاً، رنسانس یا بازگشت به اومانیزم و هلنیسم یا مکتب انسان‌پرستی و دنیاپروری، در برابر خداپرستی و آخرت‌اندیشی.

اروپای دوران جدید، از تجربه‌ی ادغام دین و سیاست، هم اصل حاکمیت خدا و ارباب‌ها بر مردم را زیر پا گذاشت، هم ایمان به خدا و دین را از صحنه‌ی اجتماع بر کنار کرد و به کنج وجدان‌ها انداخت، و هم از ارباب‌های دنیا و دین یا مظاهر زنده شرک که جای خدا نشسته بودند، خلع ید نمود^۱.

۱. مطالعه‌ی کتاب «گمراهان» می‌تواند در این زمینه مفید باشد.

کتاب «گمراهان» یا «حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت»، تألیفی است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که چاپ اول آن با شمارگان ۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است (ب.ف.ب).

عمل پیغمبران در عالم انسان‌ها

پیغمبران که بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنین، برانگیخته و فرستاده‌ی خدا برای انسان‌ها هستند، عمل و رسالت‌شان در دو چیز خلاصه می‌شود:

(۱) انقلاب عظیم فراگیر علیه خودمحموری انسان‌ها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان‌ها؛

(۲) اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی.

بدون آنکه وارد چگونگی و چرای مطلب شویم و جواب ایرادها و اشکالات را بدهیم، آنچه می‌توانیم از هم‌اکنون بگوییم این است که شایسته‌ی خدای خالق و فرستادگان و پیام‌آوران او، حقاً و منطقی‌بایستی در همین مقیاس‌ها و اطلاعات و تعلیماتی باشد که دید و دانش انسان‌ها ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است و دنیای حاضر با همه‌ی ابعاد و احوال آن اجازه‌ی ورود و تشخیص آنها را به ما نمی‌دهد؛ و الا گفتن و آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای رسیدن و دریافت آن دارد، چه تناسب و ضرورت می‌تواند داشته باشد؟ ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و همورابی.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، آدمی در مقایسه با حیوانات، ضمن آنکه به لحاظ قوای غریزی نادرتر آفریده شده و ناتوان‌تر است، ولی مختار و صاحب استعدادهای سرشار بوده، همان‌گونه که تجربه و تاریخ نشان داده است، از عهده‌ی تدارک و تأمین خوراک و پوشاک و خانه و نه تنها احتیاجات اولیه حیاتی، بلکه تزیین و تفنّن و تحرّک و تجمع و ترقّی نیز برآمده است. مخصوصاً در طریق تعلیم و تربیت و تکامل، سر از

اسرار جانداران و بی‌جان‌های آفرینش و نقش خویش در آورده، رساترین و نیرومندترین اسباب‌ها را برای سواری در زمین و هوا و سیر در آسمان‌ها می‌سازد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ»^۱

بنابراین نیازی ندارد که خدا و فرستادگان خدا راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند؛ خصوصاً که رفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات، جزیی از برنامه‌ی آفرینش آدمی است و وسیله‌ی اصلاح و تربیت و تقرب او به خداوند متعال می‌باشد.

آیا عمل اول یعنی خداپرستی، یا انقلاب علیه خصلت ذاتی بشر که یگانه راه خروج ما از صدف تنگ و تاریک خودبینی و خودخواهی بوده است، چیزی مشابه با انقلاب کپرنیک لهستان در قرن شانزدهم میلادی نیست؟ با این تفاوت عظیم که اعتقاد و انقلاب علمی کپرنیک، علیه تصور خودخواهانه‌ی گردش کرات و افلاک به دور کره زمین که مورد مخالفت متولیان مسیحیت قرار گرفت، سیر دانش نجومی را به خط صحیح انداخت؛ ولی پیام انبیاء، انقلاب فراگیری در موضع‌گیری انسان‌ها، در زندگی و جهان‌بینی و هدف‌گیری بشر بوده، به ما گفتند بشریت به‌هیچ‌وجه مرکز و مقصد جهان و سرور و معبود دیگران نبوده، موجود ناچیز نادان ولی مختار آزادی است که اگر حقیقت هستی و مصلحت خودشان را خواسته باشند، جا دارد هماهنگ با سایر موجودات و مخلوق‌های ریز و درشت، آفریننده و گرداننده‌ی جهان را تسبیح و تعظیم یا اطاعت و خدمت نمایند و بر گرد او طواف و تبعیت کنند. نه بر گرد خودشان و نه خدایان یا بت‌ها و هدف‌هایی که روی حدس و قیاس ساخته‌اند. با چنین تغییر موضع‌گیری، بدیهی است که همه‌ی افکار و احوال و اعمال آدمی و حرکات او در زندگی به گونه‌ی دیگر خواهد گشت.

عمل دوم که نبوت و خبر دادن از عالم آینده‌ی دیگر است، از آنجا که آخرت و قیامت آن‌طور که پیامبران اعلام کرده‌اند^۲، هیچ شباهت به این دنیا و مشاهدات و

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم...

۲. از جمله:

(۱) زنده شدن مردگان علی‌رغم پراکندگی و پوسیدگی و نابودی محسوس آن که تحقق نگانترویی و ضد اصل پذیرفته شده و عام آنترویی (یا کهولت) است؛

(۲) جاودانی و تداوم جوانی که نفی اصل آنترویی یا کهولت بوده، تا به حال در محوطه مکانی و زمانی و دید و دانش بشریت مشاهده و تجربه نشده، خلاف آن مشهود همگان است؛ ←

معلومات یا تجربیات و مکتشفات ما ندارد و غیر قابل پیش بینی یا اثبات و انکار است، انقلابی است بزرگ تر از اولی و علم و خبری دور تر از ذهن و قبول آدمی.

بسیار طبیعی و منطقی است که خداوند رحمان علیم قدیر، افراد زبده تصفیه شده و تربیت یافته‌ای را از میان انسان‌ها برمی‌انگیزد و به خود اختصاص داده، مأمور رسالتی می‌نماید؛ آن مأموریت و رسالت یک حرکت تعالی بخش صد در صد انقلابی در سطح الهی و مافوق اشتغالات محدود دنیایی بوده، ما را جويا و پویای هدف اعلی و اعظم و آماده برای زندگانی جاویدان ایده آلی نماید که خود ما با همه‌ی دانایی و توانایی‌هایی که در اختیارمان گذارده است، عاجز و دور از آن باشیم! آیا مخلوط کردن دو هدف، دو حرکت و دو مقصد که فیل و فنجان‌وار، از هر جهت در دو سطح بی‌نهایت متفاوت باشند، با هیچ اصل و منطق و عقلی جور در می‌آید؟ اصلاً خواستن و حرکت برای آنچه نزدیک و عاجل است با آنچه دور از دسترس و اصل است منافات داشته، اولی که محسوس و قابل حصول است دومی را به تعطیل و توقف می‌کشاند.

البته در میان ادیان و اقوام کهن ماقبل تمدن و در ملت‌های قدیمی کم و بیش متمدن، دیانت و اعتقاد به الوهیت و آخرت به گونه‌ای وجود داشته است که می‌تواند از بقایای نسخ شده‌ی ادیان توحیدی و یادگار پیامبران توحیدی - آن‌طور که بررسی‌ها و پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد - نبوده، نشأت گرفته از ذهن و ذوق انسان‌های

→ (۳) واژگونی و فروپاشی نظام کیهانی و برهم ریختن بنیادهای ظاهراً پابرجا و لایزال زمین و آسمان؛

(۴) بی‌نهایت بودن ابعاد و کمیت‌ها و انرژی‌های جاری و فعال؛

(۵) حاکمیت و خلاقیت اراده انسانی در هماهنگی و نزدیکی با خداوند سبحان؛ و بالاخره،

(۶) ثبت و ضبط کامل اعمال و احوال یا آثار و مکتسبات اشخاص در جسم و اندام خودشان، برای آشکار شدن و آگاهی دادن گذشته‌ها در شرایط قیامت، به انضمام برخورد و برخورداری اشخاص در آخرت، بر حسب خواسته‌ها و کرده‌ها یا مکتسبات و تولیدات دوران دنیا، آن‌طور که از محتوای آیات قرآن فهمیده می‌شود.

البته اکتشافات نیم قرن اخیر متکی به محاسبات فیزیکی - ریاضی و مشاهدات نجومی و زیست‌شناسی، امکان تصور یا احتمال بسیاری از پیش‌گویی‌های فوق را که در زمان بعثت انبیاء به هیچ وجه در دسترس و دانش بشریت نبود، کم و بیش نشان داده است؛ مانند ثبت و ضبط اعمال و احوال و آثار اشخاص در سلول‌ها و ذرات داخلی یا امواج و تشعشعات خارجی؛ آنتروپی منفی یا نگانترپی در ستارگان سیاه سر بسته یا در ذرات آغازین ذره‌تر از ذره به نام کوآرک؛ تجدید و تکرار حیات در جانداران خفته و خاموش و در مرده‌های تازه سالم یا متلاشی شده و کوبیده، بر سیل نمونه‌ها و مثال‌های قرآن و مشابه با نطفه و سلول‌های جنسی زندگان؛ حضور و حاکمیت چیزی شبیه به شعور در درون سلول‌ها و ذرات آغازین و قدرت نگاهداری و گزارش عینی حافظه‌های آنها، خاموشی و مرگ منظومه‌ها و کهکشان‌ها و حیات و فعالیت انفجاری مجدد آنها...

ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ باشد. اما آنچه مسلم و مشترک همه‌ی آنهاست، حالت قیاس به نفس داشتن است و مشابهت نزدیک با مشاهدات و تجربیات این دنیا یا اوهام و آرزوهای خود انسان‌ها، مانند شرک و تجسم و تفرق و تطبیق با زندگانی و تمایلات و ترس‌های بشری در خدایان، و میل به احتراز و انکار مرگ، همراه با بازگشت به یک زندگی ایده‌آل به لحاظ آخرت و رستاخیز. ولی هیچ یک از این دو اعتقاد و انتظار نه تنها مقبولیت عقلی و علمی در نظر خردمندان و دانشمندان کسب نکرده است، بلکه کمترین شباهت و سنخیت با آنچه پیامبران آورده‌اند و مستنداً و مطمئناً- مانند قرآن- موجود و مکتوب باشد، ندارد و یکی از کارها و اصرارهای انبیاء و کتب آسمانی، در افتادن با معتقدین و نفی آن مفتریات بوده است. خدای پیامبران بنا به تعریف و به گفته‌ی قرآن: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»^۱ بوده، در تصور و تتبع آدمی نمی‌گنجد و آخرت پیش‌بینی شده از طرف آنان، ناجوری‌های بنیادی با تصاویر و تصورات این دنیای آدمی دارد.

اگر این دو عمل انقلابی و انحصاری پیامبران، آن‌طور که باید و شاید از جانب انسان‌ها و امت‌ها و حتی مؤمنین مخلص و معلمین دین فهمیده و پذیرفته نشده است، یا مقاصد و اعمال دیگری را که ناظر به زندگی و اداره دنیاست به آن اضافه یا جانشین کرده‌اند، باید آن نشانه و سند دیگری بر بشری نبودن و الهی بودن یا اعجاز قرآن، تلقی گردد.

از هم اکنون لازم است خاطر نشان سازم که اتخاذ یک هدف اعلا و حرکت به سوی خیلی بالا، به معنی و به منظور فراموشی و حذف اهداف ضروری و فوری سطوح پایین‌تر نیست؛ خصوصاً اگر آن اهداف و حرکات، خود وسیله و طریقه‌ای برای رساندن ما به هدف اصلی و اعلا باشد. پیغمبران چنین نگفته و چنین نخواستند و به‌طوری که در مبحث بعدی خواهیم دید، به‌هیچ‌وجه آخرت‌سازی و خداجویی را در جهت اعراض از دنیا و اصلاح و تحرک و ترقی انسان و زندگی تلقی نکرده‌اند.

ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت

اولین مسئله و مصیبتی که مسلمانان بعد از رحلت فرستاده‌ی خدا در سقیفه بنی‌ساعده با آن روبه‌رو و جدای از یکدیگر شدند- که هنوز هم ادامه دارد- بر سر جانشینی

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز مثل او نیست...

سیاسی پیغمبر یا حکومت بر امت بود که به زودی طرفین دعوی برای مشروعیت دادن به قدرتشان و به کرسی نشاندن نظرشان، دین و خدا را وارد ماجرا کردند: رسول مکرم فرموده بود:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَفِتْنَةُ أُمَّتِي الْمُلْكُ»

هر امتی را فتنه و آفتی است و فتنه امت من «مُلک» است و نزاع بر سر حکومت و قدرت.

عمل علی بن ابیطالب (علیه السلام) و یازده فرزندش که بنا به توصیه‌ها و دلالت‌های رسول خدا و عملکرد و تجربه‌های بعدی خودشان حقاً و عملاً جانشینان شایسته‌ی بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری مسلمانان در امر آخرت و خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت لازم را داشتند، بهترین شاهد و دلیل است.

می‌بینیم علی بن موسی الرضا (ع) - امام هشتم - علی‌رغم اصرار مأمون، زیر بار خلافت نمی‌رود و ولایتعهدی را بنا به مصالحی، فقط به صورت ظاهری و با خودداری از هر گونه دخالت و مسئولیت قبول می‌نماید. در صورتی که اگر امامت او همچون نبوت جدش ملازمه‌ی قطعی - یا ارگانیک و الهی - با حکومت و در دست گرفتن قدرت می‌داشت، آن را قبلاً اعلام و اجرا می‌نمود. آن حضرت حتماً برای هارون الرشید و خلفای دیگر چنین حق انتصاب یا انتخاب را یک کار غاصبانه و فضولی می‌دانست و این نوع خلافت و حکومت در نظرش خلاف حق و مصلحت بود. کما آنکه پدر بزرگ بزرگوارش (امام جعفر صادق) وقتی نامه‌ی ابومسلم خراسانی، شورشگر نامدار ایرانی، علیه بنی‌امیه را دریافت می‌دارد که از او برای در دست گرفتن خلافت دعوت و تقاضای بیعت نموده بود، جوابی که امام به نامه‌رسان می‌دهد، سوزاندن نامه روی شعله‌ی چراغ است.

سیدالشهداء، حسین بن علی (علیه السلام) امامی است که قیام و نهضت و شهادت او را غالباً و به ویژه در نیم قرن اخیر، به طور طبیعی و بدیهی به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت حق و هدایت و عدالت اسلامی در جامعه آن روز مسلمانان برای الگو شدن آیندگان می‌دانند. در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسین و اقدامی که رأساً و شخصاً انجام داد، امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید نامزد شده از طرف پدرش معاویه بود؛ یعنی تغییر و تأسیس حکومت استبدادی در امت و سنت نبوی، یا

به قول مؤدودی^۱، ملوکیت به جای خلافت.

خروج و حرکت سیدالشهداء از مدینه و مکه به کربلا و به قصد کوفه، بنا به اصرار و دعوت شفاهی و کتبی انبوه سران و مردم کوفه، برای نجات آنها از ظلم و فساد اموی و عهده‌دار شدن زمامداری و اداره‌ی امور آنان بود. دعوتی بود صددرصد مردمی و دموکراتیک. حضرت تا مسلم بن عقیل را برای بررسی و اطمینان و اخذ بیعت نفرستاد، علی‌رغم نصیحت و دلسوزیهای برادرش و بعضی از آگاهان علاقه‌مند سر راهش، تصمیم به اجرای قطعی آن کار خطرناک نگرفت. و چون در مواجهه با «حرّ بن یزید ریاحی»، از خُلفِ عهد کوفیان و ترس و امتناع سران از استقبال و پشتیبانی او آگاه شدند، رسماً قصد انصراف کرد. و اگر به مدینه برنگشت و به همراه کسان و یاران ایثارگر با شجاعت و شهامت به جنگ و قتال پرداخت، برای آن بود که ابن‌زیاد به حکم خلیفه اجازه مراجعت و حیات نداده، تکلیف به بیعت و تسلیم می‌نمود.

جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین و اصحاب او، علاوه بر آنکه یک عمل دفاعی صددرصد در حفظ و حیثیت اسلام و جان و ناموس‌شان بود، نشانی از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از خدا، بلکه از آن امت و به‌انتخاب خودشان است.^۲ امام حسن مجتبی، بنا به انتخاب و بیعت مسلمانان، خلیفه و جانشین پدرش، علی مرتضی (ع) گردید. ولی به مال و منال افتادن بزرگان صحابه، و خوش‌گذران و راحت‌طلب شدن مردم از یک طرف و جاه‌طلبی و نیرنگ‌های معاویه از طرف دیگر، سبب شد که سرداران و والیان و یاران امام، یکی بعد از دیگری کار گزار و طرفدار معاویه شده، خیانت به خلیفه منتخب و معصوم بکنند؛ به‌طوری که مقابله با معاویه نتیجه‌ی منفی می‌داد و جز خیانت و خونریزی حاصلی نداشت. حضرت بنا به اصرار و تمایل مردم، ناچار به صلح با معاویه تن داد؛ ولی صلحی که در آن از معاویه تعهد گرفته شده بود، به آزار مخالفین نپردازد و مخصوصاً برای خود ولیعهد تعیین نکرده،

۱. نویسنده‌ی پاکستانی

۲. در زمینه‌ی واقعه کربلا، دو سخنرانی تحت عنوان «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا»* در سال ۱۳۶۳، یکی در انجمن اسلامی مهندسين و دومی در نهضت آزادی ایران، ایراد و سپس چاپ گردید.
* مقرر است این اثر همراه با آثار دیگری از مؤلف فقید که توسط خود ایشان تنظیم شده است در کتابی با عنوان «بازیابی ارزش‌ها» جلد ۴ منتشر شود (ب.ف.ب).

انتخاب خلیفه را به عهده‌ی وجوه امت بگذارد. مسلم است که اگر امام حسن (ع) خلافت را ملک شخصی و مأموریت الهی یا نبوی می‌دانست، به خود اجازه نمی‌داد آن را به دیگری صلح کند. همان‌طور که رسول اکرم، نبوت و رسالت الهی را در معرض صلح و معامله یا مدهانه قرار نمی‌داد و هیچ‌یک از امامان ما، امامت خود را به مدعی و اگذار نمی‌کردند. از نظر امام حسن (ع)، خلافت به معنای حکومت و مباشرت امور امت و از آن مردم بود.

اما علی بن ابیطالب، امیر المؤمنین (علیه السلام) که برای رسول خدا همچون هارون برای موسی بود، جز آنکه بعد از محمد - صلی الله علیه - پیغمبری نخواهد آمد. در غدیر خم نیز رسول خدا با گفتن: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱ او را بعد از خود ولی مؤمنین قرار داد. اولین افتراق مسلمانان، به دلیل رقابت‌های بشری و دشمنی بر سر قدرت و علی رغم فضایل بی‌شمار و صلاحیت‌های غیرقابل انکار، بر محور وجود علی نقش بست. نه خلافت به معنای حکومت به دست او افتاد و نه او برای قبضه کردن قدرت تلاش و تقاضایی نمود. خلیفه‌ی اول، با زد و بند و عجله در یک جمع نیم‌بند دور از انظار عامه - حتی خاندان رسول الله - به کرسی خلافت نشاند شد. خلیفه دوم انتصاب شده‌ی خلیفه اول بود، و خلیفه‌ی سوم انتخاب شده‌ی یک شورای شش نفره که خلیفه‌ی دوم آن را تعیین کرده بود. تنها علی (ع) بود که با رأی امت و ازدحام و اصرار مردم خلیفه شد. مردمی که از تجربه‌ی تلخ خلفای گذشته، مخصوصاً آخری به تنگ آمده، تازه خواسته بودند قدر علی را بشناسند. علی با استنکاف و عدم تمایل خودش، خلیفه‌ی مسلمین و امیر مؤمنین گردید و در بیعتی که از سران قوم گرفت، کمترین الزام و اجبار یا منع از حقوق و مزایا را به کار نبرد. بر طبق کتاب خدا، سنت رسول خدا و مشورت با خلق خدا، مدت پنج سال حکومت نمود، بدون آنکه ذره‌ای از جاده عدالت، حکمت، خدمت، رأی اکثریت و رعایت آزادی مردم در عقاید و افکار و آراء خودشان پافراتر بگذارد. هیچ مدعی و مخالف عقیدتی یا سیاسی را محروم از حضور و حیات ننمود و در هیچ جنگ و حمله برای تسلط و توسعه قلمرو مسلمانان یا تحمیل اسلام بر کافران و مستکبران پیش قدم نگردید. به گفته‌ی جرج جرداق، دانشمند مورخ مسیحی، بعد از پنج سال خلافت، علی در محراب عبادت شهید عدالت گشت و جهانی برای ابد از برکات وجود او محروم شد...

۱. حدیث نبوی: هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.

همین قدر این فرصت به دست آمد که علی (ع) مجموعه‌ای از حکومت مردمی - شورایی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد و خوشبختانه به عنوان سند تاریخی، خطبه‌ها و نامه‌های فراوان از او به یادگار مانده است که جامع‌ترین آنها عهدنامه‌ی مالک اشتر، والی اعزامی به کشور مصر می‌باشد؛ فرمانی است مفصل و جامعه‌شناسانه، با دستورالعمل‌ها و درس‌های فراوان در آیین مُلک‌داری و مردم‌داری و خدمت‌گزاری و با تفکیک کامل دین از سیاست. در این نامه تا دل‌تان بخواهد از انصاف و عدالت، احسان و خدمت، مدیریت و مراقبت، مساوات و مشورت و گذشت و محبت، داد سخن داده شده است. ولی یک جمله در آنجا نمی‌بینید که اجرا و نظارت در فرایض دینی و در ایمان و عبادات مردم را به مالک اشتر سفارش کرده باشد؛ جز اقامه‌ی نماز جمعه که می‌دانیم جنبه‌ی سیاسی - عبادی دارد، همچنین نصایح و تأکیدهای مکرر به خود مالک که مبدا مسئولیت‌ها و وظایف حکومتی، او را از راه خدا و اطاعت او و یا از تکریم و خدمت به زیردستان و ضعفا غافل سازد. در یک جا نیز می‌گوید:

«تو به کشوری می‌روی که پیش از تو فرمانروایانی نام نیک به یادگار گذاشته‌اند و افراد نیکوکاری وجود دارند که شایسته است نام و خدمت‌شان را گرامی بداری. در آنجا با کسانی روبه‌رو می‌شوی که هم کیش تو نیستند، ولی هم‌نوع‌اند و حق انصاف و احسان بر تو دارند.»

بررسی و پرسش مستقیم از پیام‌ها و کتاب‌های انبیاء

آنچه در بالا، در زمینه‌ی رسالت و برنامه‌ی بعثت انبیاء گفته شد، چون مبتنی بر استنباط‌ها و استدلال‌هایی می‌باشد که ممکن است مورد قبول و تصدیق حاضرین عزیز- یا خوانندگان محترم- قرار نگیرد، ایراد و تردیدهایی نسبت به آن داشته باشند، کاملاً بجا خواهد بود که به خود پیامبران و کتاب‌ها و مکتب‌های آنان مراجعه نماییم و ببینیم رسالت‌شان چه بوده و نسبت به آخرت و خدا از یک طرف و به دنیا و اجتماع از طرف دیگر چه نظر یا برخوردی داشته‌اند. و اگر قرآن را که کتاب و مکتب خاتم‌الانبیاء (ص) و جامع و مطمئن است، انتخاب نماییم، دغدغه‌ی خاطر برای کسی- خصوصاً خود ما مسلمانان- باقی نخواهد ماند.

غالباً اتفاق می‌افتد اشخاصی که می‌خواهند در باره نقش و نظر اسلام یا نیاز بشریت به ادیان اظهار عقیده کنند، برداشتی را که خودشان از اسلام و دین پیدا کرده‌اند یا از طرف فلاسفه و متفکرین و فقهای دین عرضه شده است ملاک تشخیص و تحقیق قرار می‌دهند. نادرست‌تر از آن وقتی است که مسلمانان را به جای اسلام می‌گیرند. شایسته آن است که از خود اسلام استفاده شود و از خدایی پرسش شود که اسلام را تمام و کمال مشخص کرده است. در کتاب اسلام، یعنی قرآن، نگاه کرده ببینیم منظور از بعثت پیغمبران و انبیاء را چگونه بیان کرده است. از این جهت چه بهتر که برای اخذ جواب از قرآن، پایه پای وحی (بر طبق جداول ۱۴ و ۱۵ جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن»^۱) یعنی به ترتیب زمان نزول آیات پیش برویم. در

۱. جداول ۱۴ و ۱۵ بخشی از جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» است که اکنون همراه جلد دوم این اثر به صورت «مجموعه آثار» (۱۲) و با عنوان «سیر تحول قرآن» (۱) تدوین و تنقیح شده و در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

مطالعات و استفاده‌هایی که بعد از انتشار آن کتاب برای تفسیر و تدبر در قرآن به عمل آمده، تا حدود زیادی درستی و دقت آن جدول روشن شده است.

طرح مسئله‌ی قیامت و ترتیب توجه قرآن به آخرت

۱- در اولین تنزیل یا وحی به رسول مکرم که در پنج آیه ابتدای سوره علق (۹۶) آمده است و در معرفی و تکریم خداوند خالق انسان و جهان، به پیامبر تازه مبعوث شده چنین اطلاع داده می‌شود:

«اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.»^۱

یعنی همان نکته‌ای که ما اشاره کرده و گفته بودیم خداوند از دو راه به بشر آموزش و پرورش داد: یکی از طریق خواندن و نوشتن یا آموختن در مکتب و مدرسه و مطبوعات که با استعداد و کوشش و امکانات خود او انجام می‌گیرد، و دیگر از طریق وحی و الهام به انبیاء و مرسلین یا پیامبران و فرستادگان، در باره چیزهایی که در دسترس انسان‌ها نبوده و نمی‌توانسته باشد.

۲- در دومین گروه تنزیل (هفت آیه ابتدای سوره مدثر (۷۴)) خداوند مأموریت پیامبر را که قیام برای انداز خلاق است، صریحاً ابلاغ می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.»^۲

۳- سومین گروه تنزیل (دو آیه اول سوره والعصر (۱۰۳)) یک نوع انذار یا اخطار کلی به نوع انسان است:

«وَالْعَصْرِ.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.»^۳

۱. علق (۹۶) ۳/ الی ۵: بخوان و ارباب و سرور خود را گرامی و بزرگوار بدان (یا اکرام بنما).

کسی که به وسیله‌ی قلم (یا کتابت و مکاتب) آموزش داد. انسان را در آنچه هرگز نمی‌دانست تعلیم داد.

۲. مدثر (۷۴) ۱ / ۲: ای (خفته) پلاس پیچیده، بپاخیز و انذار کن.

۳. عصر (۱۰۳) ۱/ و ۲: قسم به عصر (یا دوران و زمان). به درستی که انسان در زیان کاری حتمی است.

همین قدر به آدمی هشدار داده می‌شود که زیان کار هستی و برخلاف طبع و تمایل فطری خود راه و کاری که برگزیده‌ای، تو را به جای سود بردن و به خواسته‌هایت رساندن، زیان آور است. گفته نمی‌شود که این زیان و خسران چگونه است (مالی و بازرگانی است، جانی و شکست نظامی، خانوادگی و اداری یا سیاسی و غیر از آن...) و در چه وقت خواهد بود (در جوانی، در پیری، در این دنیا یا در دنیای دیگر). سوگند به عصر خورده می‌شود که شاید از زمان و روزگار و تاریخ یا از پایان روز و دوران گرفته شده باشد. آنچه جلب توجه می‌کند کلیت اعلام و شامل همه‌ی انسان‌ها بودن این انذار یا هشدار و اخطار است.

۴- در چهارمین گروه تنزیل (دو آیه اول سوره تکاثر (۱۰۲)) که خطاب آن در مرحله‌ی اول به مردم مکه و معاصرین پیامبر و دعوت شوندگان است، گویی سر نخ‌ی به دست داده و گوشه‌ای از پرده ابهام انذار، بالا زده می‌شود. گفته می‌شود که خطا یا اشتباه شما (و شاید عامل زیان کاری‌تان) سرگرمی و سرسپردگی و شیفتگی شما به جمع‌آوری مال و منال دنیا و تفاخر به آن است.

«الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ»

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»^۱

برای درک بهتر انذار، زیان‌کاری انسان و ارتباط تکاثر با آنها، باید منتظر تنزیل‌ها و آیات بعد باشیم که مرتباً وحی می‌شده و رسول خدا را نسبت به وظایفش روشن می‌ساخته است. آنچه به تجربه رسیده این است که عشق و اسارت آدمی نسبت به مال و منال دنیا و میل او به ارایه و افتخار یا استفاده از آن، به هر شکل و حالت که باشد، از خصلت‌های دیرینه‌ی همه‌ی نژادها و ملت‌ها بوده، شدت و تنوع هم یافته است. ضمن آنکه حرص در گردآوری ثروت و مسابقه‌ی پرتلاش برای انباشتن و بیشتر کردن آن، باعث بسیاری از ستم‌کاری‌ها و خرابی‌ها و زیان‌های وحشتناک در همه جا و در تمام ادوار تاریخ گردیده است.

۵- پنجمین گروه تنزیل (سوره طور (۵۲)) که روی حساب و تناسب به دنبال گروه‌ها و اخطارهای قبل آمده است، تا حدودی پرده از عذاب و از خطر و زیان مورد انتظار برمی‌دارد. پس از شش آیه سوگندهای کوتاه و شاهد آوردن از مظاهر

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲: افزون‌طلبی (و تفاخر) شما را به‌خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است. تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را بر شمردید و به آن افتخار کردید).

آثار چشمگیر طبیعت و از ساخته‌های بشریت، به رسول اکرم اعلام می‌شود که :

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»

مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ»^۱

صحبت از عذاب است، عذاب از ناحیه‌ی خداوندگار، عذابی که واقعیت دارد و کسی نمی‌تواند مانع آن بشود. اما این عذاب چگونه است، شامل چه کسانی می‌شود و در کجا و کی است، هنوز با سکوت و وحی مواجه هستیم. روش وحی و سرعت پذیرش رسول خدا و به طریق اولی، مردم معاصر و دعوت شوندگان برای چیزهای بی‌سابقه و عظیم قرآن، چنین بوده است که با تأنی و تدریج القاء گردد.

۶- همین خبر که مخاطب آن پیامبر بزرگوار بود، در تنزیل بعدی (شش آیه اول سوره ذاریات (۵۱) و گروه ۶) با شاهد گرفتن از باد و باران و پدیده‌های جوئی، به مردم ابلاغ می‌شود که :

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۲

در این دو تنزیل، صریحاً صحبت از عذاب و جزا به میان می‌آید، ولی باز هم مسئولین و محل و چگونگی آن ذکر نشده است.

۷- در گروه تنزیل ۸ (آیات ۱ تا ۱۸ سوره غاشیه (۸۸)، منهای ۵ و ۶) رفع ابهام بیشتر به عمل می‌آید. بدون نام بردن از جهنم و جنات، یا معرفی کردن اهل عذاب و ثواب، یک چهره‌نگاری اجمالی، ولی تکان‌دهنده و وصف حال جداکننده‌ای از دو دسته بیدارشدگان رستاخیز، در اولین برخورد با واقعیت زمان، برای رسول خدا ترسیم می‌گردد؛ اما هنوز از زمان و مکان این واقعه هولناک و چگونگی تحقق آن خبری داده نمی‌شود:

«هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»

۱. طور (۵۲) / ۷ و ۸: به درستی که عذاب خداوندگار تو واقع شدنی است و واقعیت دارد. مانع و دفع‌کننده‌ای هم برای آن نیست.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: قطعاً بدانید که آنچه به شما وعده داده شده است (یا داده می‌شود) راست است. و دیدار دین (یا جزا و پاداش) واقع می‌شود (واقعیت دارد و واقع شدنی است).

نکته‌ی جالب این است که از قیامت و رستاخیز به عنوان یک واقعیت روی‌دادنی و پدیده طبیعی که چه بخواهیم و چه نخواهیم وقوع خواهد یافت، خبر داده می‌شود، نه آنکه چون به دلایل کلامی و فلسفی حق است و لازمه‌ی عدالت و رحمت خداست و خدایی وجود دارد، معاد و آخرتی هم باید وجود داشته باشد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ
عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً»^۱

...

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ
لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ»^۲

گروه هفتم تنزیل که بدون اشاره به قیامت و در خطاب به پیغمبر است، صرفاً از وحدانیت الله، صمد بودن، لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ بودن و كُفُوًا أَحَدٌ نداشتن او صحبت می‌شود، تذکر و تأکیدی است که ضرورت داشته است از ابتدا به مأمور رسالت، برای اخلاص او و نیفتادن در گمراهی پیشینیان از اهل کتاب داده شود.

۸- گروه دهم تنزیل در سوره انفطار (۸۲)، اشاره به چهار نشانه می‌کند. نشانه‌هایی که اختصاص به انسان نداشته، حدوث قیامت را به صورت رویداد عجیب عظیم و انفجار فراگیری معرفی می‌نماید که همراه با شکاف خوردن آسمان، فرو ریختن ستارگان، به هم پیوستن آب دریاها و برانگیخته شدن خفتگان از قبرها بوده، در آن لحظه یا لحظات هر کس از کرده‌ها و نکرده‌های خود، آگاهی پیدا می‌کند!

گروه نهم (۷ آیه ۱۱ تا ۱۷ سوره طارق (۸۶)) که در این فاصله برای شخص پیغمبر نازل شده، ارتباط با جدی بودن پیام و اصالت قرآن دارد، همچنین پیش‌بینی و تحمّل نقشه‌های دشمنان.

۹- کسانی که از این خبرهای هولناک و هشدارهای خطرناک به وحشت و هراس افتاده یا لاقلاً احتمال آن را داده باشند، در صدد چاره برآمده و کسب تکلیف می‌کنند، گروه تنزیل ۱۱ (۹ آیه اول سوره شمس (۹۱)) جواب پرسش‌شان را می‌دهد.

۱. غاشیه (۸۸) / ۱ الی ۴: آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟

چهره‌هایی در آن روز خوار و سرافکننده‌اند.

خسته شده از زحمت و رنج.

اینها به آتش گداخته‌ای در آیند.

۲. غاشیه (۸۸) / ۸ الی ۱۰: و چهره‌هایی شاداب‌اند و خرسند.

از زحمات و کوشش‌های خود.

اینها جایشان در باغ‌های بلند و والاست.

سوره شمس (۹۱)، با قسم خوردن و گواه گرفتن از مظاهر و آثار بزرگ طبیعت مانند آفتاب و ماه، روز روشن و شب تار، آسمان بلند و زمین گسترده و بالاخره نفس آدمی و ساختار آن، با دقت و نظم به کار رفته و بذره‌های بدی و خوبی که در وجودش کاشته شده است، دو راه یا دو راه حل را فراروی ما می‌گذارد:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.»^۱

راه رستگاری و پیروزی آدمی، پاکی و درستی و راستی است و آلودگی نفس سبب زیان کاری می‌گردد؛ همه چیز ما و سرنوشت ما در گرو اراده و عمل خود ماست. در گروه‌های بعدی ۱۲ و ۱۳ (سوره اعلیٰ (۸۷)) که باز هم اختصاصی پیغمبر و برای دلداری و تقویت او و تسبیح خداست، جریان کلی آفرینش از آغاز تا رستخیز را به او تعلیم داده، شیوه‌ی رسالت یا طرز دعوت را که باید تذکر دادن باشد، به او گوشزد می‌نماید، و پس از آنکه به در آتش افتادن اشقیاء و رستگاری اتقیاء اشاره نمود، اشتباه بزرگ انسان‌ها را چنین بیان می‌نماید:

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى.

صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.»^۲

یعنی شما انسان‌ها زندگی دنیا را مقدم و محبوب می‌شمارید، در حالی که آخرت بهتر است و ماندگارتر. و اضافه می‌نماید که این مطلب (یا تأکید و توصیه آخرت) در کتاب‌های اولیه نیز بوده است، در کتاب‌های ابراهیم و موسی. ۱۰- آخرین گروه تنزیل قرآن در پایان سال اول بعثت (گروه ۱۵)، سوره تکویر (۸۱) است که دو قسمت یا دو بخش دارد. قسمت اول با تفصیل بیشتری نسبت

۱. شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰: به تحقیق هر کس نفس یا وجود خود را تزکیه و تصفیه نمود رستگار شد.

و هر کس آن را آلوده و فاسد ساخت، زیان کار و پریشان گشت.

۲. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ الی ۱۹: بلکه شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید و مقدم می‌شمارید.

در حالی که آخرت بهتر است و باقی ماندنی بیشتر.

به درستی که این (مطلب یا حقیقت) در صحیفه (پیغمبران) پیشین هم آمده است.

صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

به سوره انفطار (۸۲) گروه دهم، خبر از مقارنات با نشانه‌های زمان وقوع قیامت می‌دهد که شامل دگرگونی‌های خورشید و ستارگان و آسمان، کوه‌ها و دریا‌های زمین، محشور شدن جهنم و نزدیک شدن بهشت و بالاخره آگاه شدن هر کس به تدارکاتی که قبلاً دیده است. قسمت دوم سوره برای سومین بار خطاب به مردم بوده، برای اطلاع و اعتماد آنها به انذارها و خبرهایی که داده می‌شود، اجمالاً و اشارتاً رساننده‌ی قرآن و گوینده و دعوت کننده را معرفی می‌نماید. گروه تنزیل قبل (سوره بروج (۸۵) در خطاب کلی به پیغمبر) اشاره به شدت خشم خداوند و «فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ»^۱ و صاحب عرش مجید بودن او می‌نماید که همراه بودن او است با:

«إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ»^۲

و

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ»^۳

ملاحظه می‌کنید که وحی و تعلیمات قرآن در دو خط موازی پیش می‌روند: یکی آگاه ساختن و تعلیم دادن به پیغمبر است و تربیت و تقویت کردن او که باید پیشاپیش مردم و بر طبق برنامه‌ی حساب شده‌ای جلو برود؛ دیگر انذار و هشدار به مردم و اطلاعات دادن به آنان نسبت به قیامت و آخرت که باید همراه با آگاهی و اعتقاد تدریجی پیدا کردنشان به اصالت وحی و از ناحیه‌ی خدا بودن قرآن انجام گردد.

۱۱- داستان رستاخیز به اینجا ختم نگردیده، ارایه دادن و قبولاندن رویدادی که از هر جهت بدیع و باورنکردنی است و نه تنها در عقل و علم بلکه در وهم و خیال ما هم نمی‌گنجد و با محیط و معلومات بشری و با مشاهدات و مسموعات معاصرین، مغایرت‌های بنیادی دارد، کار ساده و آسانی نبود؛ خصوصاً که مردم نه می‌توانستند و نه می‌خواستند لحظه‌ای منصرف از امور و آرزوهای دنیایی خود گردیده، از این مقوله چیزی بفهمند یا بشنوند؛ به تکذیب می‌پرداختند و پشت می‌کردند. در حالی که صدها پرسش و اشکال وجود داشت که باید روشن شده و رسالت خدا انجام گردد.

از اواسط سال دوم بعثت تذکرها‌ی چندی داده می‌شود و توجه و پرسش‌ها آغاز می‌گردد، و همچنین بحث‌ها و انکارهایی که باب جدال و استدلال را باز می‌کردند.

۱. بروج (۸۵) / ۱۶: هر چه را اراده کند به انجام می‌رساند.

۲. بروج (۸۵) / ۱۳: اوست که نخست می‌آفریند و پس از مرگ زنده می‌گرداند.

۳. بروج (۸۵) / ۱۴: او آمرزنده و دوست دارنده است.

قرآن نمونه‌ها و شاهد‌هایی از پدیده‌های طبیعت و از پیدایش حیات، یا خواب و بیداری‌ها و مرگ و زنده شدن‌های مداوم می‌آورد و به تفصیل و توضیح بیشتر، به زندگی آخرت که زندگی جاودان و اصلی است، می‌پردازد. چگونگی ارتباط مابین اعمال و احوال و افکار این دنیا را با سرنوشت نهایی ابدی انسان بیان می‌نماید. انذار و آگاهی قیامت و تدارک و تذکر آخرت که در سراسر بیست و سه سال رسالت مرتباً ادامه داشت، در حدود یک سوم آیات قرآن را زیر پوشش خود قرار داده، آنچه را که بشر نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند، ولی به لحاظ حیات ابدی، و سرنوشت نهایی و سلامت و سعادت واقعی او ضرورت داشته و زندگی این دنیا باید همچون کشتزاری محل تمرین و تعلیم و تدارک آن و حرکت انسان به سوی خدا باشد، به ما یاد داد.

دومین مأموریت

ماده‌ی دوم رسالت و مأموریت دیگر پیامبران بزرگوارمان که بعد از اعلام قیامت و انذار آخرت آغاز گردید، معرفی خدا و مسئله توحید بود و تعیین و طرز عبادت برای حرکت به سوی خداوند آفریدگار انسان و جهان. طبق ترتیب نزول آیات قرآن، در اواخر سال دوم بعثت، خداوند ذوالجلال با خطاب مستقیم به مردم مکه و جهان، در پیام روشنی، رسولانش و خودش را به نام «الله» معرفی می‌نماید. در سوره نجم (۵۳)، برای اولین بار در مکالمه با انسان‌ها، نام «الله» و وحی بودن قرآن اعلام می‌گردد:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ»^۱

«إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيَ يُوحَىٰ.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۲

۱. نجم (۵۳) / ۱ و ۲: قسم به نجم زمانی که ساقط می‌شود و فرو می‌ریزد، مصاحب و دوست شما.

نه گمراه شده است و نه گول خورده.

۲. نجم (۵۳) / ۴ و ۵: آنچه به او می‌رسد چیزی جز وحی که بر او الهام می‌شود نیست.

(موجود یا فرشته) نیرومند توانا به او تعلیم داده است.

«وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى»^۱

«لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»^۲

«أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى»^۳

یعنی هم آغاز آفرینش و ابتدا از آن خداست، و هم آخرت یا انتها؛ منزلگاه آینده‌ی همه کس و همه چیز در نزد الله و برای اوست. در این فاصله شما مختصر آزادی و فرصت برای تصمیم‌گیری دارید.

قبل از این آیات، همه جا صحبت «رب» بود که به معنای ارباب و سرور و سلطان است. قرآن از اینکه انتظار و اعتقاد مردم به قیامت و آخرت، به اعتبار ایمان به خدا و رسالت الهی پیامبر، به عنوان یک محکمه عدالت برای کیفر و پاداش بندگان پذیرفته شود و بر آن مبنا استشهاد و استدلال به عمل آید، استنکاف داشته است. همان‌طور که قبلاً تذکر داده شد، قیامت در قرآن، به عنوان یک رویداد عظیم کیهانی یا لااقل در کیهان و منظومه شمسی مطرح می‌شود و به صورت یک پدیده‌ی فیزیکی و تحوّل طبیعی که در مدتی بس طولانی به ثمر رسیده، وقوع پیدا خواهد کرد.

در این سوره و سال‌ها، چون به قدر کافی در گروه‌های تنزیل گذشته با واقعه‌ی قیامت و عظمت و پیوند آن با خلقت، آشنایی ابتدایی حاصل شده بوده است، محدود کسانی دل و دیده‌ی روشن برای درک ارتباط آن حقایق با رسالت و نبوت پیدا کرده بودند. هم صداقت رسول و اصالت وحی بدین سان آشکار گردید و هم با خروج از صدف تنگ و تاریک زندگی دنیا، چشم و گوش‌شان تا حدودی به بزرگی و گستردگی بی‌نهایت دستگاه خلقت در پهنه‌های لایتناهی آسمان و زمان باز شده و موقع آن رسیده بود که خداوند رحمان حکیم، لااقل از طریق اسم و مسمی، رخ بگشاید تا تدریجاً نظر رسول و اولیاء و بندگان مخلص از ربوبیت به الوهیت و عبادت

۱. نجم (۵۳) / ۷: و او در افق بالا و بلند قرار دارد.

۲. نجم (۵۳) / ۱۸: به تحقیق آیات بزرگ خداوند گارش را رؤیت کرده است.

۳. نجم (۵۳) / ۲۴ و ۲۵: آیا انسان به هر چه آرزو و درخواست می‌کند می‌رسد؟ آنچه درست است این است که آخر و اول از آن خداست.

معطوف گردد^۱.

تا نیمه سال اول بعثت، همه جا از خدا به نام «رب» و «ربِّک» یاد می‌شد و جز در سوره توحید (۱۱۲)، عنوان «الله» دیده نمی‌شود. در آیاتی که مخاطب‌شان مردم‌اند، یا برای ابلاغ و انتقال به آنها نازل شده، تعمّدی در کار است که وقایع آخرت و مظاهر و جریان‌های طبیعت به صیغه مجهول، بدون ذکر فاعل و خالق بیان گردد. یا به خود فعل اکتفا شود^۲.

در سال دوم، به تدریج با کلمه «رب» برای «ناس» یا با ضمیرهای غایب «رَبِّه» و «رَبِّهْم» آشنا می‌شویم^۳. در خطاب‌های اختصاصی رسول اکرم (ص)، عنوان مطلق «الله» به کار برده می‌شود^۴ و در خطاب‌های به مردم، خدا به صیغه‌ی متکلم جمع صحبت می‌کند. عنوان «الله»^۵ که در صحبت‌های با مردم برای اولین بار در سوره نجم (۵۳) آیه ۲۵: «فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ»^۶ (گروه ۲۸) آمده بود و پس از آن در:

گروه ۱۵، تکویر (۸۱) / ۲۹: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۷
و گروه ۲۷، مدثر (۷۴) / ۵۶: «وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ
وَ أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ»^۸

و گروه ۳۰، انشقاق (۸۴) / ۲۳: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ»^۹

با پیشرفت زمان، ضمن آنکه به جای «ربِّک» و «رَبِّه» و «رَبِّهْم» با «رَبَّنَا» و «رَبُّ الْعَالَمِينَ» سر و کار خواهیم داشت، رفته رفته بر موارد استعمال «الله»، خصوصاً در سوره‌های مدنی افزوده شده، بیشترین واژه‌ی به کار رفته در قرآن را تشکیل می‌دهد.

۱. خیلی جلوتر، در هفتمین گروه تنزیل که خاص و خالص برای تعلیم و آگاهی شخص فرستاده‌اش صادر یا نازل شده بوده است، نام و نشان از «الله» به میان آمده بود. اللّٰهی که برخلاف مخلوقات و همه‌ی موجودات، آخذ است، صمد است، نه فرزند می‌آورد و نه از جایی و کسی زاییده و متولد شده است و نه کمترین مشابه یا یار و هم‌شان برایش قابل تصوّر است.

۲. مثلاً در گروه‌های ۶ (۵۱/ذاریات)، ۱۰ (۸۲/انفطار)، ۱۱ (۹۱/شمس) و ۱۵ (۸۱/تکویر).

۳. مثلاً در گروه‌های ۱۷ (۱۱۴/ناس)، ۱۹ (۷۹/نازعات)، ۲۱ (۹۲/لیل) و ۲۴ (۹۱/شمس ۱۴).

۴. مثلاً در گروه‌های ۱۴ (۸۵/پروج)، ۱۹ (۷۹/نازعات)، ۲۳ (۷۰/معارض) و ۲۴ (۹۱/شمس ۱۳).

۵. در گروه‌های ۲۱ (۹۲/لیل ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳) و ۲۵ (۷۷/مرسلات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳).

۶. نجم (۵۳) / ۲۵: پس دنیا و آخرت همه از آن خداست.

۷. تکویر (۸۱) / ۲۹: و شما اراده نمی‌کنید (نمی‌خواهید) مگر اینکه خداوند- پروردگار جهانیان- اراده کند و بخواهد.

۸. مدثر (۷۴) / ۵۶: و یاد نکنند و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد، او سزاوار پروا کردن (از وی) و سزاوار آمرزیدن است.

۹. انشقاق (۸۴) / ۲۳: و خدا به آنچه در دل پنهان می‌دارند دانایتر است.

نام نامی «الله» که به این ترتیب با رسول و سپس با مردم در میان گذارده می‌شود، ناشناخته و بیگانه یا ناشنیده در مکه و شبه جزیره عربستان نبوده است؛ اعتقاد به وجود خدای خالق، اولاً: به دلیل تجربه علت و معلولی بشر، و ثانیاً: در اثر ظهور و تعلیمات پیامبران گذشته، رواج و مقبولیت نسبتاً عام داشته است؛ جز آنکه به جای خدای واحد پاک نادیدنی و دانای توانای بی‌همتا و مهربان، به سهولت و به سرعت، روی تخیل یا ترس و بنا به قیاس به نفس و افکار جاهلانه، خدایان دیگری را در کنار یا در ردیف او قرار می‌دادند، آنها را عبادت یا از آنها اطاعت می‌کردند. به اصطلاح قرآنی، برای خدا شریک و شریکانی می‌ساختند، اعم از بت‌های مصنوعی و مظاهر بزرگ طبیعت یا افراد و افکار بشری ممنوع یا مخلوق خودشان. این مسئله داستان مفصل دارد که جای بحث آن اینجا نیست؛ آنچه باید گفت، اینکه: بعثت انبیاء که تعدادشان را تا ۱۲۴۰۰۰ گفته‌اند، بیشتر برای برگرداندن امت‌های یک‌بار مؤمن شده، از پرستش خدایان مجسم و متعدد یا رب‌النوع‌های انسان ساخته، به پرستش خداوند یکتا بوده است. در قرآن، آیاتی که برای اثبات صانع یا در رد ملحدین و منکرین - یعنی بی‌خداها- باشد، به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد، درحالی که درباره شرک و انحراف به ارباب‌ها و فرمانرواها و رهبرها یا اهداف و «اله‌ها، تعداد آیات و دلالت‌ها و اندازها، سراسر قرآن را به خود اختصاص داده است. اولین و مهم‌ترین کلام و اعلام پیامبران به امت‌های خود و شاید یگانه گفتار یا خواستارشان، آزاد شدن از اسارت و عبادت معبودها و پرستیدن خداوند یکتا بوده است.

در سوره‌های اعراف (۷)، هود (۱۱)، مؤمن (۴۰) و شعراء (۲۶)، جمع‌بندی و خلاصه‌گیری‌های روشنی از این جهت دیده می‌شود که حالت ترجیح‌بند را دارد. از جمله از قول نوح گفته می‌شود:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۱

از زبان هود و صالح و شعیب نیز آیاتی نظیر آن آمده است و نتیجه‌گیری معنی‌دار کلی که در سوره اعراف (۷) به عمل می‌آید چنین است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

۱. اعراف (۷) / ۵۹: ... ای قوم من الله را پرستید که شما را جز او خدایی نیست. همانا که من در باره‌ی شما ترس از عذاب بزرگی دارم (عذاب آخرت یا عذاب هلاکت‌های مقارن بعثت پیغمبران).

الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

به موجب این آیه، آنچه خدا به وسیله پیغمبران، از قریه نشینان و شهروندان خواسته است، ایمان به او و پرهیزکاری از خلاف و خطاها است که شرک در رأس آنها می باشد. در این صورت، ابواب برکت از آسمان و زمین به روی آنان باز خواهد شد. ولکن امت‌ها به جای تصدیق و توجه، راه تکذیب و انکار پیش گرفته و در نتیجه آلوده و ضایع کردن خود، گرفتار و هلاک شدند.

ماحصل کلام آنکه، آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن برمی آید، قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسئله خدا و آخرت است؛ خدا به صورت پذیرش و پرستش او و خودداری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگر، و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دو گونه آن دنیا؛ ضمن آنکه احکام فقهی، کمتر از دو درصد آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.^۲

شما هر صفحه از قرآن را که باز کنید و هر سوره قرآن را که بخوانید، کمتر اتفاق می افتد که بیان و بحثی یا درمان و دردی غیر از عذاب و ثواب آخرت همراه با توحید یا معرفت و عبادت خدا در میان باشد؛ همه جا به طور مستقیم و غیرمستقیم و تصریحاً یا تلویحاً درد خدا و آخرت است که عنوان می گردد، یا تعلیم و تذکر به خاطر انذار و بشارت.

قرآن که ثمره و خلاصه‌ی دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی دهد، بلکه ما را ملامت می کند که چرا این اندازه به دنیا می پردازید و آخرت را که بهتر است و ماندگارتر، فراموش و رها می کنید :

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۳

۱. اعراف (۷) / ۹۶ : و اگر مردم آن شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، هر آینه درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم ولیکن چون (آیات و پیامبران ما را) تکذیب کردند، ما هم آنها را به کیفر آنچه کسب کرده بودند، رساندیم.
۲. در این زمینه، مراجعه به کتاب «انگیزه و انگیزنده» که گزارش یکی از سخنرانی‌های جشن مبعث انجمن می باشد، مفید است.

این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی زنده یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ انجمن اسلامی مهندسین در شب مبعث حضرت ختمی مرتبت است و اکنون از جمله آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) است که با عنوان «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر است (ب.ف.ب).
۳. اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷ : بلکه شما زندگی دنیا را برمی گزینید و عزیز می دارید. در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده تر است.

« كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ .
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ »^۱

منظور از نزول قرآن

قرآن چگونه مأموریت و منظور از نزول خود را بیان می‌کند؟

این نکته اتفاقاً مورد توجه خاصی بوده، در جلوه‌ها و تعبیرهای گوناگونی تذکر و توضیح داده شده است، هم برای آورنده‌ی قرآن یعنی رسول مکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و هم برای مردم و مؤمنین.

یکی از ویژگی‌های قرآن این است که کتاب روشن، خالی از ابهام و اعوجاج بوده، نه تنها مطالب و موضوعات مورد نظر یا به نام خود را با حداکثر وضوح و سادگی بیان می‌نماید، بلکه راجع به مبدأ و منظور از نزول خود را با تصریح و تکرار اعلام می‌دارد که اولاً: نازل شده از طرف خداست و ثانیاً: مأموریت و منظور از آن، انذار و بشارت در زمینه‌ی آخرت است و راهی است به سوی خالق یکتا.

سی و چهار سوره قرآن که به لحاظ تعداد کلمات، جمعاً در حدود ۶۵ درصد کل قرآن می‌شود، با آیاتی آغاز می‌گردد که اعلام‌کننده‌ی مطالب فوق است.^۲

از جمله به طور نمونه در سه مورد ذیل:

اول، فرقان (۲۵) / ۱: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ

نَذِيرًا»^۳

دوم، كهف (۱۸) / ۱ تا ۴: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ

يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا.

قِيمًا لِنَنْذِرَ بِأَسَاسٍ شَدِيدًا مِنَ لَدُنْهُ وَيَشْرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ

۱. قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱: چنین نیست بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست دارید.

و کار آخرت را به کلی واگذارده‌اید.

۲. سوره‌های: بقره (۲)، آل عمران (۳)، اعراف (۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲)، رعد (۱۳)، ابراهیم (۱۴)، حجر (۱۵)، نحل (۱۶)، اسراء (۱۷)، كهف (۱۸)، طه (۲۰)، نور (۲۴)، فرقان (۲۵)، شعراء (۲۶)، نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲)، یس (۳۶)، ص (۳۸)، زمر (۳۹)، مؤمن (۴۰)، فصلت (۴۱)، شوری (۴۲)، زخرف (۴۳)، دخان (۴۴)، جائیه (۴۵)، احقاف (۴۶)، ق (۵۰)، رحمن (۵۵)، جن (۷۲)، علق (۹۶)، بینه (۹۸).

۳. فرقان (۲۵) / ۱: منشاء برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده‌ی خویش نازل کرد تا بر جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.

أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا.
مَا كَثِيرِينَ فِيهِ أَبَدًا.
وَ يَنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا.»^۱

سوم، دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: «حم».

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ.
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ.»^۲

... و آنچه در هیچ یک از این سر فصل یا سر سوره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی‌شود، این است که گفته شده باشد، ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین، عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.

احکام و دستورهای فردی و اجتماعی در قرآن و اسلام

پس این همه احکام و دستورهایی که در قرآن و اسلام، در مورد زندگی فردی و اجتماعی وجود دارد، چیست؟

پیش از پرداختن به پاسخ فوق، مجدداً متذکر می‌شویم که وقتی می‌گوییم هدف بعثت انبیاء، آخرت و خداست، به هیچ وجه به معنای آن نیست که پیامبران و ادیان الهی دستور ریاضت و رهبانیت و ترک دنیا را داده‌اند، یا معاش و وظایف فردی و خانوادگی و اجتماعی را غیرلازم و خلاف دین شناخته و نخواسته‌اند که انسان‌ها برای اداره‌ی صحیح زندگی و دنیا به تلاش و تدبیر بپردازند، یا در راه عدالت و ترقی و استقلال و آزادی و غیره مبارزه نمایند.

سئوالی که پیش می‌آید و مکرر عنوان می‌گردد، این است که در احکام دین و در

۱. کهف (۱۸) / ۱ تا ۴: ستایش خاص خدایی است که این کتاب را بر بنده‌ی خویش نازل کرد و در آن هیچ گونه انحراف قرار نداد.
و [آن را] استوار [گرداند] تا از سخت گیری خویش هشدار دهد و به مؤمنان نیکوکار بشارت دهد که پاداشی نیکو خواهند داشت.

در حالی که همواره در آن خواهند زیست.

و [نیز] کسانی را که گفتند؛ خدا فرزندی بر گزیده است، هشدار دهد.

۲. دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: حا، میم، سوگند به این کتاب روشنگر.

که آن را در شبی مبارک نازل کردیم [زیرا] که ما هشدار دهنده بوده‌ایم.

روایات و آیات، نه تنها فرایض و حرام و حلال‌ها و دستورالعمل‌های فراوان را مشاهده می‌نماییم که ناظر به روابط و رفتارهای شخصی یا اجتماعی ما بوده، اثر مستقیم و غیرمستقیم روی سلامتی و بهبود زندگی افراد و حسن اداره‌ی امور خانواده و امت و جهان دارد، بلکه چنین برمی‌آید که اسلام عنایت خاص نسبت به مسائل دنیایی مسلمانان ورزیده، خود را علاقه‌مند یا مسئول سلامت و سعادت انسان‌ها می‌داند.

بلی، چنین است. شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود، صراحتاً یا تلویحاً در همه‌ی قضایای زندگی این دنیای مردم وارد شده است، از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت. اگر کلمه‌ی طیبه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که چکیده‌ی آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته‌ایم؛ ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود! در قصص انبیاء مانند هود و صالح و شعیب که مردم را تحت عنوان تقوا از انحراف جنسی، کم‌فروشی یا فساد در زمین نهی می‌کردند، مسائل بهداشتی و اخلاقی و اقتصادی یا سیاسی را نیز مطرح و منع می‌نمودند. مگر وضو و غسل و روزه، مسواک و مسکرات، ربا و ارث و صدقات یا قضاوت و خلافت و ولایت و بیعت که کتاب آسمانی و روایات و رساله‌های ما مشحون از آنهاست، چیزهایی جز موضوعات بهداشتی، اخلاقی، اقتصادی، قضایی و سیاسی هستند؟

همه‌ی اینها درست است و ادعای شیعه که فقه ما سرآمد همه‌ی قوانین دنیاست، گزافه نیست. در ادیان - به خصوص در اسلام و قرآن - عنایت و اشاره به دستورهایی که با زندگی روزمره‌ی افراد و اجتماعات و مصالح امور دنیایی بشریت سر و کار دارد، فراوان است. اما باید دید، خود کتاب‌های الهی، منظور از این احکام و عنایات و هدف تشریحی آنها را چگونه بیان می‌نمایند.

احکام و حدود و تعزیرات در قرآن و ادیان توحیدی

دستورهای عملی و اجتماعی یا احکام و حدود و تعزیرات که در قرآن و ادیان توحیدی آمده است، حکایت از چه چیز می‌نمایند؟

به قرآن مراجعه می‌نماییم و از قرآن می‌پرسیم که مرجع و مستند ماست و کتاب دست نخورده‌ی جامع و اصالت‌دار بوده، مطالب را بی‌پرده و روشن تر اعلام می‌دارد.

مثلاً در مورد حرمت شراب، هیچ کجا نمی گوید چون شراب به معده و کلیه یا اعصاب و عقل شما زیان می رساند، سلامتی و سعادت تان را مخدوش می سازد، از نوشیدن آن احتراز نمایید. در اولین آیه نازل شده در این باب که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۱

نوشیدن شراب و مست بودن را مانع در رک نماز و نزدیک شدن به خدا دانسته است. پس از نزول دو آیه یا دو دستور تکمیلی در باره شراب- و بازی قمار- پای شیطان را که دشمن خدا و سعادت ابدی انسان است، در میان آورده و منظور شیطان را ایجاد دشمنی بین مؤمنین و مخصوصاً ممانعت از ذکر خدا و نماز اعلام می دارد:

«إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۲

راجع به فایده و منظور از نماز که در رأس اسلام و احکام دین قرار دارد، گفته می شود که از کارهای زشت و منکرات جلوگیری می کند:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳

ولی اضافه می نماید که:

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۴

یعنی بالاتر از فایده‌ی اخلاقی، آنچه مهم تر و منظور اصلی است، به یاد خدا بودن و خدا را یاد کردن است.

پا به پای صلوة یا نماز- و حتی قبل از آن- در ترتیب زمانی نزول آیات قرآنی، زکات یا انفاق در راه خدا و پرداخت مال، آمده است و منظور از آن را، صریحاً و انحصاراً تزکیه و رستگاری انسان بیان می کند؛ در سوره شمس (۹۱) (یازدهمین گروه تنزیل):

۱. نساء (۴) / ۴۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، نزدیک نماز نشوید، مگر بدانید که چه می‌گویید ...

۲. مائده (۵) / ۹۱: همانا که شیطان قصد دارد در شراب‌خواری و قماربازی میان شما دشمنی و کینه‌ورزی ایجاد نموده، از یاد خدا و از نماز بازتان دارد. پس از این (تذکر) آیا دست‌بردار هستید؟

۳. عنکبوت (۲۹) / ۴۵: ... به درستی که نماز از زشت‌کاری‌ها و زشتی جلوگیری می‌کند...

۴. عنکبوت (۲۹) / ۴۵: ... هر آینه یاد خدا بزرگ‌تر و برتر از آن است...

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا.»

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.»^۱

و در سوره لیل (۹۲) (بیست و یکمین گروه تنزیل) :

«وَ سَيَجْنِبُهَا الْأَنْقَى.»

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.»^۲

درباره‌ی انفاق که شامل کلیه‌ی پرداخت‌های قرآنی و شرعی (مانند زکات، خمس، صدقه، احسان، نفقه، و هزینه‌های جهاد و غیره و حتی مایه‌گذاری‌ها و خدمات غیرمالی) می‌شود و قرآن برای آن زاینده‌گی فوق‌العاده و اجر اخروی را، از جمله در آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره بقره (۲) و آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ سوره آل عمران (۳) وعده داده است:

«وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»^۳

و به‌هیچ‌وجه نمی‌گوید انفاق کنید تا در میان‌تان عدالت اجتماعی و طبقه‌ی توحیدی برقرار گردد، یا اقتصادتان و جامعه شکوفا شود، بلکه خواهان انفاقی است که «فی سبیلِ الله» بوده و نیت و قصد انفاق کنندگان «اِبْتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ»^۴ باشد، یعنی طلب رضای خدا و تثبیت نفس یا شخصیت خویش. آنجا هم که در سوره بقره (۲) به دنبال تجلیل و تشویق انفاق، به طرد و تقبیح رباخواران می‌پردازد، صرفاً از دیدگاه اخلاقی و تأثیرات نفسانی صحبت کرده، رباخواری را که مقابل

۱. شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰: به تحقیق کسانی که آن (نفس خود) را تزکیه و پاک کنند، رستگار می‌شوند.

و کسی که آن را آلوده سازد تباہ می‌شود.

۲. لیل (۹۲) / ۱۷ و ۱۸: و زود باشد که (فرد) با تفاوت از آن (آتش) پرهیز کرده و مصون باشد.

کسی که اموال خود را می‌دهد تا تزکیه شود.

۳. آل عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴: و برای نیل به آموزش پروردگار خویش و بهشتی که پهنه‌ی آن [همچون

پهنه‌ی] همه‌ی آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید.

همان‌ها که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرو می‌نشانند و از [خطای] مردم

درمی‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکوکارند] و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۴. بقره (۲) / ۲۶۵: ... برای جستجوی خشنودی خدا و استوار کردن دل‌های خویش انفاق می‌کنند...

انفاق و احسان است، باعث دور شدن انسان از خدا و یک نوع بندگی کردن شیطان یا «جنگ با خدا» می‌شمارد.

در جزوه‌ی کوچک و ارزنده‌ای که ظاهراً در سال‌های بعد از انقلاب از طرف «کانون نشر فرهنگ قرآن» پخش شده بود، «هدف دین» را شش چیز شمرده‌اند:

○ عدالت «یا نابودی ظلم»،

○ اصلاح (یا نابودی فساد)،

○ نوع دوستی (یا نابودی فقر)،

○ علم (یا نابودی جهل)،

○ اخلاق (یا نابودی توحش)،

○ و بالاخره توحید (یا نابودی بت پرستی).

ضمن آنکه هیچ یک از پنج روش یا اصول فوق، خارج از خواسته‌ی ادیان و عمل پیغمبران نیست، اصل بنیادی و مهم «اعتقاد و انتظار آخرت» از قلم افتاده است. به علاوه، ارزش‌ها و برنامه پنجگانه مورد اشاره، خود به خود در سایه‌ی دو برنامه‌ی آخرت و خدا تأمین می‌گردد. هیچ یک از آیات عنوان شده در آن جزوه نیز دلالت بر اصلی و بنیادی بودن آنها به عنوان هدف بعثت و رسالت انبیاء نداشته، مقام و مرتبتی را که دو هدف آخرت و توحید در قرآن دارند، اشغال نکرده است.

البته نمی‌گوییم که تحریم شراب باعث تأمین بهداشت و سلامت عقل و اجتماع نمی‌گردد و زیان‌های مستی از نظر قرآن دور بوده است یا امتی که افراد آن بنا به تأکیدات و توصیه‌های مکرر قرآن، دست و دل باز در خرج کردن و مایه گذاشتن در راه خدا و مردم و جامعه داشته باشند، به لحاظ اقتصادی و تعدیل و توزیع ثروت یا اداره‌ی مملکت و تولید و برکت، در وضع و شرایط مناسب‌تر و برتر از جوامع بخیل و ممسک و مترف قرار نخواهند گرفت. یا قرآن اشاره و تصدیق و تأکید به چنین مزایا و نتایج ندارد.

هم در یک کشور متمدن مترقی ناسیونالیست یا سوسیالیست و در کشورهای سرمایه‌داری ملی از مردم مطالبه‌ی عوارض و مالیات و وجوهات می‌نمایند و هم در ادیان الهی - خصوصاً اسلام - انفاق‌های واجب و مستحب و مباح فراوان مقرر شده است؛ ولی این تفاوت کلی مابین آن دو رژیم یا دو سیستم وجود دارد که آنچه در نظام‌های الهی درباره انفاق مورد توجه قرار گرفته است، پرداخت انفاق و خرج کردن

مال و دور نمودن آن از خود است. مسئله‌ی کجا خرج کردن زکات و به کی دادن نفقات، در گروه‌های تنزیل سال سوم و چهارم بعثت و بعد از آن می‌آید، و در سال‌های آخر مدینه است که در پاسخ به مؤمنین و برای سر در گم نشدن آنان، موارد مصرف و جوهات شرعی تعیین می‌گردد و حد و میزان انفاق، بر طبق آیه ۲۱۹ سوره بقره (۲) «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»^۱، روی دارایی و مازاد بر نیاز خود اشخاص می‌رود.

در حالی که در بودجه‌نویسی‌های دولتی - چه در رژیم‌های استبدادی قدیم یا دموکراسی‌های ناسیونالیستی و کاپیتالیستی و چه سوسیالیست و کمونیست - درآمد و خرج کشور را مقابل هم قرار داده، برحسب مصارف یا استحقاق‌ها و احتیاجات، وضع عوارض و مالیات می‌نمایند و کاری ندارند که مؤدیان با میل و رضا بدهی‌های خود را پردازند یا به زور و اکراه از آنها گرفته شود. در آنجا تربیت و تزکیه شخص مورد نظر است و آخرت و خدا هدف می‌باشد؛ در اینجا دولت و مردم مورد نظرند و تأمین رفاه و سلامت و امنیت و ترقی مملکت، به لحاظ زندگی دنیایی هدف است؛ یعنی دنیاپرستی یا دنیاجویی به جای زندگی آخرت و خداپرستی خالص. به بیان دیگر، قرآن تا آنجا به کار دنیای ما می‌پردازد که وسیله‌ساز حیات آخرت و تقرب ما به خدا باشد؛ ولی به هیچ‌وجه انتظار ندارد و نمی‌گوید که ما نیازها و مسائل زندگی دنیا را کنار گذارده و تلاش و تدبیر لازم در جهت تأمین معاش و لوازم زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعمان به عمل نیاوریم. بلکه برای این کارها ثواب فوق‌العاده قایل شده است تا آنجا که از قول پیامبر گرامی نقل کرده‌اند که:

«نه باب از ده باب عبادت خدا، در کسب حلال است و آن کس که شبانه‌روزی را بگذراند و تلاش در امور مسلمین نکرده باشد، مسلمان نیست.»

همین گونه است احکام فقهی و حلال و حرام‌های شرعی. در قرآن می‌بینیم که اگر مثلاً راجع به ارث یا نکاح و طلاق و روابط خانوادگی، آن همه دستورهای دقیق و احکام تفصیلی آمده، برای این است که راه‌های نفوذ شیطان شدن و از خدا و سعادت عقبی دور گشتن انسان‌ها بسته شود. بنابراین، ضرورت داشته است که میزان و حدودی را که خدا خواسته و حق است و جا دارد وارث‌ها و زن و شوهرها

۱. بقره (۲) / ۲۱۹: ... از تو می‌پرسند چه چیز را انفاق کنند، بگو آنچه مازاد بر احتیاج و مصرف معقول خودتان است...

مراعات نمایند، دقیقاً تعیین گردد. احکام ارث که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره نساء (۴) چنین آمده است:

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.
وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.»^۱

و با این دو جمله خلاصه می شود:

«چنین است حدود خدا، هر کس که اطاعت خدا و رسول نماید و از حدود او تجاوز بنماید، داخل آتش خواهیم کرد؛ در آنجا همیشه ماندگار بوده و بهره اش عذاب خوارکننده ای خواهد بود.»

در قصاص و حفظ جان که از موارد حساس شعله ور شدن غضب و کینه است، و از محیط های مناسب برای مخالفت با رحمانیت خدا و اطاعت از شیطان می باشد، احکام قرآن با داستان برخورد دو فرزند آدم بر سر قبولی قربانی و استنکاف از قتل برادر بدخواه و بزرگواری برادر دیگر آغاز گردیده، پس از آن، صدور حکم قتل و قصاص را چنین تحلیل می کند:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ.»^۲

۱. نساء (۴) / ۱۳ و ۱۴: این احکام خداست؛ و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند [خدا] او را در باغ هایی از بهشت وارد خواهد کرد که نهرا در دامن آن جاری است و جاودانه در آن به سر برد؛ و این است کامیابی بزرگ.

و هر که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از احکام او تجاوز نماید، خدا او را به آتشی درآورد که جاودانه در آن خواهد بود و عذابی ذلت بار خواهد داشت.

۲. مائده (۵) / ۳۲: به این منظور و به این دلیل بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس فردی را بکشد که دیگری را نکشته و فساد و فتنه ای در جامعه به وجود نیاورده باشد، مانند آن است که همه ی مردم آن سرزمین را کشته باشد و هر کس جان انسانی را نجات دهد، چنان ماند که همه ی مردم را زنده کرده است و به تحقیق، پیامبران آنها بیانات (یا آیات و احکام و تعلیمات روشن) برای شان آورده اند، ولی بسیاری از آنها (یعنی بنی اسرائیل) با وجود بیانات و راهنمایی ها اسراف و مخالفت پیشه کردند.

«أَتَمَّا جَزَاؤُا الَّذِينَ يَجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يَصْلُبُوا أَوْ يُقَطِّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبِي فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱

سرگذشت دو فرزند آدم که نمونه‌ای از دو روحیه و دو طرز برداشت آدمی در دو منتهای خباثت شیطانی و خداجویی است، برای رفع بی تکلیفی انسان‌ها در برخورد با چنین پیش آمدها اعلام شده است. سپس به دنبال آیات قصاص، تکلیف کلیه‌ی تجاوزات و ضربات بدنی تعیین گردیده و تخطی از حکم نازل شده خدا را ظلم دانسته است:

«وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲

اگر قرار بود غرض از این حدود و احکام، نظام و امنیت جوامع و کشورها باشد، پشت سر آنها عفو و استثنا نمی آمد:

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»^۳

در قرآن همین معنی، با تقابل عادلانه و تفصیل و تحلیل بیشتری چنین آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ

۱. مائده (۵) / ۳۳: همانا کیفر کسانی که با خدا و رسول او می‌جنگند و در سرزمین مردم فسادانگیزی می‌کنند، این است که کشته شوند، یا به صلیب آویخته شوند، یا دست‌ها و پاهایشان به‌طور چپ و راست قطع گردد و یا نفی بلد گردند. به این ترتیب برای آنها در این دنیا خواری و در آخرت عذاب عظیم خواهد بود.
 ۲. مائده (۵) / ۴۵: و در آن (تورات) مقرر داشتیم که نفس به نفس (یا فرد در مقابل فرد قصاص شود)، چشم به چشم، بینی به بینی، گوش به گوش، و دندان به دندان و برای جراحت‌ها قصاص باشد. حال اگر کسی (از راه گذشت و بخشش، حق خود را) صدقه و احسان کرد، چنین عمل برای او کفاره (گناهان) خواهد بود و کسانی که حکم بر آنچه خدا نازل کرده است، نمی‌نمایند، همانا ظالم و تجاوزکار محسوب می‌شود.
 ۳. مائده (۵) / ۴۵: ... حال اگر کسی (از راه گذشت و بخشش، حق خود را) صدقه و احسان کرد، چنین عمل برای او کفاره (گناهان) خواهد بود...

اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۱

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.»^۲

به این ترتیب، برای جلوگیری از تعدی و تلافی‌گری‌های بی‌حد و اندازه‌ی ظالمانه که در تجاوزهای فردی یا قبیله‌ای و دولتی پیش می‌آمده است - و حالا هم پیش می‌آید - و کار به جنگ و خون‌ریزی‌های سبعانه و به خرابی و کشتارهای بی‌حساب می‌کشد، در قرآن چنین دستورهای ظاهراً قضایی - اجتماعی - حکومتی صادر شده است تا دینداران در اثر خشم و عصیت، فرسنگ‌ها از راه خدا به راه شیطان برنگردند و از سعادت جاویدان محروم نشوند.

نظیر چنین توضیح و تحلیل‌ها در سایر احکام شرعی یا اخلاقی و دستورالعمل‌های به صورت ظاهر اجتماعی و دنیایی، تشخیص داده می‌شود و بیشتر از همه‌جا در سوره حجرات (۴۹)، توصیه‌ی: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»^۳ دیده می‌شود که در آیه آغازین آمده است و، هدف و منظور عمومی سفارش‌های اخلاقی و اجتماعی - عملی سراسر سوره را که جلب محبت و رحمت و غفران خدا و رسیدن به تقواست، اعلام می‌نماید، مانند انضباط و ادب در برابر رسول خدا و رهبر امت، خودداری نمودن از تعجیل در واکنش‌ها و تحقیق کردن در خبرها، اقدام به صلح و سازش و برقراری عدل و قسط در میان مؤمنین در حال نزاع و جنگ، احتراز از تمسخر و توهین دیگران یا بدگمانی و جاسوسی و غیبت.^۴ اگر رسول خدا فرموده است که:

۱. بقره (۲) / ۱۷۸: ای کسانی که (به پیامبر پابانی) ایمان آورده‌اید، قصاص بر شما (نیز) مقرر گردید. مرد آزاد به آزاد، بنده به بنده و زن به زن، پس چنانچه کسی چیزی از برادرش را بر او بیخشد و گذشت کند، از عمل پسندیده و معروف پیروی کرده و حق احسان و نیکی ادا گردیده است، ضمن آنکه تخفیف (عذاب) و رحمت خداوندگارتان را هم در بر دارد. حال اگر کسی بعد از این (اعلام حدود و گذشت و نیکی‌ها) دست به تعدی و تجاوز (از حدود مقرر) بزند، برای او عذاب دردناکی (پیش‌بینی شده) است.

۲. بقره (۲) / ۱۷۹: و برای شما ای صاحبان خرد در (حکم و حدود) قصاص، حیات (و مایه و پایه زندگی) وجود دارد و امید است که تقوای خدا را پیش گیرید.

۳. حجرات (۴۹) / ۱: ... از خدا بترسید که خدا به گفتار شما شنوا و داناست.

۴. در دو سال گذشته، ضمن درس‌های بازگشت به قرآن و بررسی انسان‌بینی قرآن، در انجمن اسلامی مهندسين، بحث دامنه‌داری روی «ایمان اجتماعی» به عمل آمده و چنین استنباط شده بود که تعلیم قرآن در باره ایمان به خدا یا توحید و آیات وحی شده بر پیامبر گرامی، با ایمان فردی و تزکیه شخصی آغاز می‌گردد و مدتی به همین روال ادامه دارد، ولی پس از آن، رسالت پیغمبر رفته رفته به سوی ایمان جمعی و مشترک اوج می‌گیرد. یک شاخص این مطلب، پیمان و دعای دسته جمعی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در سوره حمد (۱) و قرائت نماز است. کسی مؤمن واقعی مرضی خدا شناخته می‌شود که ←

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱

القاء مکارم اخلاق در ایمان آوردگان و انسان‌ها همان وسیله و پلکان تشبه و تقرب به سوی خدا و تأمین سعادت‌دارِ آخرت است؛ حتی در اواخر سوره حجرات (۴۹) که آیه:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»^۲

آمده است و آن را به منزله‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر و تساوی نژادها تلقی کرده‌اند، ضمن آنکه مفهوم آیه، وحدت خالق جهان، وحدت مخلوق‌ها و تساوی جنس و نژادها را بیان می‌نماید، پیام اصلی آن دعوت به تقوا و تقرب به خدا است؛ تقریبی که از طریق عدم تفاخر و خودداری از برتری جویی و تجاوز به دیگران به دست می‌آید.^۳ به این ترتیب، چنانچه آخرت و خدا را برنامه‌ی اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه‌ی ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین، همه‌ی مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. یا بگوییم که یک ایدئولوژی صرفاً دینی می‌تواند به لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به طور کلی دنیاشناسی و جهان‌بینی انسانی، فلسفی و فنی، کامل و کافی نباشد.

اگر به آیات ۶ تا ۹ سوره مائده (۵) مراجعه نماییم، در دستورهای محکمی که راجع به وضو و غسل یا قیام به قسط و عدالت در برابر دشمنان صادر شده است، برای بیان منظور آن احکام و اراده الهی، آیات مربوطه همه جا منتهی به جمله‌هایی

→ دلسوز و خدمت‌گزار دیگران و همگام و همراه با سایر مؤمنین و مؤمنات باشد. و این اجتماعی شدن ایمان و انسان، از روابط با پدر و مادر و محیط خانواده و خویشاوندان و محرومان آغاز گردیده، به همه‌ی خداپرستان و مخلوقات و به جهان هستی منتهی می‌شود.

۱. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.

۲. حجرات (۴۹) / ۱۳: ای مردم، ما هستیم که شما، چه مردان و چه زنان را آفریده‌ایم و شما را به صورت قبیله، قبیله و ملت‌ها و شعب‌ها در آورده، متمایز و قابل شناخت و معارفه کرده‌ایم. بدانید که گرامی‌ترین تان در نزد خدا (یا از نظر خدا و ارزش خدا) با تقواترین تان می‌باشد...

۳. راجع به احکام عبادی یا تفصیل و توصیه‌های فقهی که در قرآن و شریعت آمده است چیزی نمی‌گوییم، چون ضرورت اعلام و ارتباطشان با آخرت و خدا روشن است.

می‌شود که ایمان‌آوردگان را از راه شکر و ذکر یا عدالت و تقوی و اعمال صالح به سوی خدا سوق داده، موفق به مغفرت و پاداش آخرت می‌نماید. مانند:

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱،

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»^۲،

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^۳،

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۴،

یا در جهت مخالفت، تذکر «اولئک اصحاب الجحیم»^۵ داده شده است؛ نه آنکه با غسل و وضو و طهارت و اتمام نعمت یا با رفتار بزرگوارانه و نیکی به دشمنان - که در آیه آمده است - خواسته باشند که تأمین بهداشت و سلامتی و امنیت به عمل آید. در سوره حدید (۵۷) و آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۶ نیز معنی و منظور آیه، آن طور که بعضی‌ها تصور و تبلیغ کرده‌اند، این نیست که مردم و دیگران را برای مبارزه با ظلم استبداد و استکبار یا بسط عدالت و دیانت در دنیا، بسیج نمایند؛ بلکه خود مردم باید در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت و قسط باشند؛ کتاب و میزان، راهنمای آنان در این کار بوده و در اثر جهالت یا ضلالت، کارها و راه‌هایی را در پیش‌نگیرند که سبب دوری آنان از خدا و محرومیت از رضوان و سعادت گردد.

جلوگیری از ظالم و ظلم و دفاع از امنیت و آبادی یا از دین و دیانت را خدا به عهده‌ی خود مردم گذارده، وعده‌ی نصرت و پیروزی را در همین حرکت مردم داده است:

۱. بقره (۲) / ۵۲، ۵۶، ۱۸۵ و آل عمران (۳) / ۱۲۳ و مائده (۵) / ۶ و...: ... بسا که سپاس گزار شوید.
۲. بقره (۲) / ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳ و ۲۸۳، آل عمران (۳) / ۱۳۰ و ۲۰۰، نساء (۴) / ۱، مائده (۵) / ۲، ۴، ۷، ۸، ۱۱، ۵۷، ۸۸، ۹۶ و...: ... و از خدا پروا کنید...
۳. مائده (۵) / ۸: ... عدالت ورزید که به تقوا نزدیک‌تر است...
۴. مائده (۵) / ۹: ... به آنها آموزش و پاداشی بزرگ [وعده] داده است.
۵. مائده (۵) / ۱۰، ۸۶ و حج (۲۲) / ۵۱ و حدید (۵۷) / ۱۹: ... آنان اهل دوزخند.
۶. حدید (۵۷) / ۲۵: به تحقیق رسولان خود را همراه با بیانات و دلایل روشن مأمور (هدایت انسان‌ها) کردیم و کتاب و میزان نازل ساختیم تا مردم (بتوانند به طور صحیح چگونگی قسط و عدالت را بفهمند و) قیام به قسط نمایند...

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۱

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ
وَ مَسَاجِدُ يَذُكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لِيُنْصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ
لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲

نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا

اولاً بدیهی است که عملاً، اجرای این توصیه و تذکرها یا احکام و دستورالعمل‌ها به‌طور طبیعی و قهری موجب سلامتی و صلح و نیرومندی مسلمانان و وسیله‌ی بهبود و صفای روابط خانوادگی و اجتماعی و حتی ملی و بین‌المللی آنان می‌گردد؛ علاوه بر آن، صداقت، امانت، عدالت، خدمت به‌نوع و سایر صفات اخلاقی و وظایف دینی، تقلیل و تسهیل فوق‌العاده در تشکیلات و خدمات و هزینه‌های دولتی به وجود آورده، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بازده یا راندمان کلیه‌ی عملیات و تولیدات و محصولات را بالا برده، اجازه‌ی همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های وسیع را می‌دهد؛ یا به تعبیر قرآنی، ابواب برکات آسمانی و زمینی را به روی خلائق می‌گشاید. و به همان نسبت، نیاز امت را به حکومت و دولت خفیف کرده، مرحله‌ی نهایی آن - لااقل به لحاظ امور داخلی - حذف حکومت‌ها خواهد بود.

از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما، نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر؛ آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی»^۳ محسوب می‌شود و به‌طور ضمنی به‌دست می‌آید، بدون آنکه اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه‌ی دین گذارده شود. نه تنها وظیفه‌ی دین نیست، بلکه همان‌طور که می‌دانیم و در دروس تعلیمات دینی تأکید می‌شود، موجب

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان بخشایش دارد.

۲. حج (۲۲) / ۴۰: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردد؛ و خدا کسانی را که [بندگان و آیین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد، که خدا نیرومند و فرادست است.

۳. sous - produit (by - product)

قبولی عبادات، قصد قربت است. یعنی اگر کسی وضو بگیرد و غسل کند که پاکیزه شده باشد، برای معالجه‌ی چاقی و دفع سموم بدن روزه بگیرد یا به عنوان ورزش عضلات، نماز بخواند و قصد قربت و نیت عبادت برای خداوند سبحان را نداشته باشد، آن نماز و روزه و غسل‌ها باطل است و ارزش اخروی و الهی ندارد.

ثانیاً: به طوری که مکرر یادآوری شده است، منحصر بودن هدف ادیان و رسالت پیغمبران به آخرت و خدا و نظر اسلام به هیچ‌وجه مترادف با ترک دنیا و به معنی و منظور طرد یا نفی بهبود و برنامه‌های زندگی و بهره‌مندی معقول از نعمت‌های طبیعی و خدادادی نیست. اصلاً زندگی دنیا و امور مادی و اشتغالات انسانی، حتی حیوانی که ملازمت با حیات و خواسته‌های زندگی داشته باشد، ممنوع نشده است.

در آیات فراوانی از قرآن- و بیش از آن در احادیث و کلمات پیغمبر و امامان- تأکید و توصیه‌های خاص در این زمینه‌ها دیده می‌شود. اگر در قرآن آیه و مطلبی مثلاً راجع به بهداشت و پزشکی یا درمان بیماری‌ها نمی‌بینیم و در اصول و فروع دین چیزهایی از بابت زراعت و صناعت و تجارت طرح و بحث نشده است، ولی در گفتارها و آموزش‌ها و کارهای ثبت شده از رسول خدا و ائمه هدی، تادل‌تان بخواهد سفارش‌ها و دستورالعمل‌های زندگی جاری و دنیایی وجود دارد. مانند «طَبَّ النَّبِيِّ» و «طَبَّ الرَّضَا»، «کلمات قصار» و «نهج البلاغه» حضرت امیر، «نهج الفصاحه» و حکمت‌ها و روایات رسیده از پیامبر گرامی و امامان، تقریباً در کلیه روابط و آداب زندگی. «خطبه‌های نهج البلاغه» و «نامه‌های حضرت امیر»، ضمن آنکه شامل خداشناسی و دین‌شناسی و تعلیم و تربیت است، عنایت وافر نسبت به اخلاق و روابط اجتماعی و مسایل حکومتی و اداره‌ی امت نیز دارد. حضرت رسول و امامان و بزرگان دین، مانند هر انسان و بندگان مؤمن و برجستگان امت، علاوه بر وظایف رسالت و امامت، معلم و مصلح و موظف به خدمت و اعمال صالح بودند و می‌بایستی به مصداق آیه: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ الگو و نمونه باشند. بنابراین در کنار وظایف نبوت و سوق دادن به خدا و آخرت، هر جا که عهده‌دار کاری برای زندگی شخصی یا عمومی شده‌اند، به اصلاح و آموزش مردم و به دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر نیز پرداخته‌اند و به عنوان «انسان مسلمان» و خداپرست با ایمان، مبادرت به خدمت و تربیت هموعان می‌کرده‌اند. تعلیماتی که از این نظرها داده‌اند، در عین

۱. احزاب (۳۳) / ۲۱: ... رسول خدا برای شما اسوه و الگویی نیکوست...

ارزنده و ممتاز بودن، جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۱ نمی‌گردد.

ثالثاً: اگر گفته‌اند، دین دستور چگونه زیستن را به ما می‌دهد، حرف نادرستی نیست، ولی نه چگونه زیستن به مفهوم چگونه خوردن و خوابیدن و زاییدن یا کار و کسب و جنگ کردن، بلکه آزاد زیستن و بندگی نکردن دیگران، برای خدایی شدن انسان و رسیدن به زندگی ایده‌آل جاویدان، به قول سعدی:

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

پیغمبر می‌فرماید :

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»^۲

و قرآن می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۳

از نظر اسلام، دنیا و زندگی در آن، سراسر سختی و تلاش است - کشتزاری است برای حرکت و برداشت حاصلی جهت حیات واقعی آخرت. پیغمبران آمده‌اند که ما را از زندگی کردن برای زندگی کردن موقت و بیهوده دنیا منصرف نموده، به زندگی ما در جهت زمان و حیات و حرکت بی‌نهایت ارزش بدهند.

معادله یک طرفه

لازم است توضیح داده شود که وقتی می‌گوییم آخرت و دنیا، یا دین و حکومت دو مقوله‌ی از هم جدا هستند، پیوستگی عملی یا ارتباط ارگانیک بین آنها را انکار نمی‌نماییم، جز آنکه این ارتباط، حالت معادله یک طرفه را دارد. اگر هدف جامعه‌ای خدا و آخرت باشد و افراد آن در جهت خدا و عمل به احکام خدا حرکت نمایند، دنیای آنها نیز بهبود پیدا می‌کند و قرین نعمت و سعادت می‌شوند؛ اما عکس قضیه صحیح نیست. اگر هدف و مقصودشان سلامت و سعادت دنیا باشد، آخرت و

۱. نجم (۵۳) / ۴: این سخن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القا می‌شود.

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۳. انشاق (۸۴) / ۶: ای انسان، البته تو با رنج و مشقت در راه عبادت پروردگارت بکوش، که به ملاقات او خواهی رسید.

رضای خدا برای‌شان فراهم نخواهد گشت؛ چرا که طلب آخرت و رضای خدا، از آنجا که خداوند بی‌نیاز مطلق بوده و بندگی انسان‌ها را نه برای خود، بلکه در جهت خیر و خدمت به خلق می‌خواهد، حرکت «فی سبیل الله»^۱ عملاً حرکت «فی سبیل الناس» است.^۲ اما وقتی مطلوب و هدف انسان، آسایش و خوشی خود یا اجتماع شد، ممکن است موفق گردد و خدمت‌گزار ارزنده‌ای برای خود یا جامعه محسوب گردد، ولی چون در راه خدا حرکتی نکرده و خود را در جهت خدایی شدن تغییر نداده و در ساختار وجودیش اکتساب و اضافاتی نیافریده است که او را متناسب و مساعد برای زندگی در محیط و شرایط آخرت نماید، قهرماً نمی‌تواند انتظار بهره و استفاده‌ای در دنیای آینده داشته باشد. در هر حال، خداوند رحمت خود را از اهل عمل دریغ نمی‌نماید. این معانی به صورت‌های مختلف در آیات عدیده‌ای از قرآن از جمله در آیات زیر آمده است:

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نُزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُوتِهِ مِنْهَا وَ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۳

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا.
وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا.
كُلًّا نُمِدُّهُؤُلَاءِ وَ هُوَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۴

۱. بقره (۲) / ۱۵۴، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، آل عمران (۳) / ۱۳، ۱۴۶ و...

۲. یا به گفته‌ی سعدی: عبادت به‌جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلچ نیست
۳. شوری (۴۲) / ۲۰: هر که کشت آخرت را بخوهد، کشته‌اش را برکت می‌بخشیم؛ و هر که کشت دنیا را بخوهد، در اختیارش قرار می‌دهیم، ولی در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.
۴. اسراء (۱۷) / ۱۸ تا ۲۰: هر که طالب [لذت] زودگذر [دنیا] است به‌هر که مصلحت بدانیم، به تشخیص خود به زودی در اختیارش قرار می‌دهیم، آن‌گاه دوزخ را نصیب او کنیم که نکوهیده و مطرود به آن درآید. و آنان که بهره آخرت را بخوهند و چنانکه شایسته‌ی آن است، برای آن تلاش کنند و مؤمن هم باشند، تلاش آنان مورد نظر [خدا] است.
به هر که از این دو گروه از بخشش پروردگارت کمک خواهیم کرد؛ و بخشش پروردگارت تو [از هیچ کس] باز داشته نیست.

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۱

معادله نمی تواند دو طرفه باشد. خواستن و رسیدن به دنیا، هیچ گاه مساوی با خواستن خدا و رسیدن به آخرت سعادت مندانه نیست؛ اینها دو محیط و دو موضوع جدا و بی نهایت متفاوت هستند؛ ولی تحصیل آخرت و خدا، چون راه آن از زندگی دنیا و با کسب شرایط و آمادگی های لازم عبور می کند، می تواند در تعدیل زندگی انسان و تطبیق آن با رحمت و مشیت خداوند مؤثر واقع شود. در حالی که هدف قراردادن دنیا و تلاش تنها برای تحصیل و تأمین آن، نقض غرض به لحاظ آخرت و خدا بوده، سبب گمراهی و انحراف و تباهی می گردد.

آنچه در منطق قرآن و برای آخرت و خدا قابل توجه و اهمیت است، قصد و اراده ی آدمی در ورزش و جهش های زندگی است که ذرات وجودی و ساختمان نسوج و سلول های ما را در جهت گیری به سوی خدا و تناسب با محیط و شرایط آخرت ترکیب و تنظیم می نماید.

رابطه ی آخرت با خدا

رابطه ی آخرت با خدا یا انتظار آخرت و ایمان به خدا؟ این رابطه به گونه ای که معمول ما بوده و دومی را مقدم بر اولی می دانیم، نیست. ما اعتقاد به آخرت - یا معاد - را فرع بر ایمان به خدا و عدالت و دادرسی او دانسته، قیامت و آخرت در ذهن ما یک امر اختصاصی برای آدمیزاد تلقی می شود که به صورت محکمه آسمانی فوق العاده ای به اعمال و عقاید اشخاص رسیدگی می کند و کیفر گنه کاران و پاداش خوبان را تعیین و اجرا می نماید. اما قرآن ابتدا به طرح قیامت می پردازد، لیکن نه به عنوان یک دادگاه الهی برای توزیع عذاب و ثواب انسان ها، بلکه یک پدیده ی طبیعی فیزیکی - نه متافیزیکی - مانند سایر جریان ها و تحولاتی معرفی می نماید که در زمین و آسمان وقوع خواهد یافت و تابع قانونمندی های خلقت و طبیعت است، منتها به مقیاس بسیار عظیم و فراگیر کره زمین و جو و ستارگان ثابت و سیار آسمان که در قسمتی از فضای کیهان لایتناهی - مثلاً در منظومه شمسی یا در کهکشان ما - به صورت انفجار ناگهانی روی خواهد داد. پس از آن در همین جهان، با همان مواد و ذرات حاصل شده از

۱. نساء (۴) / ۱۳۴: هر که [فقط] پاداش دنیا را می خواهد، [بداند که] پاداش دنیا و آخرت در اختیار خداست؛ و خدا شنوا و بیناست.

متلاشی شدن اجرام و اشخاص و با حفظ کامل پرونده‌ی گذشته‌ها و خاطرات آن دنیای دیگر و حیات و حرکت تازه‌ای متفاوت با این دنیا به وجود می‌آید و در سیر به سوی خدا تشکیل و ترکیب می‌شود. انسان‌ها شاهد و وارث اعمال خیر و شری که کرده‌اند و آنچه در عمر دنیا با هدفی که داشته‌اند، کسب نموده‌اند، می‌گردند. همان‌گونه که در فصل بهاران، پس از مرگ زمستان، از بذرها و ریشه‌های در خاک نهفته بی‌جان، سبزه‌ها و گل‌ها و درختانی می‌رویند و بارور می‌شوند. قرآن پس از عرضه کردن قیامت و آخرت، از دید مصلحت و سود و زیان انسان، به معرفی خدا، یا به بیان دیگر به یکتایی و بی‌شریک بودن خدا در آفرینش و گردش جهان و در حاکمیت روز جزا می‌پردازد. آنچه را که به ما تعلیم می‌دهد، چه کسی را بندگی کردن و چه زندگی و سرنوشتی را خواستن است.

مسئله حکومت و اداره‌ی امت یا ادغام دین و سیاست

حکومت و سیاست یا اداره‌ی امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، با سایر مسائل و مشاغل زندگی تفاوت اصولی ندارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و بارعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده‌ی خودمان است. کما آنکه قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکر قایل است و مکرر آنها را سفارش کرده است، در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه و فیزیک به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره‌ی امت‌ها را تجویز و تأکید کرده باشند، ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.

ایراد عمده‌ای که برخی از صاحب‌نظران در توجیه بحث مطرح می‌نمایند و اشکالی که عنوان می‌کنند، بیشتر ناشی از علاقه و اعتقادی می‌باشد که بعضی از متدینین مبارز و روشنفکر یا روحانیون شرکت کرده در انقلاب، در باره نقش دین، مخصوصاً اسلام و تشیع پیدا کرده‌اند. آنها نگران آن هستند که با منحصر شناختن برنامه‌ی بعثت انبیاء به آخرت و خدا، سایه‌ی دین و ایمان، هم از سر مبارزات و فداکاری‌هایی که برای اهداف انقلاب صورت گرفته است برداشته شود، و هم حکومت و سیاست

بدون سرپرست گردیده، سرنوشت ملک و ملت و مسلمانان به دست نااهلان و عساکر شیطان بیفتد.

این نگرانی‌ها وارد نیست؛ همان‌طور که نبودن درس ریاضیات و مکانیک یا فلسفه و فیزیک در قرآن، که توأم با توصیه و تأکید خدا و رسول و امامان بر تحصیل علم «ولو بالصَّيْن»^۱ بود، مانع از آن نشد که مسلمانان در صدر اسلام به کسب علوم و فنون رفته به افتخار اکتشافات و اختراعات بزرگی نایل گردند و هم پس از بیداری مشرق زمین در قرون اخیر، به تأسیس مدارس و مکاتب و مؤسسات پردازند و جنب و جوش‌های پی‌گیری علیه استبدادهای داخلی و استعمار و استیلاهای خارجی از هر طرف نمودار شده و ادامه پیدا کند. واقعیت این است که قیام علیه بیدادگری و ایشار در راه حق و حقیقت جزء فطرت انسان و از مبانی تشیع است؛ ضرورتی ندارد که تصمیم به مبارزه و انقلاب و تعلیم سیاست و اقتصاد، با جزییات و ریزه‌کاری‌های مربوطه، در برنامه‌ی بعثت انبیاء گنجانیده شده باشد. کلمه‌ی طیبه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و این همه آیات که در جهت منع عبادت و اطاعت یا قبول و ولایت و حاکمیت غیر خدا در قرآن هست، مانند:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِين.»^۲

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»^۳

«أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^۴

«لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۵

۱. در اینجا اشاره‌ای مؤلف فقید به حدیث نبوی «أَطْبَبُوا الْعِلْمَ وَكَلُوا بِالصَّيْنِ» (بجوئید علم را اگر چه در چین باشد) است (ب.ف.ب).

۲. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم [و هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۳. هود (۱۱) / ۲۶: و اینکه جز خدای را بندگی نکنید...

۴. انعام (۶) / ۱۵۱: ... هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید...

۵. آل عمران (۳) / ۶۴: ... بعضی از ما، بعضی دیگر را به جای خدا، به خدایی نگیرد...

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۱

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ»^۲

و روایاتی که داریم، مانند:

«كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصَمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عُونًا»^۳

به گونه‌ای مبارزه علیه استبداد و اسارت بیگانگان و بندگی بزرگان نیست؟

بلی، در منطق اهل کلام چنین عنوان شده است که چون بشر، جاهل و ظالم بوده، از برقراری عدالت و اداره‌ی صحیح خود عاجز می‌باشد و اگر به حال خود واگذاشته شود، در زمین قتل و فساد کرده، دنیا را به تباهی می‌کشاند، بر خداوند صاحب لطف واجب است که جهت سرپرستی انسان‌ها، پیامبران و رهبرانی را مأمور سازد تا آنان را هدایت و بر آنها حکومت کنند. چنین استدلال و استنباط نه تنها پشتوانه‌ی قرآنی و سنتی ندارد، بلکه آیات و دلالت‌های زیادی خلاف آن را نشان می‌دهد و در عمل هم تحقق چندان نیافته، خلاف آن سنت جاری و عادی شده است.^۴

دلایل و قرائنی که طرفداران ادغام دین و سیاست و یکی بودن نبوت و حکومت (یا سپردن حکومت به دست روحانیت) اقامه می‌نمایند، متعدد است؛ مهم‌تر از همه، استنادی است که به زمام‌داری پیامبر گرامی^۵، به لحاظ دینی، سیاسی، اداری و قضایی در ده سال مدینه می‌نمایند و شاهد مثال، توأم بودن نبوت و حکومت را سلطنت پیامبران بنی اسرائیل از جمله داوود و سلیمان عنوان می‌کنند؛ یا رهبری دینی-اجتماعی-

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: و چیزی را که به آن علم نداری دنبال نکن...

۲. بقره (۲) / ۲۵۷: ... و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیان‌گران] = طاغوتند...

۳. روایت:

۴. ضمناً این استدلال که ناظر بر بعثت انبیاء و تعیین امامان بوده است، مورد تعمیم قرار گرفته، به خلفا و اولیا یا به سلاطین و مرشدها و فقها تسری داده شده است. علمای اهل تسنن در دوران خلفا برای آنها قداست مذهبی و ضمانت الهی قایل بودند. در تشیع نیز، پادشاهان را «ظِلَّ اللهُ» می‌گفتند یا به قطب‌ها و فقها مقام ولایت و حق تصرف و حاکمیت بر مردم و اموالشان را داده‌اند.

۵. اصطلاح ادغام دین و سیاست، تعبیرها و تعریف‌های مختلف می‌تواند داشته باشد. آنچه در اینجا مورد نظر است، حکومت و نظامی می‌باشد که در آن کلاً یا جزئاً حکومت و دیانت را به یک منظور و معنی دانسته، معتقد باشند که تمام اصول و قوانین و مقررات مورد نیاز جامعه و حکومت در دین آمده و برطبق آنها باید عمل شود. علاوه بر آن، حکومت موظف به تعلیم و تبلیغ و تحمیل دین می‌باشد و باید مراقب و مجری آن در میان مردم و صادرکننده‌ی آن به بلاد کفر باشد. ضمناً روحانیت است که باید مسئول و مأمور حکومت باشد.

سیاسی و اداری حضرت موسی، در مبارزه با فرعون و کوچ دادن بنی اسرائیل به ارض موعود. گاهی اوقات، مثال و مورد از نوح می آورند و از پیغمبران دیگر. در این قسمت، در بحث تاریخی صفحات قبل تحت عنوان ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت، توضیحات مفصلی آورده، خلاف آن تصور و توجیه نشان داده شده است. وقتی به قرآن نگاه می کنیم، می بینیم احراز حکومت یا سلطنت از طرف حضرت خاتم الانبیاء و بعضی از پیغمبران یهود، عمومیت به همه‌ی پیامبران نداشته، با توجه به تعداد کثیر انبیاء غیر حاکم، یک امر استثنایی محسوب می شود و اصولاً نبوت و حکومت دو امر یا دو شغل^۱ کاملاً مجزا و متفاوت، با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیر قابل تلفیق در یکدیگر بوده و در آن مراجعه و مصالحه و مشورت با مردم را شدیداً منع و بلکه ملامت می نماید. آنجا که پای دین و رسالت در میان است، قانون: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲ حاکم بوده، انبیاء حتی حق دخالت دادن دانش و تشخیص و تجربه و تصمیم خودشان را هم نداشته، «طابق النعل بالنعل» گام در جا و در راهی می گذاشتند و دهان به کلامی می گشودند که تقدیر و وحی الهی کلیات و جزئیات آن را پیشاپیش ترسیم نموده، لحظه به لحظه رهبری شان می کرده یا به زبانشان می گذارده است. اما آنجا که پای اداره‌ی امت و امور دنیایی مردم پیش می آید، قانون و دستور: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۳ حاکم بوده است.

مسئله‌ی ملوکیت و حکومت - و نه مدیریت - برای یک جامعه‌ی مؤمن و عامل به احکام و اخلاق الهی به حداقل می رسد و به سوی زوال و بی نیازی میل می نماید. در حقیقت، اثر و نظر اسلام، استغناء از حکومت و حاکم است و نفی رهبری و سلطنت یا خودکامگی است که یک نوع شرک می باشد.

اصولاً پیدایش و پی ریزی حکومت‌ها و دولت‌ها از وجود ظلم و ظالم و میل به تجاوز و تصرف ناشی شده است؛ از جمله ظلم داخلی مردم به مردم و ظلم و زورنگی خارجی در هر مکان و زمان، یا سوء استفاده‌ها و فریب کاری‌ها و تقلب، نقض عهدها،

۱. Fonction.

۲. انعام (۶) / ۱۲۴ : و خداوند بهتر می داند که رسالت خود را چگونه و در چه شخصی قرار دهد (ملک و سلطنت را به هر که می خواهد می دهد)...

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹ : فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

(... پس، از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار[ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.)

خودخواهی‌ها و خیانت‌ها و سایر مفسادی که به خاطر آنها دولت‌ها، نیروهای انتظامی و دادگستری‌ها درست شده است. قرآن ضمن اینکه تجاوزهای اشخاص نسبت به یکدیگر و آسیب‌ها یا فساد و فتنه‌انگیزی‌های در زمین را تحریم کرده و مستوجب تعزیر و کیفرهای دنیایی در حد قصاص قرار داده و به جوامع اجازه و حتی دستور دفاع از حقوق انسان‌ها را داده است، یک سوی احکام و حدود مربوطه، مشخص کردن گناه‌ها برای جلوگیری از تسلط و اغوای شیطان است و سوی دیگرش شناختن حقوق افراد و محدود ساختن واکنش مظلومان و چاره‌جویی ظلم‌ها. ولی در هر حال می‌گوید که خداوند دخالت در عملکرد آدمیان نکرده، نظاره‌گر کردارها و رفتارهای ما در دوران دنیایی و خلافت نسل‌ها و وارث‌های گذشتگان می‌باشد:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»^۱

خداوند بر طبق نصوص مکرر قرآن نخواستہ است رسول مأمور او سر سوزنی در رسالت و دعوت خود از حدود تذکر و انداز و ابلاغ پا فراتر گذاشته، خود را موکل و مسیطر بر مردم و مسئول ایمان و اعمال آنان بداند؛ پس به طریق اولی نمی‌خواهد هیچ فرد مؤمن، خواه عامی و خواه از خواص یا از داعیان خلافت و ولایت و وراثت پیغمبران و پیشوایان، به اسم تبلیغ و تحمیل دین و حتی دفاع از آن به کسی فشار وارد آورد، تا چه رسد به اجرای دین و واداشتن مردم به عبادت خدا.

رابطه ایمانی و آخرتی اقتصاد دنیایی از دیدگاه منقدین

مطلب دیگری که در زمینه حاکمیت دین و حکومت دنیایی خدا به دست مؤمنین و مصلحین عنوان می‌شود و آن را جزء مهمی از برنامه‌ی بعثت انبیاء می‌دانند، مسئله‌ی تصرف قدرت از طرف مؤمنین برای مبارزه با شرک و استکبار و الحاد است و تأمین محیط توحیدی مساعد برای نشو و نمای افراد آزاده مستقل و مؤمنین با کرامت، یا ایجاد «جامعه دینی». در تأیید این نظر می‌گویند، آیات جهاد و قتال، امر به معروف و نهی از منکر، امور قضا، ارث و اقتصادیات یا عدل و قسط، حاوی فواید و آثار صددرصد دنیایی بوده و اشراف به تشکیلات اجتماعی و دولتی و به تصرف حکومت و قدرت به دست متدینین دارد. در توضیح مطلب و مدعای فوق اضافه

۱. یونس (۱۰) / ۱۴: و این چنین پس از (هلاکت و مرگ امت‌های گنہکار گذشته) شما را جانشینان بعد از آنها در زمین قرار دادیم تا (آن طور که می‌خواهید می‌توانید زندگی و بندگی با حکومت کرده) ببینیم چگونه عمل و رفتار می‌نمایید.

می‌نمایند که اگر دین راهی-ولو کلی در حد جهان‌بینی و ایدئولوژی- برای اصلاح خدایی دنیای مردم نشان ندهد، هرگز نه مردم از آن استقبال خواهند کرد، نه خدا پرستیده می‌شود و نه آخرت تأمین خواهد گشت. باید دنیا را بر طبق اصول توحیدی و براساس هدف غایی دین سامان داد تا به مصداق:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۱

«حسنة»ی دنیا و آخرت تأمین شده باشد. ضمناً عملکرد پیامبران عموماً و به خصوص درگیری کسانی چون ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الصَّلَاةُ) با نظام اجتماعی و حتی مردم زمان‌شان را شاهد می‌آورند که صراحتاً و آشکارا با شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و دینی زمان‌شان دخالت داشته و فقط به موعظه‌ی خدا و آخرت نپرداخته‌اند. بنابراین شعار آخرت و خدا صرفاً فلسفی و اخلاقی یا فردی نبوده، مصالح و منافع دنیایی را نیز در برداشته است.

آنچه در این اظهارات و استدلال‌ها صددرصد صحیح است و ما در بیانات قبلی روی آنها تکیه کرده‌ایم، این است که:

اولاً: فواید و آثار مثبت دنیایی داشتن آیات جهاد و قضا و قسط و غیره است؛ منتها می‌گفتیم اینها آثار فرعی مفید و نتایج دنیایی ضمنی هستند که غیرقابل انکارند؛ ولی به منظور راه بردن آدمیان به سوی خدا و حفظ ما از فتنه‌های شیطان تشریح شده‌اند. آنچه باید اضافه کنیم این است که آن آیات و احکام، الزاماً شامل تمام نیازها و مسایل و ابتلاهای انسان‌ها در تمام قرون و احوال نیستند و پیغمبران هیچ‌گاه چنین ادعایی نکرده‌اند. ثانیاً: ضرورت یا لااقل تأثیر مثبت محیط توحیدی مساعد برای نشو و نمای افراد آزاده‌ی مستقل و مؤمنین با کرامت مورد قبول است؛ همچنین ایجاد «جامعه دینی» جهت پدید آمدن «انسان دینی»^۲. ولی آیا تأمین چنین محیط و جامعه باید حتماً از طریق تصرف قدرت و به هر قیمت، از طرف مؤمنین صورت گیرد و به دست متولیان

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: ... پروردگار ما، به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیز نیکی عطا فرما...

۲. نگارنده در دفاعیات خود در دادگاه نظامی زمان شاه در سال ۱۳۴۲، این سؤال را مطرح کرده بود* که آیا در محیط استبداد، خدا پرستیده می‌شود؟ در آنجا نشان داده شده بود که «زندگی در زیر لوای استبداد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند؛ این است همان زیان آشکار.) است، نه دنیا داریم نه آخرت».

* دفاعیات زنده‌یاد مهندس بازرگان در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی در مجموعه آثار (۶) و با نام «مدافعات» چاپ و در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

دین باشد؟ آیا فرستادگان خدا و انبیاء چنین کرده‌اند؟ یا دستورهای ویژه برای این کار به ما داده‌اند؟

در قرآن، تا آنجا که مربوط به زمان و مکان خود پیغمبر می‌شود، چه در ایفای رسالت که محور اصلی آن مبارزه با شرک و استکبار و الحاد بوده است و چه در دعوت به ایمان و تربیت انسان دینی، خلاف آن و عدم توسل رسولان خدا به قدرت یا مقدم داشتن تشکیل جامعه‌ی ایمانی بر تعلیم و تربیت افراد ایمانی را مشاهده می‌نماییم. ممکن است استنباط ما یا خواسته و سلیقه‌ی ما از آیات جهاد و قتال و امر به معروف و نهی از منکر و احکام ارث و قضا و غیره، تصرف قدرت به دست متدینین باشد و عمل به این احکام مانند ایمان و تقوی و احسان، مآلاً استحکام و اقتدار جوامع مسلمان را تقویت نماید؛ ولی می‌دانیم که آیات جهاد و قتال صرفاً برای دفاع و استقرار امنیت و آزادی است، نه برای تهاجم و تصرف قدرت، در تعلیل هیچ یک از آیات و احکام مذکور نیز تصریح و اشاره‌ای به تسلط و تصرف نشده و خلاف آن گفته شده است، از جمله:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۱

امر مسلم این است که پیامبران خدا، نه از راه اعمال قدرت و نظارت بر عقاید و اخلاق مردم، انجام رسالت و تبلیغ ایمان و معرفت و عبادت کرده‌اند، نه برای دعوت به توحید و مبارزه با شرک و استکبار و الحاد، اقدام به تشکیل حکومت و تأمین قدرت برای خود و امت نموده‌اند. همان‌طور که در ضمن سخنرانی - یا در متن مقال - نشان داده شده است، آنچه در سراسر قرآن بیش از هر چیز به چشم می‌خورد و در نقل احتجاج پیغمبران گذشته با امت‌های مربوطه تکرار و تصریح می‌شود، مبارزه با شرک است (و احیاناً استکبار، به معنای «خود خدا انگاری» و الحاد به معنای انکار دین). ولی در کنار هیچ یک از آن آیات، اشاره و دستوری نمی‌بینیم که مثلاً موسی گفته باشد: «برو در برابر فرعون مصر، دولت مقتدری از بنی اسرائیل و از ملت‌های رقیب تشکیل بده، یا وقتی پیش فرعون رسیدی، با اژدها و یدبضایت او را از تخت به زیر انداخته، سر جایش بنشین و دهان کسی را که ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۲ کرده

۱. مائده (۵) / ۲: ... در نیکی و تقوا با یکدیگر تعاون و همکاری کنید و بر سر گناه و دشمنی، با یکدیگر همدستی و یاری ننمایید...

۲. نازعات (۷۹) / ۲۴: ... من پروردگار بلندمرتبه‌ی شما هستم.

است، خرد کن».

حضرت ابراهیم نیز وقتی با نمرود روبه‌رو می‌شود که در اثر صاحب ملک شدن، در باره ربّ ابراهیم احتجاج می‌نماید، اصلاً متعرض پادشاهی و سلطنت او نگشته، در این زمینه به او اعتراض نمی‌کند، بلکه از راه منطق تجربی و معرفت علمی، با گفتن: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» او را مهیوت و مغلوب می‌سازد.^۱ تمام حرف ما این است که اگر به فرض، یک حکومت دینی از همه جهت تمام و کمال به دست مؤمنین مخلص ناب تشکیل شد، آنچه نباید این حکومت و دولت دست به آن بزند و دخالتی بنماید، دین و ایمان و اخلاق مردم است! دولت یعنی قدرت و زور. قدرت و زور در برابر تجاوز بیگانگان به کشور و ملت یا تجاوز مردم به یکدیگر، یک امر ضروری است؛ اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه‌ی انسان با خود و خدا، یعنی آزادی و تقرب، بسیار بی‌جا و نقض غرض است. اما عکس قضیه صحیح است؛ اگر دولت و حکومت حق، دین‌ساز و انسان‌ساز نیست، انسان دیندار و خداپرست واقعی، دولت حق‌ساز هست. بنابر فرمایش نبوی:

«كَيْفَ تَكُونُونَ يُؤَلَّى عَلَيْكُمْ.»^۲

یک امت مؤمن و ملت آزاده مستقل و مؤمنین با کرامت، به وجود آورنده و تشکیل دهنده‌ی یک دولت اسلامی صحیح و «جامعه دینی» هستند. در مورد جهان‌بینی و ایدئولوژی که می‌بایستی از طرف ادیان عرضه شده باشد تا مردم از آنها استقبال نمایند، این نکته - همان‌طور که قبلاً گفتیم - عملاً درست است و اقبالی که مردم و جوانان خودمان در انقلاب مشروطیت، در مبارزات آزادی‌خواهی و ضداستعماری بعد از جنگ جهانی دوم و پس از آن در ملی کردن

۱. کل آیه چنین است: بقره (۲) / ۲۵۸: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَهْدِيَ اللَّهُ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

(آیا به [داستان] آن مرد توجه نکردی که خدا به او فرمان‌روایی عطا کرده بود [و به جای سیاست، سرمست قدرت شده بود] و با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش محاجه می‌کرد؟ چون ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که حیات می‌بخشد و مرگ می‌دهد، او گفت: من [هم] زندگی و مرگ می‌دهم؛ ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب بیرون آر، و آن‌که انکار می‌ورزید، مهیوت و حیران ماند؛ و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد).

۲. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

نفت و در انقلاب ۱۳۵۷ نسبت به اسلام و اندیشه‌های دینی نشان دادند، از راه ایمان و عشق و اخلاص، خریدار فداکاری و شهادت و خطرات وابسته شدند و همچنین پذیرش (و سؤکسه‌ای) که حرکت و حرف‌های دکتر شریعتی داشته است، تا حدود زیادی مدیون همین عامل می‌باشد. در بحث آینده نیز که علت اعتقاد و اصرار خودمان را بر منحصر دانستن رسالت انبیاء به آخرت و خدا بیان خواهیم کرد، روی دیگر سکه و زیان رسانی بزرگ این طرز تفکر یا توقع نشان داده خواهد شد.

اتفاقاً دین و ایمان یا اسلام و قرآن به خودی خود و به حد کامل و کافی، هم جهان‌بینی است و هم ایدئولوژی؛ یک نوع جهان‌بینی و ایدئولوژی که جهان‌بینی دیالکتیکی هگل و ایدئولوژی مارکسیسم و سوسیالیسم به لحاظ سطح و وسعت و عمق و رفعت یا عمومیت و عظمت به پای آن نمی‌رسند. ممکن است کسی قیامت و آخرت یا خالقیت و حاکمیت خدا بر جهان را قبول نداشته باشد؛ ولی عرضه کردن این عقیده و سرنوشت که جهان حاضر و زندگی فعلی دربرگیرنده‌ی همه‌ی زمان و مکان‌ها نبوده، در تحول به سوی آینده جاودان و شکل و محتوی و مقصد دیگری می‌باشد، آیا غیر از جهان‌بینی است؟ یا ایمان به وجود خدا و پرستش او که به معنای حرکت بی‌انتهای به سوی بی‌نهایت است، آیا ایدئولوژی و اتخاذ اندیشه و هدف نیست؟ با گفتن اینکه تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء، آخرت و خداست، ما می‌خواهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های عرضه شده از طرف مکاتب غرب و شرق را که با دید کوتاه بشری و هدف مشترک دنیاخواهی یا دنیاپرستی تدوین شده است، نفی کنیم و ناقص بدانیم. دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بهشت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردد، نه دین است نه خدا و نه آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید و، مصداقی از انقلاب و بازگشت به عقب، یا به خسران و هلاکت.

هدف دین، آخرت و خدا

اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره‌ی دنیا، برای چیست؟
شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقی و معقول اینکه هدف از بعثت و رسالت انبیاء سلامت و سعادت زندگی انسان‌ها و اداره صحیح دنیا بوده است، یا توأم با آخرت می‌باشد، یک سلسله زیان‌ها و آفات و انحراف‌هایی به بار می‌آورد که نهایت آن «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ»^۱ شدن است و در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم.

۱- تبدیل توحید به شرک

وقتی بهبود زندگی فرد و اجتماع و مدیریت مطلوب دنیا، پایه‌پای آخرت و خدا، هدف و منظور دین قرار گرفت و مورد علاقه و عقیده شد، از آنجا که به طور کلی اهداف و معبودهای بشری مُنْضَم شده به خداوند یکتا، محسوس و مأنوس انسان‌ها و در دسترس آنها قرار می‌گیرد و راحت‌تر و زودتر مورد توجه و تمایل واقع می‌گردند، اخلاص در دین و عبودیت خدا در محاق رفته، پس زده و فراموش می‌شود؛ و بدین وسیله توحید، تبدیل به شرک- با همهی آثار و مظالم و مفساد هلاکت‌بار آن- گردیده، دیانت و دینداری از اصالت و خاصیت می‌افتد.

این همان جریان بعد از رنسانس و تجربه‌ی تلخ جامعه‌های متجدد و متمدن اروپا و آمریکاست که کار انجیل و مسیحیت و کلیسا به ضعف و انحطاط کشیده شده، دینداری و خداپرستی با اهداف و آثار و ارزش‌های اعلای آن، رفته رفته از دیارشان

۱. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند...

رخت بر بست و به جای دین و عواطف معنوی، سودجویی و حساب‌گری مادی حاکم گردید. آنچه فعلاً مشهود می‌باشد، این است که دنیاداری و دنیاپرستی تمام عیار، سراسر افکار و آمال آنان و برنامه‌ها و اعمال‌شان را تصرف نموده است. به طوری که شاهد اوضاع و عواقب‌شان هستیم و متفکرین‌شان اعتراف دارند، علی‌رغم همه‌ی تدابیر و تلاش‌های خلاقه، سیستم‌ها و سازمان‌های مدبرانه، سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های کوه پیکر و با وجود تفکر و تحقیق‌ها یا اکتشافات و اختراعات معجزه‌آسا - که در مجموع خالی از حسن‌نیت ذاتی، صفات اخلاقی، عشق و فداکاری یا معنویات اومانیستی و همکاری‌های دسته‌جمعی نیز نبوده است - مع‌ذلک نتوانسته‌اند شاهد مقصود را در آغوش بگیرند و از هر طرف که چرخیده و هر ترفندی که زده‌اند، گرفتاری‌ها و گره‌ها و فتنه‌ها، همراه با ضرورت کار و کوشش‌ها بیشتر گشته و از سلامت و امنیت و موفقیت دور مانده‌اند.

در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار «دین و دنیا، به صورت ادغام دین و سیاست» و «سیاست تابع روحانیت» کار را به جایی رساند که گفتند، حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اولویت و اصالت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضاء نماید، می‌توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود، و تا «تعطیل توحید» پیش رفتند! وقتی فرض بر این باشد که تمشیت امور دنیا و اداره‌ی امت‌ها جزء برنامه بعثت است، قهراً رهبری و حکومت باید به دست کارشناسان شریعت قرار گیرد. به این ترتیب، اصل: «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۱، حالت فرعی پیدا می‌کند و همان‌طور که فقهای مخالف مشروطیت استدلال می‌کردند، دستور: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲ برای تفنن و تشویق مؤمنین بوده است و خداوند بر طبق آیه: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۳ به رسول مکرم اختیار داده بوده است که هرگونه شخصاً تشخیص داد و تصمیم گرفت، عمل نماید.

۲- انصراف از دین و سلب امید و ایمان

انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جواب‌گویی به مسایل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دائم‌التزاید

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و با آنها در امر و کار (جنگ) مشورت نما ...

۳. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... چنانچه تصمیمی گرفتی (پس از مشورت با مردم) با توکل بر خدا انجامش ده ...

فردی و اجتماعی دنیاست.

از آنجا که مکاتب توحیدی و رسالت انبیاء و شریعت‌ها، نه برای جواب‌گویی به مسایل علمی و عملی جهان بی‌نهایت گسترده و مرموز به وجود آمده است و، نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی نازل گردیده است و چنین انتظار و ادعا پشتوانه محکم و مستندی در کتاب و سنت نداشته، صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است، وقتی مردم مؤمن، مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا اعتراف به عجز پردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.

نظیر این حالت در مقدسین و متعصبین نیز دیده می‌شود؛ کسانی که تصور می‌کنند با دعا و درخواست از خدا و انجام کامل فرایض و احکام، کلیه‌ی آرزوها و مشکلات‌شان برآورده خواهد شد، وقتی اثر مطلوب را نمی‌بینند و حتی شاهد شکست و محرومیت می‌گردند، سستی ناراحت‌کننده‌ای در ایمان و اخلاص‌شان رخنه می‌کند و رو به مکاتب و معتقدات مخرب و باطل می‌آورند، یا از همه چیز و از همه کس مأیوس و منصرف می‌گردند.

همیشه انتظارات نادرست که ناشی از اشتباه و انحراف و خیال‌پردازی بوده، شخص را از تحمل مشکلات و موانع یا توسل به فعالیت و فکر و رو آوردن به تقوی و راه‌های درست باز دارد، نتیجه‌ی آن شکست و سر در گمی و سقوط خواهد بود.

۳- تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت

زیان دیگر، نتایج معکوس و تجربیات تلخی است که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود.

اگر نخواسته باشیم در باره وضع و نظام خودمان که هنوز آخرین نمره‌ی امتحانی خود را نگرفته است، قضاوت کنیم، می‌توانیم از تاریخ گذشته امت‌های توحیدی استفاده نماییم:

۳.۱- هزار سال ریاست بلامنازع دینی پاپ‌ها و حاکمیت قهار کلیسای کاتولیک بر پادشاهان و اشراف و مردم اروپای قرون وسطی، یادگاری جز جهل و تاریکی، رکود و عقب‌ماندگی و اختناق افکار یا انکیزیسیون و وحشتناک به‌جا نگذاشت؛ ضمن آنکه سرخوردگی و فرار از دین و خدا و بازگشت به فرهنگ یونانی به وجود آورد که

با تجدد ضد مذهبی همراه بود.^۱

۳.۲- خلفای اموی و عباسی و عثمانی که خود را خلیفه‌ی رسول‌الله- و بعضی‌ها خلیفه‌الله- می‌خواندند، زمام ایمان و امور مسلمانان را در اختیار گرفته بودند. علما و فقهای تسنن نیز تا قبل از قیام مصطفی کمال پاشا، حکومت و آمریت را جزء لاینفک دیانت دانسته، خلیفه را مصداق زنده‌ی «أولی الأمر»^۲ قرآن و واجب‌الاطاعه در امر دین و دنیا معرفی می‌کردند. دین و سیاست در هم ادغام شده، اسماً، الله و اسلام فرمان‌روا بودند، ولی عملاً دین از دولت فرمان می‌گرفت و آلت اجرایی خلفا، برای تأمین قدرت و ثروت و شهوت آنها و وابستگی‌شان بود؛ و دیدیم چه ظلم‌ها که بر دودمان رسالت و شیعیان نکردند، چه بدعت‌ها و انحراف‌ها که در دین خدا وارد نساختند و چگونه خداپرستی خالص را، با اطاعت بی‌چون و چرا از خلیفه، تبدیل به شخص‌پرستی و شرک نموده، تفرقه و خفت و خرابی در دنیای اسلام به‌وجود نیاوردند!^۳

۳.۳- سلاطین صفوی، فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و قطب صوفیان که مرشدی طریقت عرفان و مرجعیت شیعیان را با سازماندهی نظامی مریدان فدایی خود به نام قزلباش توأم کرده بودند، مقتدرترین و منظم‌ترین سلطنت شاهنشاهی، بعد از ساسانی را در ایران به‌وجود آوردند؛ اقتدار دولت و استقلال و شوکت کشور، همراه با امنیت و آبادی و زیبایی ایران، زبازد همگان، به‌ویژه سیاحان بود. اما در کنار این مزایا و مناظر و تظاهر و ارادتی که به ولایت علی (ع) و به ساحت مقدس امامان اهل بیت ابراز می‌داشتند، شاه عباس و شاه صفی و جانشینان‌شان، سرآمد سفاکی و شراب‌خواری و هرزگی نیز بودند. عاقبت الامر، حاصل کار و فرجام ایران و اسلام، افتضاح شاه سلطان حسین بود، همراه با حمله‌ی افغان و محاصره‌ی اصفهان یا اسارت و تسخیر ایران، هرج و مرج اوضاع و فروپاشی عمومی! در قلمرو دین نیز تبدیل تشیع

۱. در کتاب «گمراهان»، تفصیل و تحلیل این جریان و نتایج حاصل از آن آمده است.

کتاب «گمراهان» یا «حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت»، تألیفی است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که چاپ اول آن با شمارگان ۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. نساء (۴) / ۸۳: ... متصدیان امر...

۳. با تجاوزگری و کشورگشایی، دولت عثمان تحت عنوان توسعه اسلام که توأم با سفاکی و ستم‌گری استبدادی بود، چنان چهره متجاوزگی از اسلام ترسیم کردند و چنان کینه و خاطره تلخی از مسلمانان در اروپا به یادگار ماند- و از سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار در هندوستان به وجود آمد- که امروزه مسلمانان اروپا و آفریقا یا هندوستان ضربات سخت آن را می‌خورند و دنیای متمدن مسلط، کمر قتل مسلمانان و نابودی اسلام را به‌عنوان مخالف آزادی و تساهل (tolerance) و دموکراسی بسته‌اند.

علوی به تشیع صفوی...!

۳.۴- سلسله قاجار که پایه گذارش آغا محمدخان، خواجه‌ی کینه‌توز خون‌خوار و فقیه حافظ قرآن عالی‌مقدار بود، دیانت و حکومت را در خودشان جمع نکرده بودند، ولی تظاهر به تقدس دینی و تبعیت از روحانیت شیعی می‌کردند. دو سلطان صاحبقران، فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه، در ارادت به اهل‌بیت و تعزیه‌داری سیدالشهدا گوی سبقت از سایرین می‌ربودند؛ ضمن آنکه در استبدادگری و استکبار یا زن‌بارگی و تجاوز به حدود شرع و حقوق خلق از کسی باک نداشتند. دو یادگار برجسته‌ی آنها، یکی معاهده‌ی ترکمن‌چای با تقدیم ۱۷ شهر قفقاز به روسیه بود و دوم نوکری انگلستان، قتل امیرکبیر و طناب انداختن برگردن هر کس که نام قانون به زبان می‌آورد...! فرزند خلف‌شان محمدعلیشاه بود که به‌دستور و کمک نظامی روس‌ها و با پشتیبانی شیخ فضل‌الله، آن فجایع را علیه مشروطیت و مشروطه‌خواهان به بار آورد...

۴- کالای شیطان یا دین خدا

اسلامی که با پشتوانه‌ی قدرت و روش اکراه پیش برود بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا؛ از یادآوری‌های مکرر و مؤکدی که خداوند عزیز حکیم به رسول خود و به گروندگان دینش می‌نماید، یکی این آیات (در سوره غاشیه (۸۸) سال سوم بعثت) است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ»

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱

و دیگر؛ در سوره بقره (۲)، در آخرین سال رسالت، در آیه‌ای که نام کرسی پادشاهی و عرش الهی بر آن گذارده شده است:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲

به انضمام ده‌ها آیه دیگر به صورت:

«مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۳

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲: ... تو فقط یک تذکره‌دهنده هستی.

بدون آنکه سیطره و سلطه‌ای (برای انجام رسالت) به تو داده شده باشد.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در دین اکراه وجود ندارد...

۳. انعام (۶) / ۱۰۷: ... ما تو را نگهدارنده‌شان نساخته‌ایم و تو وکیل آنان نیستی.

«إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»^۱،

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۲

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»^۳،

که دلالت بر مأمور و موکل نبودن و مسئول کفر و دین مردم نشدن آن حضرت می‌نماید.

نازل کننده‌ی قرآن و فرستنده‌ی پیامبران، نخواستہ است و نمی‌خواهد که آیین او جز از طریق اختیار و آزادی، با حفظ کرامت انسانی و با پشتوانه‌ی ارشاد و علم، ارایه و اجرا گردد. نام اسلام، هم‌ریشه با تسلیم است، ولی نه تسلیم آمرانه و اجباری، بلکه تسلیم داوطلبانه‌ی عارفانه و عاشقانه، با سلام و صفا و رضا.

اساس دعوت انبیاء نیز بر محبت و معرفت بنا شده است و نزدیک شدن به خدا - خدایی که خود را از رگ گردن به ما نزدیک تر می‌شناساند - اما داعیان دروغین و کاسه‌های داغ‌تر از آتش نمی‌دانند که چون کار دولت‌ها مقابله با دزدان و دشمنان و برهم‌زنندگان امنیت و نظام است، ناچار زبان تند و تلخ دارند و چماق و سرنیزه به‌دست می‌گیرند؛ یعنی بدترین حالت و ناصالح‌ترین شخصیت برای مجری و معرف دین خدا شدن! و بهترین صفت و شاخصیت برای ضایع کردن دین و راندن خلائق از خالق خودشان! داستان آن کودک گریبان در آغوش غلام سیاه است که قربان و صدقه‌اش می‌رفت و می‌گفت، بچه جان از چه می‌ترسی؟ رهگذری گفت: گریه و زاری کودک از دیدن تو است ره‌ایش کن تا آرام شود...

۵- دین برای دنیا یا ترک دنیا به خاطر دین

«دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین است؛ این دو شعار، در حقیقت دو روی از سکه واحدی هستند که به‌دست بشری جاهل در ضرابخانه‌ی شیطان، قالب‌خورده‌اند و قرآن شدیداً هر دو را رد می‌کند.

۱. فاطر (۳۵) / ۲۳: تو جز بیم دهنده‌ای نیستی.

۲. مائده (۵) / ۹۹: بر پیامبر جز رسانیدن پیام، وظیفه‌ای نیست...

۳. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... و من عهده‌دار شما نیستم.

یک روی سکه، نقش متفکرین نزدیک‌نگر و انسان‌دوستان نارس را دارد که تصور کرده‌اند تعلیمات و تلقینات ادیان الهی به خاطر بهبود بخشیدن به زندگی افراد و حسن اداره‌ی اجتماعات بوده است. روی دیگر سکه، تصاویر زاهد‌های رهبان صفت و تارک دنیا‌های مرتاض مسلک را نشان می‌دهد. کسانی که دنیا و خوشی‌های آن را دام‌های شیطان برای گمراهی و گناه کردن انسان‌ها دانسته، معتقدند باید از تمام آنها پرهیز کرد و نفس اماره را به سختی و مشقت و محرومیت انداخت! در حالی که رضا و قصد خدا چنین نبوده، قرآن مکرر اظهار می‌دارد نعمت‌هایی را که در زمین و آسمان است، من برای شما آفریده و می‌خواهم از آنها بهره‌مند شده، شکر بجا آورید؛ ولی پیروی از گام‌های شیطان که دشمن شماست، نکنید.

کسانی هم که بنا به عقیده یا عملاً به خاطر حسن اداره‌ی دنیا و بهبود زندگی خود و دیگران رو به دین و دعا می‌آورند و حیات آخرت و خدا را فراموش می‌کنند یا به خاطر این دنیا رو به آنها می‌آورند و فکر و ذکرشان یکسره معطوف زندگی دنیا گشته است، مصداق آیات ملامت‌انگیز و هلاکت‌بار زیر شده‌اند:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.
 أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا.

ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا.
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.
 خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا.»^۱

۱. کهف (۱۸) / ۱۰۳ تا ۱۰۸: بگو آیا می‌خواهید شما را آگاه به زیان‌کارترین (افراد) به لحاظ اعمال‌شان بنماییم؟

کسانی که کوشش و تلاش‌شان گم گشته (و غرق در مسایل) زندگی دنیا شده‌اند. کسانی که به آیات خداوند‌گارشان و ملاقات او کافر و منکر شدند و در این صورت، اعمال و زحمت‌شان هدر رفت و روز قیامت برای‌شان وزن (و ارزشی) برپا نمی‌داریم. جزا و پاداش آنان در اثر اینکه کفر ورزیده، آیات و پیغمبران مرا مسخره و بیهوده گرفتند، چنین است. به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته پیشه گرفتند، باغ‌های فردوس منزلگاه‌شان است. در آنجا جاودان هستند و طالب جابه‌جایی و تغییر آن نمی‌شوند. (یا به این ترتیب: اگر به خاطر دنیا، خواهان دین هستند و معتقد و عامل به آن شده باشند، انجام فرایض و احکام و خودداری از منهیات و حرام‌هایشان بی‌حاصل و بدون ثواب خواهد بود).

۶- پیامبران، خبردهندگان قیامت و آخرت

اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفاً خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزارها یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نیست، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسان‌ها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.

همه‌ی ما، با عمر کوتاه و بلندمان، به این نتیجه باید رسیده و مشاهده کرده باشیم که در مجموع و به‌طور متوسط و سال به سال یا دوره به دوره، برای خودمان و مردم دنیای سوم و حتی ملت‌های متمدنی و مرفه جهان سوار- در مقایسه با گذشته‌های نزدیک خودشان- از میزان رضایت و راحتی‌ها کاسته شده و پیوسته بر حجم تلاش‌ها و ناسازگاری‌ها افزوده می‌گردد. زندگی یک ایرانی یا آسیایی متوسط، با خوشی‌ها و ناخوشی‌های مربوط به آن و یک اروپایی یا آمریکایی متوسط، بعد از جنگ جهانی دوم و در آخرین دهه قرن بیستم، در مقایسه با هموطنان خودشان در اواسط و اوایل قرن و قرون سابق نیز- به شهادت آمار بیماری‌های روانی، خودکشی‌ها و طلاق‌های شخصی و درگیری‌های داخلی و خارجی- با مشکلات و معماهای زیادتر و با آزارها و کشتارهای شدیدتر، رو به رو شده است. و تمام اینها، علی‌رغم آزادی‌ها و حیثیت‌های به‌دست آمده است؛ چه در نزد ملت‌های عقب‌افتاده و چه در نزد ملت‌هایی که گام‌های بلند در جهت سازماندهی‌های ملی و بین‌المللی برداشته، پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در رشته‌های بی‌شمار دانش و تکنولوژی و در تحقیقات و اکتشافات و اختراعات نصیب‌شان گشته است و نتیجتاً آدمیزاد، تسلط بیشتری بر طبیعت و بر مجهولات و موانع پیدا کرده و نادانی و ناتوانی و ناداری‌های خود را تا حدود زیادی سبک نموده است.

البته در زمان‌های گذشته نیز زندگی افراد یا اجتماعات و ملت‌ها، هیچ‌گاه خالی از کمبودها، گرفتاری‌ها، نیاز به کار و کوشش، درگیری‌ها و جنگ‌ها و انواع مسایل و مشکلات نبوده است و اصولاً کسی برای استراحت و لذت به دنیا نیامده است؛ منتها با پیشروی زمان و پیشرفت انسان، قرن به قرن بر کمیت و کیفیت مسایل و مشکلات و بر ضرورت کار و کوشش افزوده می‌شود.

تنها ما نیستیم که پس از پیروزی انقلاب، علی‌رغم آن همه شور و عشق و امید و هیجان و فداکاری‌های فراوان، به لحاظ آزادی و آبادی یا شرایط زندگی و امیدواری به آینده، حسرت گذشته را می‌خوریم. بلکه همسایگان و همکیشان و هم‌نوعان که قبلاً از یوغ استعمار و استیلای بیگانه خود را خلاص کرده بودند یا اخیراً، با فروپاشی

مارکسیسم، زنجیرهای اسارتشان پاره شده و به جان یکدیگر افتاده‌اند یا دچار نقشه‌های اسرائیل و آمریکا شده‌اند، صد درصد وضعی بدتر از ما دارند. آمریکا، غرب اروپا و خاور دور هم که برای سروری بر دنیا با هم دست و پنجه نرم می‌کنند، اگر کابوس جنگ سرد شرق و غرب اروپا را پشت سر گذاشته‌اند، از جهات دیگری نگرانی‌های شدید تهدیدشان می‌کند و به هیچ وجه از آنچه هستند و آنچه می‌کنند خوشحال نیستند! وقتی کار آدمی به آنجا برسد که زندگی و دنیا را سراسر سختی و تاریکی دیده، راه‌هایی برای امید و فرار نیابد و از خدا و دین که برایش درمان کنندگان درد و اداره کنندگان دنیا بودند، کاری ساخته نشود و نقشی در افکار و اعمال او نداشته باشد، آیا غیر از «خود رهایی» و رو آوردن به شهوات و فساد، پناه بردن به خواب و خمار و یأس و انتحار، چه برنامه و سرنوشتی می‌تواند داشته باشد؟

اما اگر انسان، غیر از زندگی دنیا- که در هر حال برخوردار و همراه با ناکامی و رنج و بالاخره فنا و مرگ است- رستاخیز آخرت و زندگی جاودان بی‌نهایتی را هم در اعتقاد و برنامه‌اش داشته و بالای سر خود و جهان، خدای دانای توانای سراسر خیر و محبتی را هم ببیند که حرکت و فرجام‌اش به سوی او بوده، در این عالم بی‌کس و تنها نیست و برای همیشه از بین نمی‌رود، آیا باز دچار چنان پوچی و پریشانی خواهد گشت؟ و اگر با اعتقاد و دقت در این آیه قرآن که فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱

برنامه‌ی دنیا و زندگی را همراه با رنج و کوشش در سفر به سوی خداوند و منزلگاه همیشگی آخرت ببیند، آیا در برابر مشکلات و محرومیت‌ها متوقف و مأیوس خواهد گشت؟ یا با رضا و رغبت و با صبر و فعالیت از آنها استقبال نموده، در هر حال امیدوار و موفق خواهد بود.

آیا برای دنیای امروز و آینده و برای خلاصی از «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ»^۲ شدن، راه‌حلی بهتر از این سراغ دارید؟
اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشگی مان خراب باشد؟!

۱. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، بدان که در حرکت به سوی خداوندگارت، در تلاش و تعب هستی و به ملاقات او خواهی رسید.

۲. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند...

۷- زیان طرز تفکر «دین برای دنیا»

اما مسئله‌ی مهم‌تر، زیان سنگینی است که طرز تفکر «دین برای دنیا» به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً یا ضمناً - به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا است و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و در باره مسایل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری، به امید اینکه دستورالعمل و پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است، در صدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنیایند؛ بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرت‌شان به‌وجه احسن تأمین گردد، بدون آنکه احتیاج به کسب دانش‌ها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلائق داشته باشند و به بسط روابط با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فراینده زندگی و دنیا پردازند. علاوه بر آن ناچار شوند اصرار بورزند که شریعت و فقه‌شان چون از طرف خدا و کامل و جامع است، به همان صورت که هست، جواب همه‌ی نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه‌ی عصرها و انسان‌ها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و نیز نباید تغییری در آن داد؛ یعنی همان مسئله و تعصبی که جمهوری اسلامی ایران درگیرش بوده و مجبور به تجدیدنظرهای متوالی و تخریب‌های بنیادی گشته است.

بدیهی است که چنین برداشت و اعتقادی - همان‌طور که در صفحات گذشته به تفصیل صحبت شده - نه اسلامی است و نه قرآنی. در قرآن در اولین معرفی و اشاره‌ای که به پایه‌گذاران توحید و پیامبران پیشوای انسان‌های آخرالزمان، یعنی ابراهیم و موسی (عَلَىٰ نَبِينَا وَعَلَيْهِمُ السَّلَام) می‌نماید، اعلام می‌دارد:

«الَّا تَزُرُّ وَاَزْرَةَ وِزْرًا أُخْرَىٰ.
وَ اَنْ لِّیْسَ لِاِنْسَانٍ اِلَّا مَا سَعَىٰ»^۱

با چنین تصریحاتی، می‌توانیم بگوییم که حتی خدا و پیغمبران و دین‌های آنان نیز بار دنیایی ما و چاره‌اندیشی و کارهایی را که باید خودمان بکنیم، به دوش نمی‌کشند.

۱. نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹: هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت. و اینکه برای انسان چیزی جز تلاش و کوشش خودش نیست.

اتفاقاً چنین طرز تفکری، از دو سه قرن بعد از حضور پیامبر و پیشوایان عالی‌مقدار ما و صدور اسلام، در کشورهای اسلامی به‌جود آمد و قسمت عمده‌ی اندیشه‌ها و گفتارها و کردارها، در مرحله‌ی اول به سوی مسائل فقهی و کلامی و جدال‌های فرقه‌ای سوق داده شد و، در مرحله‌ی دوم، در پی ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی و تمتع‌های مشروع و نامشروع زندگی رفتند، یا ریاضت و صوفیگری و عرفان مسلکی را پیشه گرفتند و در هر حال، در مجموع، گرفتار خاموشی و خواب خرگوشی شدند. در مقاله‌ای که در حدود سی سال قبل، در مجله‌ی انگلیسی زبان مسلمانان هندی مقیم لندن به نام «The Islamic Review»، نوشته بودم و بنا به درخواست سیدغلامرضا سعیدی عنوان آن را «سیر عقب‌افتادگی ملل مسلمان»^۱ قرار دادم، گفته بودم که عامل اصلی عقب‌افتادگی مسلمانان را باید در بیکارگی و بی‌حرکتی آنها و اعراض از کار و فعالیت، مخصوصاً فعالیت‌های اجتماعی جستجو کرد و آنچه بیشتر باعث عدم توسعه و تحرک دین و دنیای ما شده است، توجه انحصار‌گرانه‌ای است که به محدوده‌ی مسایل فقهی و ابتلاهای شرعی، تشریفاتی یا صوری مبذول داشته‌ایم. فقه و فقاہت - به معنای متداول امروزی آن - و اختلافات فرقه‌ای، حالت سرطان پیدا کرده، تمام علایق و اشتغالات و احساسات دینی مسلمانان را که باید مطابق قرآن و سنت پیشوایان باشد، به‌خود جلب کرده است؛ در حالی که سایر اعضا و نسوج و حرکات حیاتی پیکر اسلام دچار تعطیل و ضعف و مرگ گردیده‌اند.

در سده‌های نخستین اسلام، جریان عمومی بدین منوال نبود؛ مسلمانان اولیه در اثر نفوذ ایمان و تربیت قرآن، در حرکت به سوی آخرت و خدا، نهضت پرشتابی را در قلمرو جغرافیایی گسترده و امپراتوری بی‌سابقه‌ای در جهات بی‌شماری به وجود آوردند. در جهات فقهی و فکری، علمی و ادبی، فلسفی و عرفانی، طبی و طبیعی، صنعتی و کشاورزی، اداری و اقتصادی، سیاسی و نظامی و جز آنها. هم درهای معرفت، نعمت، قدرت، ثروت و راحتی به‌روی آنها گشوده شد و هم با موضوعات

۱. چاپ اول این اثر در سال ۱۳۲۹ به زبان انگلیسی در مجله‌ی اسلامی پاکستانی چاپ لندن، به نام «The Islamic Review» در ژوئن ۱۹۵۱ انتشار یافته است و سپس در جشن عیدفطر سال ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان، مؤلف فقید در همین زمینه سخنرانی نموده و پس از آن با تجدیدنظر و تکمیل، در خرداد ۱۳۵۶ در هوستون آمریکا تجدید چاپ شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۸)» است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

متنوع و مسائل و مشکلات پیچیده‌ای روبه‌رو شدند؛ مسائل و مشکلاتی که ایجاب می‌نمود با ذوق و ایمان و با تلاش و تدبیر خودشان چاره‌جویی نمایند. به حکم:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»^۱

یا:

«لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»^۲

به علوم قرآنی پرداختند؛ و به حکم:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳

و سفارش‌های نبوی:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۴

و:

«أَطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^۵

و:

«أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ»^۶

کتاب‌ها خواندند و نوشتند و دانش‌ها و فن‌های تازه آموختند و به تمدن و تاریخ تحویل دادند. در هیئت و ریاضیات، فلسفه و ادبیات، طب و طبیعیات و سایر فنون و شئون علمی و عملی؛

به حکم:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۷

یا:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

۱. ص (۳۸) / ۲۹: کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبیر کنند...

۲. توبه (۹) / ۱۲۲: ... تا در [معارف] دین پژوهش کنند...

۳. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه‌ی] خدا نگرانند...

۴. حدیث نبوی: جستجوی علم واجب است...

۵. حدیث نبوی: دانش بجویید از کودکی تا مرگ.

۶. حدیث نبوی: بجویید علم را اگر چه در چین باشد.

۷. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینان] کردیم، پس میان مردم به

حق داوری کن...

بِالْقِسْطِ^۱

کتاب‌های فراوان در قسط و قضا تدوین کردند؛ و به حکم :
«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۲

یا:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ»^۳

برای جلوگیری از ظلم و خودسری‌ها یا ناشی‌گری‌های خلفای غاصب و حکام قاهر،
به تحقیق و تألیف سیاست‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها، و به تشویق و تعلیم عدالت پرداختند؛ و
بالاخره به حکم :

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۴

یا:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ
وَ مَسَاجِدٍ يَذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ»^۵

و:

«وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۶

تدارک و تجهیز نیروها برای تجاوز بر ملت‌ها و تصرف کشورها را پیشه کردند. و
چه اندیشه‌ها و کارهای نیک و بد دیگر که وجهی همت و عبادت یا بهانه‌ی مقام و
منفعت برای‌شان گردید ...

۱. حدید(۵۷) / ۲۵: پیامبران خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص
حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند...
۲. بقره(۲) / ۱۴۳: و بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا نمونه برای مردم باشید و پیامبر نیز نمونه
برای شما؛ ...
۳. آل عمران(۳) / ۱۰۴: باید از میان شما افرادی باشند که [دیگران را] به نیکویی فراخوانند و به رفتار
شایسته فرمان دهند و از ناپسند باز دارند...
۴. بقره(۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی
فرامی‌گرفت...
۵. حج(۲۲) / ۴۰: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد دیرها و معابد
نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردید...
۶. توبه(۹) / ۴۱: ... و با اموال و جان‌های خویش، در راه خدا به جهاد برخیزند؛ ...

چنین شکوفایی و فزاینندگی که مدیون اسلام و انسان‌ها می‌باشد، باعث گردیده است که بعضی از فقهای عظام و مبارزین مسلمان، کثرت تحقیقات و تألیفات یا شدت در حمله‌ها و حرکات - مثلاً در امور قضا و تجارت یا آزادی و استقلال - را از اجزای اصلی دین و برنامه‌های اختصاصی اسلام و تشیع دانسته، آثار و ثمرات را به جای اجزا و اهداف بگیرند. به نظرشان عجیب آمد که برنامه‌ی بعثت انبیاء، تنها آخرت و خدا باشد، یا بنا به برداشت دیرینه و سابقه‌ای که اخلاص در عبادت و طلب آخرت ملازمه با ریاضت و ترک دنیا پیدا کرده است و پیران طریقت یا پیشوایان شریعت، خود را بی تفاوت و برکنار از اشتغال و اجتماع می‌گرفته‌اند، این تصور یا ترس به وجود آمده است که شعار «آخرت و خدا، هدف اصلی بعثت انبیاء» طرفدار اعراض از اعاشه و اجتماع باشد و تشویق به استعفا از خدمات و وظایف مبارزه و سیاست بنماید. در صورتی که اگر در باره قضا و حدود یا مکاسب، کتاب‌های زیاد نوشته شده و احکام و فروع فراوان استخراج کرده‌اند، در علوم نظری و پزشکی و تاریخ و جغرافیا و حتی موسیقی هم علمای اسلامی آثار ارزنده بی‌شمار تقدیم بشریت و تمدن نموده‌اند، بدون آنکه کسی آنها را جزء لاینفک اسلام گرفته یا در قرآن و سنت به این عنوان آمده باشد.

در سده‌های جدید و معاصر، تهاجم اروپا به مشرق زمین و تفوقی که اروپاییان در علوم و صنایع یا به لحاظ فرهنگ و حکومت و زندگی حاصل کردند، تحول دیگری در مسلمانان به وجود آورد و تا اندازه‌ای از خواب غفلت و غرور بیدارمان کرد. ضربه و تکان شدید، ما را بر آن داشت که در کلیه‌ی شئون چاره‌جویی و تجدیدنظر نماییم. طیف وسیعی از واکنش‌ها، بر حسب طبایع افراد و اصناف و شرایط زندگی و افکار، در سراسر آسیا و آفریقا، به ویژه کشورهای خاورمیانه‌ی مسلمان به وجود آمد؛ از تمکین و تقلید و تسلیم گرفته تا مواجهه‌ی مسلحانه و بی‌اعتنایی و اعراض منکرانه. حد معتدل و عاقلانه آن مقاومت صابرا، مشاهده‌ی منصفانه و اقتباس سنجیده یا استفاده‌ی عاقلانه بود. راه حل برگزیده و روش اکثریت علما یا روحانیت، شق افراطی و انفعالی بی‌اعتنایی و انکار برتری بود. مسئولین با حسن نیت و تدبیر و روشنفکران دل‌سوخته‌ی دین و وطن، راه حل اعتدال را اختیار کردند. متولیان دین چون احساس می‌کردند که با نفوذ و پذیرش نسبی علوم و افکار و آداب فرنگی، خلل کلی در دین و آداب مردم و نتیجتاً در اعتقاد و احترام و اطاعت‌شان نسبت به علما به وجود

خواهد آمد و دیر یا زود، مقام و موقعیت و مزایای بلارقیب خودشان را از دست خواهند داد، هرگونه تمایل و تفاهم نسبت به تمدن و فرهنگ اروپایی را به زیان مسلمانان و بر ضد اسلام تبلیغ و تحریم کردند. صنف روحانیون در اکثریت غالب آن- خصوصاً در قشر سنتی- موضع قطعی اعتراض و انکار اختیار کردند؛ نه تنها نسبت به معتقدات دینی آنان و نسبت به علوم و افکار جدیدی که به گونه‌ای منافی یا مخرب معتقدات سنتی ما بود، بلکه خط قرمزی روی همه‌ی اندیشه‌ها و آموزش‌های فرهنگی و اجتماعی یا اصلاحاتی که در مغرب زمین به وجود آمده و از آنجا به مشرق زمین سرازیر شده بود، کشیدند. طبیعی است که بیش از هر چیز، با اکتشافات علمی و با تحولات اجتماعی مانند آزادی، دموکراسی، مساوات، حقوق زنان، نوآوری‌های دینی، مخالف یا منکر شوند. به این ترتیب، طرز تفکر «جامع و کافی بودن دین اسلام (یا تشیع) برای دنیا و آخرت ما» و اینکه اختیار و اداره‌ی همه امور، به طور مستقیم و غیرمستقیم در دست دین و متولیان دین باشد، در میان آن صنف تقویت یافت. پایه‌ها یا به موازات آن، هم عقیده یا روحیه‌ی تحول و تفکر و تلاش، در شکل‌های گوناگون آن- که با اراده و به دست خودمان صورت گیرد- خفیف یا فراموش گردید، و هم دشمنی و کینه علیه مظاهر تجدد و آثار تمدن و روشنفکری یا آزادی و دموکراسی شدت و عمق پیدا کرد.

البته اعتقاد و استفاده و اتکا به اینکه اخلاص و ایمان به خدا و آخرت و اقدام و فداکاری در راه دین تا سر حد شهادت، عامل تحرک بسیار قوی بوده، بازدهی فوق‌العاده دارد و می‌تواند در افراد بشر حداکثر تحمل و تولید را ایجاد نماید، قابل انکار نیست و به همین جهت رهبران کلیه‌ی جنبش‌ها و انقلاب‌های «دینی- ملی» از موفقیت‌های قابل توجهی- به‌ویژه در آغاز کار- بهره‌مند شده یا بهره‌برداری کرده‌اند؛ ضمن آنکه در صورت غیراصیل بودن یا رهبری غلط‌داشتن، واکنش‌های ایمانی منفی و شدید نیز به وجود آورده است.

جریان‌های مشابهی در اروپای رنسانس کرده نیز بعد از قرون وسطای مسیحیت روی داده است؛ رنسانس اروپا در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی قیامی بود علیه هزارسال تاریکی و ستم‌گری و خاموشی اروپای زیر نظارت کلیسا و مدیریت پاپ‌ها و کشیش‌ها. قربانی‌نهایی قرون وسطی، علاوه بر خود ملت‌ها که با رستاخیز و رنسانس خود، تمدن و فرهنگ و همچنین تسلط و تفوق اروپا بر مشرق زمین را به وجود آوردند، از یک سو ایمان به خدا و اخلاق و معنویات بود که کاهش فوق‌العاده

یافت یا به کنج خانه‌ها و وجدان‌ها رفته، از میدان سیاست و حکومت و مؤثر بودن در سرنوشت و سعادت انسان‌ها برکنار گردید، و در سوی دیگر، اعتبار و اقتدار و استفاده‌های روحانیت کاتولیک دچار تنزل و تزلزل وسیع گردید. اما از اروپای مسیحیت که در آنجا از ابتدا مذهب و خدا، برخلاف اسلام و مسلمانان، چندان در اندیشه و آداب و اعمال‌شان گسترش و نفوذ نداشت و وارث طرز تفکر «دین برای دنیا» و تبعات آن نشده بودند، به پیروی از فرهنگ یونانی یا رومی تجربه و تلاش و تحقیقات متفکرین‌شان و خودشان، اگر رو به دنیا آوردند، نه برای تفنن و تعیش، بلکه در جهت تکامل و تولید و توسعه بود. با پشت پا زدن به ذهنیات و اوهام و خرافات، به دانش و اندیشه و خصوصاً به تلاش و تحقیق پرداخته، تصمیم بر خودسازی و چاره‌اندیشی گرفتند. خودشان را مسئول و مشغول صیانت و سیاست و سعادت دنیایی خویش کردند. در آن زمان، اروپایی‌های مسیحی با تماس و احساس تفوق مسلمانان نسبت به خودشان، در شئون مختلف علمی و فرهنگی و سازماندهی اجتماعی به توجه و تقلید و اقتباس از مشرق زمین پرداختند. پارچه، کاغذ، چاپ، ساعت، باروت، پزشکی، بیمارستان، بازار و مبادلات، راه‌سازی، مدرسه و خیلی چیزهای دیگر را که ما تصور می‌کنیم ابداع و استعمال آنها بوده است، از ما گرفتند. نهایت کوشش را به کار بردند و مخصوصاً چون نظام سیاسی‌شان از ابتدا غیراستبدادی مطلقه و ملوک‌الطوایفی بود و سپس عمومی و مردمی، تحرک و تمدن در نزد آنها حالت عمومی و همه‌جایی و بالندگی پیدا کرد.

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: ... پروردگارا، در دنیا و آخرت به ما نیکویی عطا کن و از عذاب آتش [دوزخ] نگاه‌دار.

اظهار نظرها

نقد و بررسی عده‌ای از صاحب نظران

- آیت الله العظمی حسینعلی منتظری
- آیت الله سید محمد جواد موسوی غروی
- دکتر عبدالکریم سروش
- حسن یوسفی اشکوری
- مهندس مصطفی کتیرایی
- سعید غفارزاده
- دکتر ضیاء رفیعیان
- محمد بسته‌نگار
- مهندس محمد توسلی

و پاسخ مهندس مهدی بازرگان

آیت الله العظمی حسینعلی منتظری

بِسْمِ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ

انجمن محترم اسلامی مهندسين

محترماً با سپاس گزاري از اينكه اين حقير را مورد عنايت قرار داده ايد، عرضه مي دارم، مقام جناب آقاي مهندس بازرگان كه سالهاست مشمول الطاف ايشان ام، اعلى از اين است كه در پيرامون بيان اش نقدي تقديم دارم؛ لکن حسب الامر، مختصري از آنچه از احكام اسلام در خاطر م سپرده شده، در اين باره عرضه مي دارم. چون سائس نيستم، در پيرامون مطالب سياسي نظري ندارم. مستدعي ام اگر در اين معروضه خطايي يافتيد، لطفاً آگاهم فرماييد :

صانع اجل عوالم و آنچه در آنهاست، اين اعلاميه را به وسيله ي نماينده ي حكيم اش به گوش رسانده كه گسترش آن شامل تمام وظائف است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا.»^۱

و در دستور دينش بنده را چنين معرفي فرموده كه بنده (غلام و كنيز) به هيچ عنوان در تمام شئون مالك چيزي نيستند و نسبت به خود هم اختيار تامي ندارند (الْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ). بنا بر اين، مولي به تمام معاني بر بنده اش حكومت دارد.

قرآن مجيد و بيان رسول و عترت شامل شرح همين است:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

الْحِيزَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا.»^۲

۱. ذاريات (۵۱) / ۵۶ و ۵۷.

۲. احزاب (۳۳) / ۳۶.

و درباره‌ی معرفی مؤمن و مؤمنه فرمود:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَكْفُؤُوا بِمَا شَجَرَتْ بَيْنَهُمْ تُرُوبًا لَا يُبَدُّوْنَ

فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا.»^۱

و اگر کسانی در باره حکومت این حاکم من عندالله خودخواهی و سرپیچی کنند، برای بازگرداندن شان به راه راست، دستورهای گوناگون اندرز و نصیحت با تواضع داده شده:

«وَذَكَرْنَا لَكَ الذِّكْرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.»^۲

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَإِنَّ عَصَاكَ فَعْلٌ لِّتِي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ.»^۳

و اگر پند و اندرز را نپذیرفتند، فرمان می رسد:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ.»^۴

و این بر حسب تناسب و به فرمان آن حاکم حکیم انجام می شود:

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ.»^۵

«فَاخَذَهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ.»^۶

«إِنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ.»^۷

«فَعَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ.»^۸

«تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ.»^۹

و یک رشته قتال میدانی مانند قتال بدر و اُحُد که درباره اش اشکالی نسبت به مشورت حاکم در خاطره ها افتاده.

۱. نساء (۴) / ۶۵	۲. ذاریات (۵۱) / ۵۵	۳. شعراء (۲۶) / ۲۱۵ و ۲۱۶
۴. بقره (۲) / ۱۹۳	۵. قصص (۲۸) / ۸۱	۶. ذاریات (۵۱) / ۴۴
۷. شعراء (۲۶) / ۶۳	۸. طه (۲۰) / ۷۸	۹. قمر (۵۴) / ۲۰

بنابراین بیانِ مجملِ مختصر که کاشف از اعتقاد این حقیر است، تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره‌ی دنیا مستقیم به نظر نمی‌رسد، و منافی است با :

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱

مطلب دیگر اینکه، دنیا و آخرت در عرض یکدیگر نیستند تا تفکیک پذیر باشند؛ این گذرگاه که دنیا نامیده شده، مکتب و مکسب آخرت است.

زان بیاورد انبیاء را بر زمین تا کندشان رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
مردمان، شاگرد و انبیاء، معلم و راهنما و آگاهی‌دهنده‌ی سود و زیان بشرند با حکومت الهی، تا افراد را آشنا کنند که :

«كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ»^۲

«أَنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»^۴

اگر انحصار دین به خدا و آخرت، به خدا فقط و نفوذ حکومت او از بشر منفک باشد، پیداست که بعثت انبیاء ناتمام است و با بیان قرآن و عترت سازگار نیست :

«مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۵

اگر نبوت از سیاست دنیا منقطع و منفک باشد، این تأکیدها بیهوده خواهند بود. به داوود، خلافت و حکومت داده شده :

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»^۶

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^۷

«الناس» به طور اطلاق، کل بشر است و انبیاء حاکم بر همه. پس قدر مسلم، تفکیک با این دستور سازگار نیست. پس از روشن شدن این موضوع، موضوع «وَأَمْرُهُمْ

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷ ۲. طور (۵۲) / ۲۱ ۳. طور (۵۲) / ۱۶ یا تحریم (۶۶) / ۷
۴. مائده (۵) / ۴۸ ۵. حشر (۵۹) / ۷ ۶. بقره (۲) / ۲۱۳ ۷. نساء (۴) / ۱۰۵

شُورَى بَيْنَهُمْ»^۱ که یکی از دوازده صفت مؤمنین است، متعلق به حوادثِ واقعه است که نوعاً در جریان روزانه می‌باشد. لذا در دستور دین تأکید زیاد در این باره شده است. در باره «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲، از دقت و توجه به مقدمات آن معلوم می‌شود که منحصر و مخصوص به جنگ احد است که پس از نهدی از اسیر گرفتن که از جمله نکات متعلق به آن، ضعف کفار و قوت مسلمین و بی‌علاقگی به غنیمت که همین دل بستگی موجب شکست در احد شد و اعلام اینکه به عدد اسیران هفتاد کشته خواهند داد و، پذیرفتند این کشته‌ها طبق اعلام رسول عالم‌الغیب به طور اجمال باید در جنگ احد واقع شود، از این جهت که موجب پریشانی و ضعف سربازان نشود مأمور می‌شود این حرکت را با آنها در میان بگذارد که در داخل بجنگیم یا بیرون رویم، با شرح تاریخی‌اش که با این حال باز گله می‌کنند و به آنها اعلام می‌شود:

«أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»^۳

خودتان به واسطه‌ی گرفتن اسیر، این مصیبت را به سوی خود کشانید. اگر آیه «مشورت» بعد از آیاتی است که جریان پیشین را متضمن است، از این لحاظ است که ترتیب سوره‌ها و آیات، با نظم نزولی نیست؛ چنان که محقق است. دیگر آنکه از «الامر» معنی کارها و جنبه‌ی عمومی مفهوم نیست؛ «الامور» نیست. به علاوه، مشورت در باره کسی است که سود و زیان کاری را نمی‌داند، با آگاه‌تر از خود، مطلب‌اش را در میان می‌گذارد. اگر رسول‌الله که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.»^۴ است، نیازمند مشورت با امت و گرفتن دستور صلاح و دفع فساد از آنها باشد، در ردیف آنها بلکه [؟] چون مدعی ارتباط یافتن با صانع عالم‌الغیب خود را معرفی فرموده است. در خاتمه با نهایت معذرت، این جملات اگر نامنظم و بی‌ترتیب باشد، کاشف از حال و درک تقدیم کننده است (والعذر عند کرام الناس مقبول)

والسلام علیکم ورحمت الله
 خادم دوستان آل محمد(ص)
 حسینعلی منتظری

۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹

۴. نجم (۵۳) / ۳ و ۴

۱. شوری (۴۲) / ۳۸

۳. آل عمران (۳) / ۱۶۵

آیت‌الله سید محمدجواد موسوی غروی

به نام خدا

نوشته‌ی زیر، فشرده‌ی نظرات مفصل حضرت آیت‌الله غروی است که به‌عنوان نقدی بر متن مورد بحث ارسال داشته‌اند.

در حاشیه‌ی نظرات ایشان، آقای مهندس بازرگان یادداشت‌هایی برای خودشان، همچون بیشتر خوانندگان، کرده بودند که به‌نظر رسید قسمت‌هایی را که مربوط به مقاله‌ی خلاصه شده‌ی آقای غروی است، عیناً به صورت زیرنویس در این نوشته اضافه نمایم تا خوانندگان بهتر در جریان تبادل افکار و اندیشه‌ها قرار گیرند. بنابراین تمام زیرنویس‌های مندرج در این اثر، نظرات و پاسخ‌های آقای مهندس بازرگان به دیدگاه‌های آیت‌الله غروی است (ب.ف.ب).

* * *

قبل از ورود به مبحث و ردّ و ابرام موضوع، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که محدود کردن هدف بعثت انبیاء در توحید و معاد، یک واکنش روشن و شاید طبیعی در برابر عملکرد حکومت‌های مذهبی در تاریخ ادیان است، چه حکومت‌های دینی یهود، نصاری یا مسلمین. فجایعی که در طول تاریخ به نام دین، خصوصاً دین اسلام انجام گرفته و می‌گیرد، پاره‌ای از روشنفکران و دانشمندان مذهبی را به واکنش نسبتاً منفی وادار ساخته است. به هر حال، انحراف هزار و چهارصد ساله از مبانی و اصول اسلام و استبداد پیوسته‌ای که تحت لوای دین بر مردم مسلمان اعمال شده، و کوشش‌های نافرجامی که به‌منظور مقابله و محو استبداد و اجرای صحیح احکام دین صورت گرفته، در ادوار گذشته عده‌ای را به تصوف و زهد و کناره‌گیری از امور دنیا کشانده^۱، و متدرجاً کسانی را به جدایی دین از شئون دنیا و حکومت و سیاست معتقد ساخته است.

۱. ولی من هیچ جا نگفتم نظر انبیاء زهد و ترک دنیا است.

خلاصه‌ای در هدف از بعثت انبیاء

مسئله این است که مشیت خداوند سبحان بر هدایت خلق تعلق گرفته و منظور، سعادت دنیا و آخرت او بوده است. پس اگر بر این اساس تشکیلاتی به وجود آید- همان گونه که در عصر پیامبر پدید آمد- برای رفع ظلم و اقامه عدل، همان است که خداوند خواسته. بنابراین، دین مخرب حکومت نبوده، بلکه متدینین مخرب بوده‌اند. غرض ما از دین^۱، دین واقعی است و متدین کسی است که عامل به احکام و پرهیزکننده از نواهی و معاصی باشد و مبرا از اوهام و خیالات و باطیل و بدعت‌ها و خرافات. از صدر اسلام تاکنون، هنوز حکومتی از افراد متدین واقعی و پرهیزگاران و متقیان تشکیل نشده تا ما آثار خوب آن را ببینیم، جز در زمان خود پیامبر (ص) و مدتی کوتاه در عصر خلافت علی علیه‌السلام. مسلماً مردمی که اذهان‌شان آکنده از اوهام و خرافات است، نه تنها اگر حکومت کنند، بلکه دست به هر کاری بزنند، نتیجه‌ای جز فساد و خرابی ندارد؛ زیرا جهان، عالم اسباب است و به کارگیری اسباب معین، نتایج قطعی معینی را به دنبال دارد. حال، هر کس این اسباب را به کار بندد، همان نتایج را می‌گیرد، خواه مسلمان باشد یا تابع ادیان و فرقه‌های دیگر. مثلاً اگر کسی از بلندی خود را به زیر افکند، نتیجه‌اش یا مرگ است یا شکستگی اعضا، و نوع دیانت او تأثیری در این نتیجه ندارد.^۲

بنابراین اگر حکومتی به نام دین تشکیل شد و دست به ظلم و تعدی و تجاوز و فساد و قتل و غارت زد- مثل حکام اموی و عباسی- ارتباطی با دین صحیح ندارد. بلکه این نتیجه‌ی قطعی و روشن فساد اعضای آن است و بر مردم است که با آن به مبارزه برخیزند و ساقط‌اش کنند. حال اگر مردم برای چنین حکومتی تقدس قایل باشند و با فسادش معارضه و مبارزه نکنند، و بقایش را مداومت بخشند، این در اثر جهل و نادانی آنهاست که از احکام و مسایل دین خود بی‌خبرند و معاویه‌ها را دین‌دار و علی‌ها را خارج از دین می‌دانند.^۳

۱. صغری و کبری نامربوط است.

۲. بدیهی است.

۳. منافاتی با گفته‌های ما ندارد، ولی دلیل بر این هم نمی‌شود که پیامبر گرامی برای تعلیم ملک‌داری مبعوث شده باشد.

از این رو، جدایی حکومت از دیانت ممکن است مشکلی را حل کند^۱ و تقدس را که سپری برای حفظ حکومت دینی فاسد است، از دست آن باز پس گیرد، اما حکومت غیردینی هم - همانند حکومت دینی - عرصه‌ی دین خواهی و دینداری را بر آزادی خواهان واقعی و متدین تنگ خواهد کرد، همان گونه که در دو قرن اخیر شاهد و ناظر آن بوده ایم.

دین مورد نظر ما - یعنی دین اسلام - بی پیرایه و خالی از بدعت‌ها و خرافات، با مجموعه‌ی احکام و قوانین و اوامر و نواهی آن، قادر است تمام نظامات دنیا را در اعلی درجه تأمین نماید^۲. و چون دنیا، علت و آخرت (یعنی پایان کار) معلول است، مردمی که بتوانند در سایه نفی شرک و بت کردن انسان‌ها و ایجاد توحید و اجرای اوامر الهی، به امور دنیوی خود نظم دهند و آثار توحید را در جامعه متجلی ساخته، آن را سعادت‌مند نمایند، بی تردید در پی این علت، معلولی خواهند داشت که سعادت اخروی است.

پس دینی که به احکام‌اش عمل نشود، یا احکام‌اش فقط ناظر به آخرت و خدا باشد و با عمل انسان، که منوط است به اصلاح دنیا و شئون مردم سر و کار نداشته باشد، دین نیست و نمی‌تواند مردم را در دنیا برای هدفی خاص برانگیزد^۳.

سعادت، دو چیز نیست؛ یعنی سعادت دنیوی و اخروی دورکن از یک موضوع‌اند. اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که همین حکومت‌های دینی هم تقدس خود را از همین مطلب، یعنی جدایی دنیا از دین، گرفته‌اند؛ به این معنی که مردم را بیشتر سرگرم الفاظ آخرت و خدا کرده و با مجموعه‌ای از خرافات و بدعت‌ها، نه حقایق احکام - دنیا را برای آنها امری ناپایدار و بی‌ارزش قلمداد نموده‌اند، تا مردم از مسئولیت‌های دنیوی خود غافل شوند و هرگز در اندیشه‌ی مقابله و جبران فساد و تباهی آنها برنیایند. مردم به دعا و زیارت و اوراد و قرائت قرآن پردازند و آنها هم

۱. جدایی حکومت از دیانت را نه به معنای منافات دیانت با حکومت گفته‌ایم، بلکه حکومت و دیانت را دو مقوله‌ی جدا از هم و دو فونکسیون مختلف دانسته‌ایم، که هر کدام برای خود منشأ و معیارهای مستقل دارند؛ معیارهایی که می‌توانند از جهاتی هم مشترک باشند.

۲. در کدام آیه یا آیاتی چنین ادعا دیده می‌شود؟ اما همان‌طور که در مقاله گفته شده، اگر امتی مؤمن و عامل به آخرت و خدا و احکام مربوطه باشند، قهراً دنیا و دولت‌شان هم آباد و قرین برکت و عدالت و رضایت خواهد گشت.

۳. در سراسر آن مقاله چنین دینی نه تعریف شده و نه توصیه و تأیید.

به نام دین و حمایت از دین - یعنی همین خرافاتی که مردم را با آن سرگرم کرده‌اند - به فساد و ویران‌گری ادامه دهند، بی‌هیچ مانع و رادع و معارضی^۱ :
«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ.»
(بقره (۲) / ۲۰۵)

حال آنکه پاداش یا کیفر اخروی، نتیجه‌ی لاینفک اعمال دنیوی انسان‌هاست و عمل انسان انفرادی نیست؛ بلکه در روابط اجتماعی است که عمل ارزش می‌یابد و تقوی مطرح می‌گردد و گناه یا عصمت، عینیت پیدا می‌کند^۲. بنابراین، اگر غرض انبیاء و هدف از بعثت آنها، توجه دادن انسان به آخرت و خدا باشد و برنامه‌ای برای اصلاح دنیای بشر نیآورده باشند، انسان در انقطاع از امور دنیوی و ارتباط اجتماعی می‌تواند چنین توجهی را پیدا کند، بی‌آنکه هیچ تأثیری در شئون دنیوی او داشته باشد؛ این همان چیزی است که هم اکنون در تمام ملل اسلامی رایج است و باعث هم نشده که مردم در امور دنیوی خود شرکت کنند و حکومت را از طریق مشورت و شورا و انتخابات بر سر کار آورند^۳.

پس اشکال همان است که گفتیم، یعنی جهل مرکب مردم از دین؛ مردم دین را نشناخته‌اند و دین‌دار و حافظ دین را هم نشناخته‌اند، ولی می‌پندارند که دین دارند و به این شادمانند. کوشش هم برای خرافه‌زدایی از دین به عمل نیامده، یا اگر آمده، توسط حافظان دین در نطفه، خفه شده است^۴.

لازم نیست حتماً حکومت دینی بر سر کار باشد تا بتواند آزادی‌های مردم را سلب کند و آنها را از گفتن حق باز دارد. تا تقدس وهمی و خرافی وجود دارد، چه حاکم باشد چه نباشد، توان سرکوبی حق را دارد و اتفاقاً به نفع اوست که مردم، احکام دین خود را مصلح و ناظر بر شئون دنیا ندانند^۵ و به خیال خدا و آخرت، از

۱. خلاف نوشته‌های آن مقاله نیست.

۲. حرف درستی است، و فرمایش پیامبر هم که می‌فرماید: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»، به همین جا ختم می‌شود. ولی این نتیجه را به دست نمی‌دهد که هدف انبیاء، آخرت و خدا بوده است. آخرت و خدا هم جز از راه دنیا فراهم نمی‌گردد.

۳. هیچ‌جا در این مقاله گفته نشده که هدف از بعثت، توجه دادن انسان به آخرت و خدا به معنی و منظور برگرداندن او از دنیا و به معنی بی‌اعتنایی نسبت به اصلاح دنیای بشر است.

۴. حرف نادرستی نیست، ولی تأیید ادغام دین و سیاست را هم نمی‌کند.

۵. این شعار که مرتب تکرار می‌شود، آیا اصلاً در آن مقاله آمده، یا خواسته شده؟

خدا و آخرت دور شوند. نبودن چنین دینی بهتر از بودن آن است و بی دینی محض، فسادش کمتر از این دینداری است. اینها همه بدعت است. سعی برای آخرت، اجرا و انجام همین احکام الهی است که در دنیا است و آثار دنیوی دارد (آیات جزا و سعی).

اما دینی را که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - آورده، احکامش شامل نظامات دنیا و حکومت و تمام مسئولیت‌های فردی و اجتماعی زن و مرد است و چون دین توحید و یکتاپرستی است، وحدت جامعه و دین و هدف و مردم و حکومت و نظامات دنیوی امت اسلام را خواهان است.^۱

پس خرابی مردم و حکومت‌ها ناشی می‌شود از تمام آنچه که مورد نهی اکید قرآن قرار گرفته؛ یعنی فساد ناشی می‌شود از تکبر، خودخواهی، ریا، تدلیس و تزویر، رشوه و ارتشا، بی‌عفتی، رباخواری، دزدی، اختلاس، ریاست‌طلبی، جاه‌طلبی، ظلم و تعدی، مقام‌پرستی، ضایع کردن حقوق دیگران، قانون‌شکنی، انحصار طلبی، دروغ، غیبت، فحشا و سایر پلیدی‌ها. اگر مردم که تشکیل‌دهنده‌ی حکومت نیز هستند، به نواهی عمل نکردند و عامل به معروف شدند، دین وجود دارد؛ و گرنه سخن از دین گفتن، سخن از عدم است و بیهوده. یعنی دینی وجود ندارد که ما بر سر حکومت‌اش به گفت‌وگو بنشینیم و بگوییم آیا حکومت باید دینی باشد یا غیردینی.^۲ اما دینی را که قرآن از آن سخن می‌گوید، چنین تعریف کرده است:

«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (توبه (۹) / ۳۶)،

«دیناً قیماً» (انعام (۶) / ۱۶۱)،

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اٰثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده (۵) / ۳)^۳

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اٰقَوْمٌ» (اسراء (۱۷) / ۹)

۱. شعار قشنگی است ولی پایه‌ی منطقی و علمی و قرآنی ندارد.

۲. اگر حکومت، مردمی و شورایی باشد، و مردم دین‌دار باشند، خود به‌خود آن حکومت، دینی خواهد بود.

۳. چه ارتباطی با مسئله‌ی حکومت دارد؟ پشت سرش نمی‌فرماید: «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ وِلياً يا حُكومتاً».

بلکه می‌فرماید: «رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيناً» (مائده (۵) / ۳).

و آخرت با سعادت و رستگاری معلول چنین دنیایی است.
در هرجا و هر اندازه‌ای که مردم و دولت، عامل به احکام این دین بوده‌اند، پیشرفت و ترقی کرده، اسباب سعادت دنیوی و اخروی خود را فراهم نموده‌اند.^۱
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ إِمَّا بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ»

ناچار مردم را حکومتی باید، درستکار یا ستمگر.^۲

آنچه که موجب پیدایش چنین ذهنیتی شده که پیامبران با دنیا و حکومت‌اش و روش زندگی مردم کاری نداشته‌اند،^۳ این است که حکومت‌هایی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیر آنها، به نام دین یا در سایه‌ی دین، بر مردم حاکم شده‌اند و برای خود تقدس الهی به وجود آورده و هرگونه ظلم و ستمی را به نام خدا و دین بر مردم روا داشته و به نام خدا، دهان مردم را دوخته‌اند و از شورش و طغیان آنها یا حتی سخن‌گفتن علیه تجاوزی که می‌کرده‌اند جلوگیری نموده‌اند، و چون مردم هم «اکثرهم لا یعقلون» (عنکبوت ۲۹ / ۶۳)، و «اکثرهم لا یعلمون» (یونس ۱۰ / ۵۵) هستند، و دین‌شان با خرافات و باورهای ذهنی بی‌اساس و پایه آلوده شده، تقدس بی‌معنای حکومت‌های دینی را پذیرا گشته‌اند.

این نکته را نیز باید دانست که علت موجودی یک شیء علت مَبْقِیَهِ آن نیز هست؛ مثلاً چیزی که در اثر یا به علت آفتاب و آب و خاک و هوا به وجود آمده، با همان علت‌ها هم بقا می‌یابد.

جامعه‌ی بشری نیز چنین است؛ یعنی علت‌هایی که موجب پیدایش یک جامعه‌ی آزاد و مرفه و سعادت‌مند می‌شود، همان علت‌ها باعث بقای آن جامعه می‌باشد. پس اگر پیامبر اسلام (ص) دینی آورد که باعث پیدایش جامعه‌ی اسلامی با تمام ویژگی‌ها و ارزش‌هایش شد، همان دین با همان خصوصیات علت بقای آن جامعه‌ی

۱. درست است و کسی مخالف آن نبوده است.

۲. بسیار خوب، فرموده‌اند مردم را حکومتی باید. آیا فرموده‌اند رسول خدا آمده‌اند و دین آورده‌اند تا حکومت را به شما تعلیم دهند، و خودشان در دست گیرند! همین که فرموده‌اند درستکار یا ستمگر، مؤید این است که حکومت لزوماً دینی نیست.

۳. در آن مقاله چندبار تصریح شده که اصول و احکام دین، ضمن اینکه هدف‌اش آخرت و خداست، ولی با امر دنیا هم، خواه و ناخواه سر و کار پیدا می‌کند و تأثیرهای فوق‌العاده داشته و نظم و سعادت دنیا را نیز تأمین می‌نماید.

مخصوص می‌گردد. حال اگر می‌بینیم بعد از پیامبر^۱، جهان اسلام دچار تشتت و پراکندگی شد و حکومت‌های ظالم و غاصب و جاه‌طلب و انحصار طلب زمام امور دین و دنیا را به دست گرفتند، بدان جهت است که علت بقای جامعه اسلامی عهد نبی(ص) از میان رفت.

یعنی آن دین از مسیر و هدف اساسی خود خارج شد، یا بهتر است بگوییم خارج‌اش کردند و آن را ملعبه‌ی قدرت طلبی خود قرار دادند^۲. به این ترتیب که گفتند دین ناظر به امور دنیا نیست و برای آخرت^۳ مردم دستورهایی آورده و مسئله‌ی جبر را حاکم ساختند تا به هر صورت بخواهند، بر مردم حکمرانی کنند.

حال ببینیم قرآن چه می‌گوید:

قبل از اینکه به بررسی آیات قرآن در باره حکومت و اداره‌ی مردم بپردازیم، این نکته را متذکر شویم که قرآن کریم پیام‌آور یک فرهنگ عام است و ضرورت ندارد در تمام جزئیات زندگی مردم مداخله نماید و جوانب و حدودش را تعیین کند؛ مثلاً فرهنگ سیاسی و حکومتی اسلام، فرهنگ آزادی فکر و اندیشه و قلم و بیان و اجتماعات و انتخابات و غیره است و این در آیات بسیاری از قرآن منعکس می‌باشد؛ مثل:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره (۲) / ۲۵۶)

و آیه:

«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شورا (۴۲) / ۳۸)

و آیه:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

و آیاتی که وظیفه‌ی پیامبر را فقط تبلیغ می‌داند و بس، و خداوند به او مسئولیت هدایت اجباری مردمان را نمی‌دهد، مثل:

۱. باز هم تکرار می‌کنم، این مطلب درست است، ولی دلیل آن نمی‌شود که بعثت پیامبر به خاطر اداره‌ی دنیای ما بوده.

۲. این استدلال‌ها خوب است، ولی برای رد کردن ادعای کسانی که می‌گویند: ظهور پیامبر اسلام باعث خرابی و بدبختی و عقب‌ماندگی مسلمانان شد.

۳. اولاً چنین چیزی در مقاله گفته نشده است؛ ثانیاً حکومت‌های غاصب در هر حال به دنبال قدرت و جاه و شهوت‌رانی بوده‌اند. و برای تحمیل و تحمیق مردم، توجیه‌ها و تحریف‌هایی هم در دین و عقاید اسلامی مردم می‌کردند.

«فَاتَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» (رعد (۱۳) / ۴۰)

«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور (۲۴) / ۵۴ یا عنکبوت (۲۹) / ۱۸)
فرهنگ تعلیم و تربیت اسلام هم مبتنی بر علم و تفکر و تعقل و تدبیر و شعور و تفقه است که بدون این ابزارها، اجرا و بقای دین و سعادت و به طور کلی ایجاد جامعه‌ی انسانی معقول را محال می‌داند.^۱

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر (۳۹) / ۹)
(بگو آیا آنان که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟)

«كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (فصلت (۴۱) / ۳)
(کتابی که آیاتش به تفصیل بیان شده، قرآنی است عربی برای مردمی که می‌دانند.)

«فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.» (جاثیه (۴۵) / ۱۸)
(پس از آن راه تبعیت کن، و خواهش‌های کسانی را که نمی‌دانند، پیروی نکن.)

از این قبیل آیات که پیوسته توجه بشر را به ضرورت کسب علم معطوف می‌دارد، بسیار است که این مقال گنجایش همه‌ی آنها را ندارد.
وظیفه و مسئولیتی را که خداوند برای پیامبران تعیین فرموده^۲ نیز همین است که اولاً: خود از پیروی آنچه نمی‌دانند، امتناع کنند و هم مردم را طوری ترتیب نمایند که جز از علم از چیز دیگری تبعیت ننمایند و اینها همه ناظر به امور دنیا و اعمالی است که انسان در دنیا انجام می‌دهد.^۳

۱. عکس قضیه صحیح است؛ یعنی اگر انسان در خط آخرت و خدا آن‌طور که انبیاء گفته‌اند بیفتد، برخوردار از جامعه انسانی متعادل خواهند شد. ضمناً جامعه انسانی معقول یعنی چه؟
۲. این وظیفه و مسئولیت اصلی نیست؛ ملازم و جزئی از وظیفه‌ی اصلی است.
۳. صحیح نیست؛ ناظر به امور دنیا و عمل دنیا نیست. اتفاقاً بیشتر این توصیه‌های تفکر و تدبیر در قرآن، ناظر به درک ایمان و اعتقادات و عمل به احکام است.

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء (۱۷) / ۳۶)
(و ای پیامبر، از آنچه نمی‌دانی دنباله‌روی مکن...)

«وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ.» (بقره (۲) / ۱۲۰)

(... اگر بعد از آنکه تو را علم آمد، از خواهش‌های نفسانی آنها پیروی نمایی، از سوی خدا، ولی و نصیری تو را نخواهد بود.)
و نوح علیه‌السلام از اینکه چیزی را از خدا بخواهد که نمی‌داند، منع می‌شود:
«إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (هود (۱۱) / ۴۶)
(او عملی ناصالح است. پس از من چیزی نخواه که به آن علم نداری.)
و درجات عالیه و سربلندی مردم را به جهت ایمان و علم آنها می‌داند و می‌فرماید:
«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»
(مجادله (۵۸) / ۱۱)

قرآن کریم همچنین مردم را از بیان آنچه نمی‌دانند باز می‌دارد:
«فَلَمْ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» (آل عمران (۳) / ۶۶)
و نیز می‌گوید اگر از هواها و خیالات و اوهام خود پیروی کنند، گمراه شده و دیگران را نیز گمراه می‌کنند- مثل اکثر پیشوایان دینی ادیان مختلف دنیا که غالباً فاسد و حاکم بر دین و دنیای مردم بوده‌اند:
«وَإِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ.» (انعام (۶) / ۱۱۹)
و ستم‌کارترین مردم کسی است که به دروغ و از سر جهل و یا از طریق نادان نگاه داشتن مردم، آنها را گمراه کند:
«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»
(انعام (۶) / ۱۴۴)

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.»
(نجم (۵۳) / ۲۹)^۱

۱. اتفاقاً تمام یا غالب این آیات در رابطه با نبوت و دین‌داری است.

و اکنون چند آیه از آیات بسیاری که حیات سعادت‌مندان‌ی دنیوی و نتیجتاً
رستگاری اخروی را مبتنی بر عقل و تفکر و اندیشه دانسته و اصولاً هدایت و کتاب را
برای مردمی مفید می‌شمارد که اهل تعقل و تفکر و تدبر و شعورند:
«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (رعد (۱۳) / ۴ یا روم (۳۰) / ۲۴ یا
نحل (۱۶) / ۱۲)

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (روم (۳۰) / ۲۸)
و در صورتی که مردم عقل خود را به کار نگیرند، شیطان نفس یا شیاطین خارج
آنها را گمراه خواهند کرد:
«وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» (یس (۳۶) / ۶۲)
و در آیات بسیار، از مردم می‌پرسد که چرا عقل خود را به کار نمی‌بندند:
«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (قصص (۲۸) / ۶۰)
و شهر لوط را که نابود می‌سازد، آن را آیه و نشانه‌ای برای مردمی قرار می‌دهد
که عقل خود را به کار می‌بندند و از آن عبرت می‌گیرند:
«وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (عنکبوت (۲۹) / ۳۵)
پس این آیه و آیات دیگر که همه دعوت به تعقل می‌نمایند، برای بهبود زندگی
دنیایی بشر است که البته پاداش اخروی هم دارد^۱. تعقل در اوامر و نواهی و احکام و
منافع و مضاری که متوجه بشر است و بالاخره در عمل صالح و طالح و انتخاب
صحیح براساس عقل. و اما آیاتی که انسان را دعوت به تفکر می‌نمایند نیز در تعقیب
همین هدف است:

«أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (سباء (۳۴) / ۴۶)

«كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره (۲) / ۲۱۹ یا ۲۶۶)

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام (۶) / ۵۰)

۱. تمام یا غالب این آیات نیز برای پذیرش ایمان و دعوت پیامبر است که استمداد و امر به استفاده از تعقل
و تفکر شده است.

و از دیگر اصول فرهنگ اسلامی «تدبیر» است:
«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (نساء/ ۴) / ۸۲ یا محمد (۴۷) / (۲۴)

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.»
(ص (۳۸) / ۲۹)

فرهنگ اخلاق و روابط فردی و اجتماعی اسلام، فرهنگ عمل صالح است و به تنهایی، اعتقاد کارساز نیست^۱ و جامعه‌ی بشری با عمل صالح و پرهیزگاری به تعالی و ترقی و کمال دست می‌یابد و پاداش اخروی و جزای حسن به عمل صالح تعلق می‌گیرد، نه به اعتقاد توحیدی صرف. و تقوی در عمل ظاهر می‌گردد، نه در سخن. آیات مربوط به عمل و آیاتی که کلمه مشتق از عمل دارند، ۳۶۶ آیه‌اند در قرآن که برخی را در اینجا می‌آوریم:

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»
(بقره (۲) / ۶۲)

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.»
(فَصَّلَتْ (۴۱) / ۴۶)

هر کس عمل صالح کند، به نفع خود کرده، و هر کس عمل‌اش را بد کند، پس به ضرر خویش کرده، و پرودگار بر بنده ستمگر نیست. آیات فوق و کلیه آیاتی که در قرآن کریم سخن از عمل می‌گویند، در اثبات این مطلب است که بشر در آخرت، کیفر و پاداش اعمال بد و خوب خود را می‌بیند، و در این دنیا مأمور به عمل کردن می‌باشد که چارچوب اعمالش همان اوامر و نواهی است که در قرآن آمده و زمینه‌ساز توحید و معاد است. بنابراین انسان فقط در برابر اعمال خود مسئول است و باید در پیشگاه عدل الهی پاسخگو باشد^۲:

۱. مطلبی است بدیهی؛ خلاف آن در مقاله گفته نشده، حتی یکی از کتاب‌های گذشته من «کار در اسلام و در ایران» به همین منظور تألیف شده، و همین مسئله موضوع درس «بازگشت به قرآن» در دو سال گذشته بوده است.

۲. کاملاً صحیح است و بدیهی، ولی این دلیل نیست که بعثت انبیاء برای خاطر اداره‌ی دنیای انسان‌ها باشد و آخرت و پرستش خدا فرع بر برنامه دنیا بوده است.

«فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.» (اعراف (۷) / ۶)

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»

(اسراء (۱۷) / ۳۶)

انسان در قبال تمام بشر و همه‌ی دستورهای الهی، از لحاظ افعال ظاهری و خصال باطنی، مسئول است.

«وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.» (صافات (۳۷) / ۲۴)

و اما فرهنگ اقتصادی اسلام، عبارت از تشویق و تحریض مردم به انفاق به صورت یک واجب دینی است که تحت عناوین صدقات، اعم از زکات و خمس و نذر و قرض و غیر آن انجام می‌گیرد، و نیز منع مردم از رباخواری و رشوه و ارتشا و کم‌فروشی و غش و غل در معامله و عمل ناصالح و نادرست و عدم ریا در انفاق و مانند آنها. موضوع انفاق و صدقات به حدی مهم است که به ندرت آیه‌ای در قرآن آمده که «زکوة» را در پی «صلاة» نیاورده باشد.^۱ و به‌طور کلی رشد و تعالی فکری و معنوی و علمی جامعه را در سایه انفاق می‌داند و وقتی که جامعه‌ای منفق و اهل جود و سخا شد، دیگر گرد رباخواری و رشوه و غش در معامله نمی‌رود.

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ.» (توبه (۹) / ۱۰۵)

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»

(مائده (۵) / ۶۹)

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ.» (نساء (۴) / ۱۷۳)

می‌بینیم همه‌ی این آیات دلالت، و مفهوم‌شان چگونگی عمل انسان در دنیا است، که علت است و معلولش آخرت^۲. حال فرض را بر این می‌گذاریم که انبیاء فقط هدف‌شان متوجه ساختن انسان به توحید و معاد بوده^۳ و مسئولیت دیگری نداشته‌اند.

۱. پس معلوم می‌شود که از یک سنخاند و برای برنامه و منظور مشترک، یعنی حرکت به سوی خدا، با شروع از دنیا.

۲. و منظورش آخرت.

۳. با حرکت به سوی آخرت و خدا، تأمین و توجه به دنیا هم آن‌طور که ضرورت دارد، خودبه‌خود فراهم می‌شود؛ دنیای خوب وابسته به آخرت و خداست.

بر پایه‌ی این فرض اگر مسلمانان خود به ایجاد تشکیلات و سرانجام تأسیس حکومت اقدام ننمایند، چه کسی چنین مسئولیتی را دارد؟

پس بر اقتصاد یک جامعه اسلامی حتماً باید کلیاتی حاکم باشد که قرآن کریم به صورت اوامر و نواهی الهی ارائه داده است؛ یعنی همان فرهنگ اقتصادی اسلام. دیگر ضرورتی ندارد که همه‌ی جزئیات اقتصاد و تجارت که در هر عصری متفاوت و متغیر است، ذکر گردد. آنچه که امر الهی است، انفاق است و عمل محکم و صالح، و نواهی او نظام اقتصادی ربوی و رشوه و ارتشا و عمل غیرمحکم و ناصالح و غش و غل و غیر آن^۱.

بنابراین به طور قطع، نظر پروردگار عالم، اصلاح وضع دنیوی بشر بوده و برای تحریض انسان به اصلاح وضع خود، کلیات جامعی را از طریق پیامبر در اختیار او نهاده و کیفر و اجر اخروی برایش منظور کرده است^۲:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْثِقُونَ الزَّكَاةَ
وَ الَّذِينَ هُمْ بآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ.»

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي
التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ
الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ
الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۵۶ و ۱۵۷)

تمام این آیه ناظر به اعمال انسان است. پیامبر مبعوث شده تا امر به معروف کند و نهی از منکر. طیبات و پاکیزه‌ها را معین سازد و حرام‌ها و پلیدی‌ها را بر شمارد، و بار سنگین جهل و نادانی و گمراهی و آنچه که وضع زندگی دنیایی بشر را مختل می‌سازد از شانهای مردم بر دارد و آنها را از غل‌های اسارت و بردگی و بندگی قدرتمندان و زورگویان و ستمگران رهایی بخشد^۳:

۱. فکر می‌کنم حضرت آیت‌الله غروی آن مقاله را با حوصله و دقت ملاحظه فرموده‌اند، پاسخ تمام این سؤالات و توضیحات در آنجا به استناد آیات قرآن داده شده.

۲. یعنی همان حرفی که اصلاح طلبان انسان‌دوست و غیر خداپرست، ولی خوشبین نسبت به ادیان و انبیاء می‌گویند.

۳. این استدلال‌ها در احتجاج با یهودیان و اهل کتاب است. به‌عنوان دلیل و نمونه بر حق بودن حضرت خاتم‌النبیین گفته شده است که دین او چه آثار مفید داشته و خواهد داشت.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

و آیات دیگری که امر به معروف و نهی از منکر را از اعظم و ظایف مؤمنان و جامعه‌ی مسلمانان می‌داند.

پس اینها همه برای اصلاح نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌ها و نارسایی‌ها و خرابی‌های ناشی از گمراهی و جهل بشر است که نتیجه سوء آن نخست در زندگی این دنیا عاید او می‌شود.

به همین جهت است که خداوند نعمت‌هایی را که در دنیا در اختیار بشر قرار داده، برمی‌شمارد و از او می‌خواهد همه را در طریق بهبود و اصلاح وضع خود و بنی‌نوع‌اش به کار گیرد.

بالاترین نعمت الهی^۱، نعمت هدایت است که از طریق اعطای عقل و انزال کتاب در اختیار بشر قرار گرفته:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ»
(بقره (۲) / ۲۳۱)

و همین نعم است که موجب تألیف قلوب و وحدت و یگانگی جامعه‌ی مؤمنان می‌گردد و دشمنی‌ها و کینه‌ها را زایل می‌سازد:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران (۳) / ۱۰۳)

و اما نعمت‌هایی را که خداوند برای معاش آفریده، کلیات چگونگی مصرف‌اش را هم تعیین فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (بقره (۲) / ۱۶۸)

«فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ» (انفال (۸) / ۶۹)^۲

۱. ولی هدایت در مکتب و منطق قرآن که به صراط مستقیم می‌کشاند، برای حرکت به سوی خدا و تقرب به اوست.

۲. پاره‌ای از این قبیل آیات در استفاده از نعمت‌ها برای یادآوری منعم و رحمان بودن خداوند است، که او را بهتر بشناسیم. و حمد و تسبیح‌اش را بجا آوریم. بعضی هم در نهی از پذیرش وسوسه و ستم‌گری‌های مقدس‌مآب‌ها و قشری‌هاست، و جلوگیری از اینکه مسلمانی و خداپرستی سبب ریاضت و ترک دنیا شود.

حال در آیات زیر تأمل کنیم ببینیم آنچه را خداوند عالم نهی و تحریم فرموده، فقط برای رضای خود و توجه دادن انسان به توحید و معاد بوده است؟ یا اینکه همه‌ی این منهیات، آثار سوء در زندگی و ارتباطات اجتماعی انسان در این دنیا داشته و کلیات تربیت و اخلاق را بیان می‌کند؟ و آیا نهی آن به جهت ایجاد آسایش و سعادت دنیوی برای انسان نبوده که پاداش آن جنات عدن و رضای خدا و رستگاری در معاد باشد؟

و اما آیات :

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۸)

این حکم برای جلوگیری از پدید آمدن یک حکومت استبدادی آمده است و مردم را از رشوه دادن به حکام جور و ظلم باز می‌دارد.^۱ چنین حکومتی چه نام دین بر خود بنهد یا ضد دین باشد، در برابر این حکم یکسان است. در اینجا است که مردم باید عقل و شعور خود را به کار ببندند و گرنه:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف (۷) / ۱۷۹)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ رَحِيمٌ.» (نساء (۴) / ۲۹)

در صورتی که اگر تراضی در معاملات و ارتباطات اجتماعی و بین ملت و دولت نباشد، نتیجه‌اش نزاع و قتال و ویرانی است:

«وَلَا تُؤْثِرُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء (۴) / ۵)

(اموال خود را به دست سفیهان نسپارید که خداوند آن را قوام زندگی شما قرار داده.)

۱. در مورد جلوگیری از پدید آمدن حکومت استبدادی، صرف کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همین را می‌رساند و حکم می‌کند هر مسلمانی باید تابع حکومت و نظاماتی باشد (و حکومتی را بخواهد و بسازد) که نه استبدادی باشد و نه غاصب.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۳۰)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا را در چندین برابر نخورید و از
معصیت خدا پرهیزید. باشد که رستگار شوید.)

و رستگاری که نتیجه تقوا است، هم برای دنیا منظور است و هم برای آخرت^۱.
علاوه بر اینها، نفع و بهره‌ی مادی و معنوی مردم قبل از آخرت، در این جهان
مورد عنایت و توجه خداوند و پیامبران او بوده است. اما برای بهره‌وری صحیح و
همگانی، بی‌آنکه حقی از فردی، در جایی از کره زمین ضایع و تباه شود و همه در
نهایت آزادی و صلح و صفا و سلم و محبت و با جدّ و جهد کامل زندگی کنند،
پیامبران را مبعوث و با آنها کتاب نازل کرد و اجر و کيفر اخروی و جهنم و بهشت
را وعده فرمود. مثلاً در باره اعمال حج، اول منافع مردم را ذکر می‌کند و سپس یاد
خدا را:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» (حج (۲۲) / ۲۸)

قطعاً غرض شارع از وضع اعمال حج هم اصلاح وضع دنیای بشر بوده است.
وقتی می‌گوید:

«لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَ أَنْ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.»

آری! دعوت تو را پذیرا شده و به خانه تو آمده‌ام. بنده‌ی تو هستم و فقط تو را
اطاعت و پرستش می‌کنم. همه‌ی نعمت‌های دنیوی و عالم، مُلْکِ متعلق به تو است.
من دعوت تو و همه‌ی آنچه را از من خواسته‌ای اجابت کرده‌ام. حمد مختص تو
است؛ نعمت مختص تو است؛ مُلْکِ و قدرت و سلطنت مختص تو است؛ و تو را
هیچ شریکی نیست^۲.

چرا پیوسته انسان مؤمن و یکتاپرست باید متذکر شود و به یاد داشته و تکرار کند
که حمد و مدح و پرستش در شأن آفریدگار جهان و مختص او است؟ برای اینکه

۱. معلوم نیست که در قرآن منظور از رستگاری هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت. مگر اینکه بگوییم به
تبع آخرت، دنیا هم خود به خود تأمین می‌گردد.

۲. اتفاقاً آیات و احکام حج از مواردی است که در مقاله آمده، و گفته شده که کاملاً در جهت معرفت و
عبادت و حرکت به سوی خداست؛ و چون کار خدایی است و نباید آلوده و منحرف به شرک شود، قرآن
اصرار ورزیده که توضیح و تفصیل و ریزه‌کاری‌های مناسک را بیان نماید.

مداح و ستایشگر و پرستنده‌ی مخلوقات دیگر، خصوصاً انسان‌های صاحب قدرت و ثروت یا زر و زور و تزویر نگردد.

پس کسی که به هر نام و تحت هر عنوانی مداح قدرتمندان و ستمگران و حتی بزرگواران شود، دیگر یکتاپرست نبوده و مشرک است. وقتی انسان نعمت را مخصوص خدا می‌داند، یعنی قبول می‌کند که باید آن را از راهی به دست آورد که خداوند تعیین فرموده و موجب رضای او می‌گردد؛ نه از طریق تملق و چاپلوسی و رشوه و ریا و به طور کلی از راه نادرست و ناحق و خیانت. و وقتی می‌گوید ملک و قدرت و سلطنت مختص تو است، یعنی همه‌ی قدرتمندان و رؤسا باید در زیر سلطه و فرمان و امر و نهی تو باشند، نه آنکه هر آنچه آنها بگویند، باید مورد پیروی و اطاعت قرار گیرد. پس ما که پرستنده‌ی تو هستیم، حق نداریم و نباید بنده‌ی دیگری جز تو باشیم و باید آزاد باشیم.

پس از اینکه یکتاپرستی و آزادگی خود را در خانه خدا و در برابر او اعلام نمود و وجود خود را از هر پلیدی و شرک پاک ساخت، باید به آثار دنیوی حج پردازد و به مشورت با مسلمانان بلاد دیگر بنشیند تا از مشکلات و کمبودها و نیازها و نیز پیشرفت‌ها و ترقیات یکدیگر آگاه شوند و به رفع نواقص خود اقدام و از امکانات هم بهره گیرند؛ و با توسعه‌ی ارتباطات خود نارسایی‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و دیگر کمبودهایشان را مرتفع سازند.^۱

در طول چهارده قرن، این همه علمای بلاد اسلامی که برای فریضه‌ی حج به مکه رفته‌اند، و همه دارای یک دین و یک کتاب و یک پیامبر بوده و هستند، و همه برای عبادت و «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» و «خَالِصاً لِرُوحِهِ اللَّهِ» رفته و می‌روند، آیا یک بار در این مدت طولانی گرد هم نشسته‌اند که اختلافات اعتقادی خود را مطرح سازند و در رفع آن بکوشند؟! خودخواهی و عجب و ریا و تکبر علماء مسلمان اجازه‌ی چنین کاری را نداده و حال آنکه آیه: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» در زمینه‌ی رفع اختلافات نازل شده و قبل از هر چیز، آثار دنیوی چنین اتحادی محط نظر شارع بوده است.

۱. البته پرداختن و بهره‌مند شدن از آثار دنیوی حج، و به مشورت نشستن با سایر مسلمانان برای اصلاح امور عمومی، مرضی خدا و خیر مسلمانان است؛ اما اولاً: در سراسر آیات مربوط به حج و ابراهیم در سوره‌های مختلف، آنچه در مرحله‌ی اول و منظور اصلی مستفاد می‌شود، معرفت و تسبیح و تکبیر و تقرب به خداست، و بنده‌ی خالص او شدن. ثانیاً: اگر منافع دنیایی از آن حاصل شود - که می‌شود - فرآورده‌ی فرعی محسوب می‌شود و مربوط به اقدام مناسب خودمان می‌شود.

و آیات بسیاری که فساد در زمین را نهی می کند و عذاب و خسران را از آن مفسدین می داند، و چنین می نماید که یکی از غایات و اهداف اساسی پیامبران، اصلاح کره خاکی، یعنی اصلاح اخلاق، اقتصاد و مخصوصاً اوضاع سیاسی بشر است؛ چون عمده‌ی فسادها برخاسته از روش حکومتی حکام می باشد.^۱

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»

(اعراف (۷) / ۵۶)

(در زمین، بعد از اصلاح آن، فساد نکنید و خدا را از ترس عذاب و امید به پاداش بخوانید.)

«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ.» (بقره (۲) / ۲۷)

و پس از نفی کامل فساد، عمران و آبادانی زمین را از بشر خواسته است:

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعْرِفُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ»

(هود (۱۱) / ۶۱)

بنابراین استغفار به درگاه خدا و توبه از گناه و بازگشت به سوی او مرادف است^۲ با آبادانی و عمران زمین که بدون نفی کامل فساد و برقراری عدالت و اقامه‌ی قسط و ایجاد صلح و از بین بردن استبداد و آوردن آزادی، امکان پذیر نخواهد بود. به همین جهت است که خداوند توبه‌ی آخر عمر را که معمولاً بدون جبران می ماند، نمی پذیرد:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ

قَرِيبٍ» (نساء (۴) / ۱۷)

(توبه مخصوص کسانی است که کار بدی را از روی نادانی انجام می دهند، سپس به زودی از کار زشت خود دست برداشته و به سوی خدا باز می گردند.)

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ

۱. بدیهی است که فساد در زمین، مطرود در گناه خدا و نهی شده در ادیان است.

۲. خدا در این آیه، آبادی زمین را از ما نخواسته، بلکه گفته است خودش در زمین به شما زندگی داده، و در عوض از ما طلب استغفار و توبه نموده است؛ یعنی ما را به سوی حمدش دعوت یا امر نموده است.

قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُؤْتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا (نساء ۴ / ۱۸)
 (و کسانی که به بدکاری خود ادامه می دهند تا مرگ آنها فرا رسد،
 آن گاه بگویند الان توبه می کنیم، توبه آنها و نیز توبه کسانی که
 در حال کفر می میرند، پذیرفته نیست.)
 می بینیم که در همه جای قرآن، و در هر موضوعی، سخن از عمل است^۱ در صحنه
 و عرصه‌ی دنیا و قبول مسئولیت و ایفای نقش خلیفه‌اللهی در سایه‌ی توحید و با امید
 و رجا به لقای پروردگار، که در تخلّق به اخلاق خدا و اتصاف به اسماء و صفات او
 مندرج است؛ بالاخره این انسان است که به اختیار پذیرفته است تا بار امانت الهی را
 به دوش کشد و از فرمان او اطاعت نماید:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ
 يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا، وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (احزاب ۳۳ / ۷۲)

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»
 (یونس ۱۰ / ۱۴)

(ما شما را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه
 عمل می کنید^۲.)

خداوند به پیامبران مکنّت و علم و قدرت داده است تا در روی زمین اقدام به عمل
 صالح و برپایی عدل و اجرای احکام الهی نمایند^۳ و مردم را نیز به راه خدا دعوت
 کنند؛ و خداوند به همه نیکوکاران چنین مکنّت و قدرت و علمی را داده است:

۱. طبیعی و بدیهی است که سخن از عمل است و میدان انجام عمل هم دنیاست؛ همان طور تدارک آخرت
 و تقرب به خدا هم در جایی غیر از دنیا صورت نمی گیرد.
 ۲. یعنی به حال خودتان گذاشتیم که به دست خودتان سرنوشتتان را بسازید.
 ۳. متن آیات مربوطه چنین است:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (مؤمنون ۲۳ / ۵۱)
 «وَجَعَلْنَاهُمْ آيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
 وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.» (انبیاء ۲۱ / ۷۳)

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» (انبیاء ۲۱ / ۹۰)
 یعنی در هر حال اصل و اساس و هدف، عبادت و حرکت به سوی خداست، منتها از طریق صلّاة و عمل
 صالح و خدمت به خلق.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.» (حجج (۲۲) / ۴۱)

مکنت دادن الهی هدایت اوست و همین که ابلاغ شد، هر کس بشنود، مسئول است نماز را برپا دارد و مال خود را پاک سازد و امر به معروف و نهی از منکر نماید، و به عاقبت امر ببانداشد که به دست خدا و از آن خداست. و در آیه‌ای دیگر که قبل از آیه فوق واقع است، دفع فساد و شر مفسدین جوامع بشری، از مسلمان و مسیحی و غیره را به عهده‌ی انسان‌های صالح و پایدار همان جامعه گذارده و مسئولیت اصلاح را به ایشان سپرده است که مسلماً بیشترین فساد و ظلم و تباهی به دست حکومت‌ها انجام می‌گیرد، چه دینی باشند یا غیر دینی؛^۱ پس باید این نکته را متوجه بود که نام حکومت دینی هیچ‌گونه تقدسی برایش به وجود نمی‌آورد و عمل اوست که نشانه تدین یا بی‌دینی آن است.

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَ
صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ
يَنْصُرُهُ» (حجج (۲۲) / ۴۰)

آیا واقعاً از قرآن چنین استنباط می‌شود که خداوند بشر را آفریده تا در دنیا محروم باشد و با انواع مصیبت‌ها و ستم‌ها و فقر و بیچارگی بسازد و بی‌عدالتی‌ها را تحمل کند تا در آخرت اجر و ثواب داشته باشد؟^۲ چنین خواسته‌ای از فیاض مطلق، محال است. فیض الهی همانند نور خورشید است که به هنگام تابش، همه چیز و همه جا را فرا می‌گیرد. فیض الهی عام است و اگر کسی را شامل نشد، خود آن شخص لیاقت و استعداد نداشته، یعنی به جهت عمل‌اش، خود را از آن فیض محروم ساخته است. به سخن دیگر، فیاضیت از صفات ذات است؛ بنابراین ضد صفت خداست که در دنیا مانع فیض و در آخرت فیاض باشد.^۳ پس انبیاء آمده‌اند تا راه قابلیت فیض را به بشر بیاموزند، تا نه از نعمت‌های دنیوی محروم شوند و نه از ثواب و اجر اخروی. و

۱. مگر در آن مقاله گفته شده است که دفع فساد در زمین نکنید و کاری به کار دولت‌های فاسد و ظالم و شرک مسلک نداشته باشید؟
۲. کی این حرف را زده است؟
۳. الله اکبر! کجا در آن مقاله یا سخنرانی گفته شده است که خدا و دین از مؤمنین خواسته‌اند که در دنیا محروم باشند، و با مصیبت‌ها و بی‌عدالتی‌ها بسازند، تا در آخرت اجر و ثواب ببرند؟! کجا گفته شده است که خدا در دنیا می‌خواهد به کسی فیض نرسد؟!

چون نظام عالم همان طور که اشاره کردیم، نظام اسباب و مسببات است، اسم تنها در سرنوشت یا ایجاد تحول در وضع مادی و معنوی بشر مداخلیت ندارد؛ حال کسی نامش مسلمان باشد یا مسیحی یا چیز دیگر، فرقی نمی کند. اگر تابع نظامات دنیوی که خداوند قرار داده، بشود، آثارش را خواهد دید:

«وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر (۳۵)/۴۳)

پس اثر زاینده مؤثر است؛ یعنی عمل انسان، و کسب اجر اخروی منوط به نیت انسان و جلب رضای خدا در چارچوب یکتاپرستی و عمل به احکام اوست.^۱

پس در آن آیه که می فرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (اعلی (۸۷)/۶) مقصود، تعدی و تجاوز و غصب مال و حقوق مردم و پایمال کردن آزادی و اندیشه‌ی آنها، اسراف و تبذیر، دروغ، ریا، نفاق، تهمت، غیبت و مانند آنهاست، به منظور کسب دنیا. البته آنان که چنین کنند، از فیض آخرت محروم‌اند، از دنیا هم برای مدتی کوتاه بهره می گیرند، ولی همچون شهدی آمیخته با سم مهلک.

بنابراین دنیا را باید خواست و اصلاح کرد و عدل را برقرار نمود^۲، با شرایط و حدود و احکامی که باری تعالی توسط پیامبرانش معین و مقرر فرموده؛ یعنی جامعه بر عدل استوار باشد، تعدی و تجاوز نباشد؛ آزادی و دموکراسی باشد؛ مردم در انتخاب عقیده و اظهار آن آزاد و مختار باشند؛ و به طور خلاصه، حقوق فرد و جامعه، از جمیع جهات رعایت گردد:

«فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره (۲)/۱۹۲)

«وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره (۲)/۱۹۰، مائده (۵)/۸۷)

و حکم به ناحق و باطل نباشد، زیرا کسانی که بر باطل و ناحق حکم یا حکومت کنند، هم کافرنند و هم ظالم و هم فاسق:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده (۵)/۴۴)

۱. بدیهی است.

۲. مگر در آن مقاله خلاف این گفته شد؟ اگر خواستن و اصلاح کردن دنیا در جهت نفع اجتماع و خدمت به خلق باشد، عین دین و ثواب است و نتیجه‌اش سعادت عقبی و رضای خدا خواهد بود. اما اگر من برای خودم و به خرج دیگران این کار را بکنم، ضد دین و باعث عذاب است.

«وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده (۵) / ۴۵)

«وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ» (مائده (۵) / ۴۷)

شکی نیست که مفهوم و مفاد این حکم در آیات بالا، به وجود آوردن تشکیلاتی است که عامل به احکام خدا باشد و آن را در بین مردم جاری و ساری سازد، و اگر چنین نکند، کافر و ظالم و فاسق است^۱. و باز در آیه دیگر از زبان پیامبر می گوید که خداوند به من امر فرموده که در میان شما عدل را برقرار سازم و برای این کار خداوند به پیامبر امر می کند که در موضوع دعوت استقامت و پایداری نماید و از خواهش های دیگران پیروی نکند:

«فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» (شوری (۴۲) / ۱۵)

و آیات زیر نیز ناظر بر رفتار حاکم با مردم است که باید بر اساس عدل باشد:

«وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء (۴) / ۵۸)

«وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»
(شوری (۴۲) / ۴۲)^۲

با توجه به مجموعه آیاتی که تا کنون مورد استشهاد قرار گرفته به خوبی روشن می شود که خداوند در قرآن کریم عنایت به اداره ی امور مردم و تشکیل حکومت عدل داشته^۳، به همین جهت به مؤمنین دستور می دهد و آنها را موظف و مسئول برقراری عدل و قسط می کند^۴ و امر به معروف و نهی از منکر را بر آحاد مؤمنین،

۱. آیات مورد اشاره، این منظور و معنی را- که البته خلاف نیست- نمی رساند. این آیات از جهت منفی وارد شده، می فرماید تعدی نکنید و خلاف «ما أَنْزَلَ اللَّهُ»، حکم و قضاوت نکنید.

۲. این آیه ناظر بر رفتار حاکم با مردم است، ولی آیه قبلی (شوری (۴۲) / ۱۵) ناظر بر شخص رسول اکرم می باشد.

۳. به وسیله ی خود مردم.

۴. موظف بودن به عدالت با مردم و رفتار به قسط داشتن، غیر از ایجاد و اقامه ی حکومت به قسط است. که موظف به اقامه ی صلاة بودن، غیر از ساختن مسجد و وادار کردن مردم به اقامه ی نماز جماعت است.

برای حفظ آزادی و عدالت اجتماعی، فرض می‌نماید. پس همه‌ی این دستورها ناظر به امور دنیاست و هدف، ایجاد جامعه‌ای خاص و یکتاپرست می‌باشد که هر کاری را یا برای رضای خدا فقط، یا به جهت ترس از عذاب آخرت، یا برای رسیدن پاداش و ثواب اخروی انجام می‌دهد. به همین جهت است که می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ

دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ» (انعام (۶) / ۱۶۵)

خداوند عالم چنین ترسیم می‌کند که بدون ذکر او و یاد او و توجه به او و پرستش او، به صورت توحید نه شرک، اعمال بشر در راه ایجاد عدالت در روی زمین و احقاق حق و مبارزه با ظلم و کسب آزادی به طور مطلق و عام، بی‌نتیجه و ناکام خواهد ماند، یا ارزشی صوری و ظاهری دارد، نه واقعی و حقیقی؛ و آثارش ناپایدار و زودگذر است، نه ماندگار و ثابت.

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.» (زمر (۳۹) / ۶۵)

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه (۲۰) / ۱۲۴)

و مسلماً ذکر خدا، اورادی نیست که بر زبان جاری گردد؛ بلکه همان اوراد هم مقدمه‌ی عمل است در صحنه‌ی اجتماع. پس ذکر، عمل به احکام الهی است که در رأس آنها کوشش برای اقامه‌ی قسط و عدل می‌باشد و معنای به یاد خدا بودن، همان است که انسان در اعمالش به یاد خدا و عامل به عمل صالح باشد و از ارتکاب معاصی خودداری کند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل (۱۶) / ۹۰)

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ» (مائده (۵) / ۸)

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

بنابراین، هدف اصلی و اساسی بعثت انبیاء و انزال کتب و میزان شناخت حق از باطل، آن بوده که مردم برای ایجاد قسط و عدل در جامعه قیام کنند.

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسُّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.» (هود (۱۱) / ۱۱۳)

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلِحُونَ.»
(شعراء (۲۶) / ۱۵۱)

اینها همه امر است به مخالفت با ظالم و قیام در برابر ظلم او^۱. پس اگر مسلمانان در اجرای احکام خدا، به صورت ید واحده بسیج شوند، مسلماً موفق خواهند بود. حال می پرسیم پس از این موفقیت و چیره شدن بر حکومت ظالم، شرعاً چه وظیفه‌ای دارند؟ آیا رضای خدا در این نیست که آزادی و علم و عقل و حکمت را برای مردمی که از بند ظلم و جهل رسته‌اند، ترویج نمایند؟ پس نباید زمام امور را طوری رها کنند که دوباره حکومت به چنگک ستمگران افتد.

حال، مؤمنین و مسلمانانی که مأمورند تا برای ایجاد قسط و عدل قیام کنند، با کسانی مواجه‌اند که در روی زمین، برای فساد و تباهی حرث و نسل، اقتصاد و تولید و عفت و ناموس بشر شتاب گرفته و کمر بسته‌اند:

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ»
(بقره (۲) / ۲۰۵)

چنین کسی متولی امور مردم نباید باشد. مردم مسئول‌اند کار و امر خود را از دست او باز پس گیرند؛ هر که باشد و هر دینی که داشته باشد. قرآن برای نفس عدالت و عادل، ارزش دنیوی و ثواب اخروی قایل است، نه برای آنکه به نام دین، برای خود و عمل خود تقدس قایل می‌گردد. این مردم‌اند که باید حق را از باطل جدا کنند و فریب نیرنگ‌ها و تزویرها و بت‌سازی‌ها و طاغوت‌ها را نخورند که قرآن کریم نیز همه‌ی این موارد را تذکر و هشدار داده است^۲.

۱. تکیه بر ظالم نکردن، یا اطاعت اوامر مسرفین و مفسدین نکردن، و به طور کلی زیر بار ظلم و استبداد نرفتن، مطلبی است مسلم؛ ولی غیر از وظیفه‌ی شرعی، ایجاد و اقامه‌ی حکومت عدل و قسط است. البته برای حکومت اسلامی یک ملت مسلمان، قانون اساسی محسوب می‌شود.

۲. صحیح است.

علی علیه السلام در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه، از ناهمگونی و تفرقه و عدم تعاون و همکاری مردم با خود شکوه می کند و می گوید:

«با اتکای به شما مردم نمی توانم عدل را از تاریکی شب به روشنایی روز در آورم، یا کثری و اعوجاج حق را برطرف نمایم، زیرا بدن های شما حاضر و عقل هایتان غایب است.»

سپس روی به خدا کرده می گوید :

«خدایا! تو می دانی که من برای مال ناچیز دنیا یا کسب قدرت، طالب حکومت نبوده ام؛ بلکه بدان جهت حکومت را خواسته ام تا معالم دین تو را به جای خود باز گردانم و اصلاح را در شهرهایت جاری سازم، تا مظلومان بندگانمان امان یابند و حدود از کار افتاده تو اقامه گردد.»^۱

بعد از آن، از سابقه ایمان خود سخن گفته و آن را دلیل لیاقت و شایستگی خویش برای احراز قدرت و حکومت می داند و خطاب به مردم می گوید:

«شما خوب می دانید که هر کس بر ناموس و جان و مال و احکام و امامت مسلمین ولایت و حکومت دارد، نه باید بخیل باشد که در اموال مردم طمع می کند، نه باید جاهل باشد که آنها را به جهل خود گمراه می سازد، و نه باید ستمکار باشد که به سبب جفا و ظلم اش با آنها قطع رابطه نماید.»^۲

بنابراین، انسان جهت میل به سعادت دارین، بالضروره باید دست به عمل بزند و آیاتی که انسان را تشویق و ترغیب به عمل می کند، بسیار است. احکامی را هم که خداوند اجرایش را برای بشر واجب ساخته، چارچوب کلی برای تعیین خطوط اصلی و عمومی عمل در دنیا، مثل: احکام ازدواج، طلاق، زکات، خمس، قتال یا دفاع، چگونگی برخورد با مشرکان و کافران و غیر آن تعیین فرموده است. چون خداوند سعادت کلی بشر را خواسته، قطعاً نظام زندگی و سعادت دنیوی و اخروی او موقوف و منوط به اجرای این احکام است. پس به هیچ وجه نمی توان گفت عمل به این احکام،

۱. هر حاکمی باید این کار را بکند، و اگر نکند و هوای نفس پیش گیرد، از راه خدا گمراه خواهد شد.
۲. بدیهی است و حرف درستی است. چنین رفتار، هم باعث اصلاح امر دنیا و رفاه و برکت می شود، و هم مانع از گمراهی و محرومیت از رحمت و رضوان پروردگار.

نه آثار دنیوی دارد و نه می توان تحت این عنوان به آنها عمل نمود! بلکه برعکس^۱، هم آثار فردی و خانوادگی دارد و هم آثار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. پس هیچ کس حق ندارد خود را متولی انحصاری دین قلمداد کند و به هر قیمت، به بهانه‌ی ایجاد حکومت دینی در تصرف قدرت بکوشد. این همان چیزی است که قرآن در آیه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره ۲ / ۲۵۶) مردود دانسته، ولی راه برقراری آن حکومت مورد نظر را هم در دو آیه: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران ۳ / ۱۵۹) - «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شورا ۴۲ / ۳۸) تبیین کرده است. البته همه‌ی افراد جامعه دینی باید به طور تساوی و با حفظ همه‌ی حقوق در چنین مشورتی شرکت کنند.

از سوی دیگر، مؤمنین واقعی که به تمام احکام قرآن عمل می کنند و خود را در چارچوب آن قرار داده‌اند، هرگز به خود اجازه نمی دهند با توسل به زور و قدرت و سلب آزادی و حقوق مردم، حکومت را به بهانه‌ی اجرای احکام دین در دست گیرند. بر همین اساس است که خداوند جهان، بشر را پیوسته دعوت به تعقل، تدبیر، تفقه، تفکر و به کارگیری شعور کرده تا دچار فریب و خدعه‌ی نیرنگ‌بازانی چون معاویه و امثال او نشود. وقتی مردم، بی هیچ تعقلی، پیشوایان دینی را به جای خدا پرستیدند و هیچ زحمت کاوش و بررسی به خود ندادند، مشرک و بت پرست شده‌اند؛ مانند یهود و نصاری که در قرآن ذکر آنها چنین آمده:

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُءُوبًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه ۹ / ۳۱).

این گونه شرک هم با شعار جدایی دین از دنیا زایل نمی شود، چون نتیجه‌ی شعور مردم است.^۲ پیروان موسی علی رغم فداکاری‌هایی که نموده و همراه موسی رنج سفر و هجرت را تقبل کرده بودند، باز هم گوساله پرست شدند. چون صورت ظاهر را می دیدند و تفاوتی بین موسی و سامری قایل نبودند. یعنی مدعی پیشوایی دینی و شخص پیامبر را از هم تمیز نمی دادند. این حالت ناشی از خفت و سبکی عقل مردم است. به همین جهت است که قرآن متذکر می گردد که فرعون، برای اینکه قوم خود را به اطاعت کورکورانه و تسلیم محض وادارد، آنها را سبک عقل بار آورد:^۳

۱. آیا چنین چیزی در مقاله گفته شده است؟ یا صراحتاً خلاف آن توضیح داده شده است؟!

۲. مگر در مقاله گفته شده است که صرف شعار جدایی دین از دنیا برای رفع همه اشکالات و انحرافات کافی است؟!

۳. اینها که حرف‌های صحیح و بدیهی است و کسی منکرش نبود.

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ» (زخرف (۴۳) / ۵۴)

پس دین، همان‌طور که خود پیامبر هم فرموده، هدفش اصلاح کلی معاش مردم است که اگر صورت پذیرفت، اصلاح معاد را هم در پی خواهد داشت. علی‌السلام فرموده:

«لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ.»

(مردم چیزی از امر دین‌شان را در اصلاح امور دنیایشان ترک نمی‌کنند، مگر آنکه خدا باب‌زیانی بزرگ را بر آنها می‌گشاید^۱).
یعنی اگر در امور دنیا احکام دین را رعایت نکنند، روزبه‌روز بر مشکلات‌شان افزوده می‌گردد. من باب مثال اگر در اقتصاد، حرمت ربا را رعایت ننمایند، پیوسته مشکلات اقتصادی آنها افزون می‌شود^۲.

البته هیچ‌کس منکر این معنا نیست که توحید و توجه به معاد هم برای اصلاح عمل بشر در این دنیا می‌باشد؛ و بدان جهت اساس است که انسان احکام دین را از جانب خدای یکتا که صلاح و خیر و سعادت او را در دینا و آخرت می‌خواهد، بداند و بدان متعهد و پایبند گردد و جامعه در ظل توحید الهی به اتحاد نایل شود و به سعادت و رفاه و صلح و آزادی دست یابد.

اگر بشر از طریق دینداری و شناخت دین صحیح نتواند از عالم توحش و حیوانیت به جهان تمدن و انسانیت گام نهد، و به امید اجر آخروی، کوششی برای بهبود و اصلاح دنیای خود براساس احکام دین ننماید^۳، بود و نبود دین یکسان است و از سعادت آخروی هم محروم خواهد شد.

آیا معنای توحید و خداشناسی چیزی است جز توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید عبادات، که مرجع و بازگشت آنها به حقوق خلق و اصلاح اخلاق و رفتار فرد در جامعه و نشر عدالت می‌باشد؟

سیدمحمدجواد موسوی غروی

۱. گمان می‌کنم معنی فرمایش حضرت این باشد: مردم اگر به‌خاطر اصلاح دنیای خود، احکام و امور دینی، یعنی عبادت خدا و سعادت عقبی را فدا کردند، گرفتار زیان بیشتر خواهند شد؛ یعنی همان حرف ما.
۲. ولی قرآن در مورد ربا به‌گونه‌ی دیگری نظر می‌دهد، می‌گوید: «شیطان زده» و «گمراه گشته» از راه خدا خواهی شد.
۳. آخر کی و کجا چنین چیزی گفته شده است؟

دکتر عبدالکریم سروش

به نام خدا

استاد عبدالکریم سروش پس از مطالعه‌ی متن سخنرانی «آخرت و خدا» نظر خود را در تاریخ ۱۳۷۲/۷/۴ (در زمان حیات مهندس بازرگان) روی برگ دعوتنامه‌ی انجمن اسلامی مهندسين چنین مرقوم داشتند:

«دوستان عزیز، احتراماً جزوه‌ی ضمیمه را مطالعه کردم. لب رأی ارایه شده در این دفتر را موافق حق و صواب یافتم و از آن بهره بردم و نشر آن را برای پیشگیری و بل درمان انحراف خطرناکی که در فکر دینی پیش آمد، سودمند می‌دانم. خداوند توفیق مؤلف بزرگوار این دفتر را در باز نمودن راه عدل و حق، افزون تر گرداند.»

آقای دکتر سروش در مجلس ترحیم مرحوم مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد، سخنرانی مفصلی ایراد کردند که بخش عمده‌ای از آن ناظر به موضوع «آخرت و خدا» بود. از آنجایی که مجله کیان در شماره ۲۳ خود، متن تفصیل یافته‌ی سخنان ایشان را به چاپ رسانده است، ما بخش انتهایی مقاله مذکور را که مستقیماً به این موضوع مربوط می‌شود، به عنوان نظریه‌ی مبسوط آقای دکتر سروش در اینجا عیناً نقل می‌نماییم (ب.ف.ب).

* * *

... مرحوم بازرگان در دوران پس از انقلاب و با نزدیک‌تر شدن به پایان عمر، مسئله‌ی انتظار از دین برایش هر چه بیشتر مطرح شد. ایشان در بعثت پیامبر (ص) در بهمن ماه ۱۳۷۱، سخنرانی فوق‌العاده مهمی در انجمن اسلامی مهندسان کردند که در

نسخ محدودی تکثیر و منتشر شد و به دست پاره‌ای از دوستداران ایشان رسید. پاره‌ای از همفکران ایشان هم آن بحث را مورد نقد و بررسی قرار دادند. مرحوم بازرگان بررسی‌های دوستان را ملاحظه کردند و مجدداً آن سخنرانی را بازنویسی کردند که در بهمن سال ۱۳۷۲ نسخه‌ی نهایی آن منتشر شد. در اینجا ما شکاف خیلی عمیقی بین اندیشه‌ی جدید بازرگان و اندیشه‌های قبلی او می‌بینیم.^۱

بازرگان از ابتدای حرکت خویش، آنچه را در اندیشه دینی و در میان دینداران کم می‌دید، آداب فقهی نبود؛ بلکه می‌گفت که ما در این زمینه حتی افراط هم کرده‌ایم. این نکته را چندبار در نوشته‌های خود به کار برده است که در میان معارف دینی، فقه «رشد سرطانی» پیدا کرده است.^۲ و تمثیلی هم که دارد این است که اگر تصویر کسی را چنان رسم کنند که فی‌المثل بینی او خیلی بزرگ باشد، اما صورت و چشمهای او خیلی کوچک، کاریکاتور خنده‌آوری پدید خواهد آمد. وضع معارف دینی نیز چنین است که یک سوی آن این همه رشد کرده است، اما جوانب دیگر آن رشد نیافته باقی مانده است. آن جوانب رشد نیافته از نظر بازرگان، جوانب اخلاقی دین بود. جوانب فلسفی و کلامی هم برای او چندان مهم نبود، بلکه آنها را هم آگاهانه طرد می‌کرد و از ته دل معتقد بود که مشغول بودن مسلمان‌ها به آن مباحث، آنها را از ضروریات حیاتی هم دور کرده است.

۱. عنوان اولیه‌ی سخنرانی مهندس بازرگان «آخرت و خدا تنها هدف بعثت انبیا» بود که پس از انتقادات دوستانش، در متن نهایی، به «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» تغییر یافت. اما در سراسر متن نهایی، عنوان اولیه با تعابیر گوناگون تکرار شده است. به عنوان نمونه:
«منحصر شناختن برنامه بعثت انبیاء به آخرت و خدا» ص ۷۶
«تنها برنامه بعثت انبیاء، آخرت و خداست» ص ۸۵
«منحصر دانستن رسالت انبیاء به آخرت و خدا» ص ۸۶.

۲. در مقابل رکود و ضعفی که بر پیکر حیاتی و ستون اقتصادی و نظامی و سیاسی جوامع اسلامی مستولی شد، یک عضو رشد نمود و عمده مواد غذایی یا علاقه‌ها و فعالیت‌ها را به سمت خود کشاند... کار دنیا منحصر به دین شد و کار دین منحصر به فقه ... وقتی ... به جای توجه به عمق و معنی و مقصد تعلیمات دین به مظاهر خارجی و حرکات و شکل‌ها پرداخته می‌شود و عقیده و معرفت و فهم و تربیت و اخلاق و خدمت و فعالیت‌ها و جهاد که قسمت اعظم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، در بوت‌های اجمال افتاد و در عوض، روی تعداد بسیار محدود آیات که راجع به احکام فقهی است، همه‌ی مدارس و مکاتب و مناظر به پا شود و بحث‌ها و کتاب‌های تمام نشدنی راه بیفتد و بالاخره شخصیت افراد و اداره اجتماع تحت الشعاع قرار می‌گیرد... چنین سرطانی کار را به هلاکت می‌کشاند».
(نیک‌نیازی، صص ۱۲۴ و ۱۲۵)

مرحوم بازرگان در این مسئله رفته رفته به این معنا متمایل شد که اگر قصه‌ی دین، قصه‌ی فقه و مقررات اجتماعی باشد و ما دین را برای این مقررات بخواهیم، در این صورت چندان نیازی به دین نیست، چرا که مقررات اجتماعی را به نحوی از انحا و با توافق عقلاً می‌توان وضع کرد و بر وفق آنها عمل کرد، چنان که دیگران کرده‌اند و چندان زیان هم نکرده‌اند. این سخن، البته سخن مرحوم بازرگان نیست. هفت قرن قبل، ابن خلدون عیناً همین سخن را گفته بود. در نوشته‌های او آمده است که جوامع بسیاری هستند که پیامبر نداشته‌اند و ندارند، اما امور اجتماعی خود را به خوبی اداره می‌کنند^۱. و بلکه غزالی هم، پیشتر از او فقه را علمی دنیوی می‌دانست؛ یعنی بالذات غیرمتعلق به دین.

بنابراین وی به این جا رسید که پیامبران اولاً؛ بالذات برای اداره‌ی امور اجتماع نیامده‌اند^۲. این انتظار، مهم‌ترین انتظاری نیست که ما از انبیاء داریم. حاجت اصلی ما به دین در جای دیگر است؛ چرا که سرّ حاجت به انبیاء چیز دیگری است. این مطلب قبلاً به صورت جوانه‌هایی در فکر او روییده بود، اما خصوصاً وقتی که رقابت رقیبان دیگر هم مطرح شد، برجسته‌تر گردید و به گل نشست و در مراحل انتهایی عمر او به وضوح جلوه کرد. او صریحاً گفت که دین برای آباد کردن دنیا

۱. عبدالرحمن ابن خلدون، «مقدمه ابن خلدون».

۲. مهندس بازرگان در «بعثت و ایدئولوژی» و اکثر سخنرانی‌های روز مبعث، آیه بعثت را این‌طور می‌فهمید و می‌فهماند که دین و رسالت پیامبر برای حکومت و سیاست است. برای نمونه در «بعثت و ایدئولوژی» می‌نویسد:

«قسمت اعظم آنچه اساس و مشترکات ایدئولوژی‌هاست، به‌نحوی در آیه منعکس می‌باشد»
«بعثت و ایدئولوژی»، ص ۶۹؛

«در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست (به معنای اداره امت) پایه‌ی هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند»

(پیشین، ص ۷۵)

اما برای اولین بار در سال ۱۳۶۴ در روز بعثت، زیر عنوان «ناگفته‌های بعثت» می‌گوید:
«حکومت یا مدیریت جامعه در چهارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر (که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت) منظور نگردیده است و به‌نظر نمی‌آید که جزو برنامه رسالت و مأموریت فرستادگان خدا بوده باشد.»
«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، ص ۸.

نیامده است.^۱ از دین چنین انتظاری نباید داشت و اگر آبادی نصیب دنیا می‌شود، جزو محصولات فرعی دین است. دنیا را عقلاً اداره کرده‌اند و خواهند کرد و هر مقولاتی چون علم و آبادی و مبارزه و نظم و ... بدیهیاتی است که عاقلان بدان می‌توانند برسند. لذا آنها جزو تعلیمات اصلی ادیان نیست. در اصل، رسولان الهی آمده‌اند که به ما بیاموزند که اولاً: این عالم خدایی دارد، و ثانیاً: جهانی و حیاتی پس از مرگ هست و خود را باید برای آن جهان آماده کرد. لکن چون آن جهان و این جهان تضادی با هم ندارد، در مسیر آماده کردن خود برای آن جهان البته فوایدی هم نصیب این جهان خواهد شد. اما این امر بالذات نیست، بلکه بالتبع و بالعرض و جزو محصولات فرعی ادیان و رسالت رسولان است.^۲ و بلکه صحیح‌تر آن است که

۱. «به این ترتیب، چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقضی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین، همه‌ی مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. یا بگوییم که یک ایدئولوژی صرفاً دینی می‌تواند به‌لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به‌طور کلی دین‌شناسی و جهان‌بینی انسانی و فلسفی و فنی، کامل و کافی نباشد.» (پیشین، ص ۶۸)؛

«حکومت و سیاست یا اداره‌ی امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، تفاوت اصولی با سایر مسائل و مشاغل زندگی ندارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغ‌داری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده‌ی خودمان می‌باشد. کما آنکه قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکر قایل است و مکرر آنها را سفارش کرده است، در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره امت‌ها را تجویز و تأکید کرده باشند؛ ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.»

(«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، ص ۷۵ و ۷۶).

۲. «عملاً اجرای آن توصیه‌ها و تذکرها یا احکام و دستورالعمل‌ها، به طور طبیعی و قهری موجب سلامتی و صلح و نیرومندی مسلمانان و وسیله بهبود و صفای روابط خانوادگی و اجتماعی و حتی ملی و بین‌المللی آنان می‌گردد. علاوه بر آن، صداقت، امانت، عدالت، خدمت به نوع و سایر صفات اخلاقی و وظایف دینی، تقلیل و تسهیل فوق‌العاده در تشکیلات و خدمات و هزینه‌های دولتی، به‌وجود آورده به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، بازده یا راندمان کلیه‌ی عملیات و تولیدات و محصولات را بالا برده، اجازه‌ی همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های وسیع را می‌دهد. یا به تعبیر قرآنی، ابواب برکات آسمانی و زمینی را ←

بگوییم کار برای آخرت محل دنیا نیست. همین و بس. اما فکر بهبود دنیا را از در دیگر باید کرد.

به این ترتیب بود که مرحوم بازرگان یک باره چند مقوله‌ی مهم را در کنار هم نهاد و پرسید: آیا دین برای دنیاست؟ پاسخ: نه. دلیل محکم او هم این بود که «دین برای دنیا» فاصله‌ی چندانی ندارد با «دین برای دنیا داران» و «دین به کام دنیا داران». پس کدام است؟ دنیا برای دین؟ این هم نه^۱، چون به تصوف منفی می‌کشد و جوابش را

→ بر روی خلاق می‌گشاید. و به همان نسبت، نیاز امت را به حکومت و دولت خفیف کرده، مرحله‌ی نهایی آن، لااقل به لحاظ امور داخلی، حذف حکومت‌ها خواهد بود. از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر. آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید. بدون آنکه اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذارده شود»
(پیشین، ص ۶۹ و ۷۰)

«آنچه در این اظهارات و استدلال‌ها صد درصد صحیح می‌باشد و ما دریانات قبلی روی آنها تکیه کرده‌ایم، اولاً: فواید و آثار مثبت دنیایی داشتن آیات جهاد و قضا و قسط و غیره است. منتها می‌گفتیم اینها آثار فرعی مفید و نتایج ضمنی هستند که غیر قابل انکارند.»
(پیشین، ص ۳۴).

۱. «دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بعثت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردند، نه دین است و نه خدا و نه آخرت. شرکی است در کنار و در برابر توحید و مصداقی از انقلاب و بازگشت به عقب، یا خسران و هلاکت.

(«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، ص ۸۵ و ۸۶)

بازرگان این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که «اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره دنیا برای چیست؟»
بازرگان دلایل و علل اصرار خود را هفت زیان و آفت و انحرافی ناشی از آن نظریه ذکر می‌کند:
یک - تبدیل توحید به شرک :

«در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار «دین و دنیا»، به صورت «ادغام دین و سیاست» و «سیاست تابع روحانیت» کار را به جایی رساند که گفتند حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اولویت و اصالت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید، می‌توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود. و تا «تعطیل توحید» پیش رفتند! وقتی فرض بر این باشد که تمشیت امور دنیا و اداره امت‌ها جزو برنامه‌ی بعثت است، قهراً رهبری و حکومت باید به دست کارشناسان شریعت قرار گیرد.»

دو - انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دایم‌التزاید فردی و اجتماعی دنیا. ←

در کار در اسلام داده بود. پاسخ او این است: دین برای خدا و برای آخرت، و دنیا تابع آن، و به قول مولانا:

→ از آنجا که مکاتب توحیدی و رسالت انبیاء و شریعت‌ها، نه برای جواب‌گویی به مسائل علمی و عملی جهان بی‌نهایت گسترده و مرموز به وجود آمده است و نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی نازل گردیده است و چنین انتظار ادعای پشتوانه محکوم و مستندی در کتاب و سنت نداشته، صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است، وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا عجز و اعتراف پردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.

سه- نتایج معکوس و تجربیات تلخی که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود. چهار- اسلامی که با پشتوانه‌ی قدرت و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا.

پنج- «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین هستند.

شش- اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفاً خبر دهندگان و تدارک کنندگان قیامت و آخرت و معرفی کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نمی‌باشد، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسان‌ها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.

هفت- اما مسئله‌ی مهم‌تر، زیان سنگینی است که طرز تفکر «دین برای دنیا» به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان- کلاً یا ضمناً- به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و در باره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری به امید اینکه دستورالعمل و پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است، درصدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنمایند، بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرتشان به وجه احسن تأمین گردد؛ بدون آنکه احتیاج به کسب دانش‌ها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلائق داشته باشند و با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فزاینده‌ی زندگی و دنیا بپردازند. علاوه بر آن ناچار شوند، اصرار بورزند که شریعت و فقه‌شان چون از طرف خدا است و کامل و جامع می‌باشد، به همان صورت که هست، جواب همه‌ی نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه‌ی عصرها و انسان‌ها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داد.»

(پیشین، صص ۸۶ تا ۹۸)

۱. «ماحصل کلام آنکه، آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن بر می‌آید، قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسئله‌ی خدا و آخرت است. خدا به صورت پذیرش و پرستش او و خودداری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگری و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دو گونه آن دنیا، ضمن آنکه احکام فقهی کمتر از دو درصد آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.»

←

(«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا»، ص ۵۴)

هر که کارد قصد گندم باشدش کاه خود اندر تبع می آیدش
قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملایک هم نمود
(مثنوی دفتر دوم، ابیات ۲۲۲۶ و ۲۲۲۳)

دنیا برای دین، امر بالتبع و بالعرض است. اگر کسی دنیا می خواهد، وارد علوم دنیوی بشود، فلسفه می خواهد، سراغ فیلسوفان برود، کلام می خواهد، سراغ متکلمان برود، اقتصاد می خواهد، پیش اقتصاددانان برود، از دین فقط باید دین را بخواهد. دین سوپرمارکتی نیست که همه چیز در آن بفروشند. متدینان همان قدر باید به فکر دنیای خودشان باشند که غیرمتدینان هستند؛ همان قدر باید ابزارهای علمی و مدیریتی را به کار گیرند که دیگران می گیرند؛ و این انتظار عبث را از دل خود بیرون کنند که دین همه‌ی سئوالات را می تواند پاسخ دهد.

این نکات شاید برای کسانی که عمری در مبارزه و ترویج اندیشه دین برای دنیا گذرانده‌اند، فوق‌العاده ثقیل باشد. و من می دانم که چه شکنجه‌ای بر ذهن مرحوم بازرگان رفته است تا این اندیشه را به این وضوح و صراحت ابزار کند. همین که همفکران او - که هیچ وقت به عمق فکر او نرسیدند - نتوانستند تا اینجا با او همراهی کنند، نشان می دهد که برداشتن این گام چقدر مشکل بوده است، و ورود به این مرحله چه شجاعت روحی و چه دلیلی عقلانی می خواهد.

من مایلیم که این معنای فوق‌العاده مهم را قدری بشکافم، گو اینکه جای بحث مبسوط در باره آن اینجا نیست. در دومین صفحه از صفحات نوشته‌ی یاد شده، مرحوم مهندس بازرگان، بحث «انتظار از دین» را مطرح می کند و صریحاً این تعبیر را به کار می برد. گویی تا پیش از این، برای او و همه همگامان او بدیهی و روشن بود که از دین چه انتظاری باید داشته باشند:

از نظر ایشان، دین باید به درد دنیای ما بخورد، ما را عزیز کند و برتر از سایر ملل بنشانند. آنان هیچ وقت به طور تئوریک گریبان خود را نگرفته بودند تا پرسند که آیا چنین انتظاری حق است یا حق نیست؟ آیا اصلاً دین برای این آمده است یا نیامده

→ «آنچه در هیچ یک از این سرفصل‌ها یا سروسره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی شود، این است که گفته شده باشد ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین به عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.» (پیشین، ص ۵۶)

است؟ بالاتر از این، هیچ وقت این سؤال را مطرح نکرده بودند که اگر این سؤال مطرح شد، جوابش را از کجا باید بیاوریم؟ جوابش را از درون دین باید بخواهیم یا از بیرون دین؟

بنده یک نکته‌ی قابل بحث در کار اخیر مرحوم بازرگان می‌بینم و آن اینکه ایشان جواب این سؤال را از درون دین می‌جوید. یعنی می‌خواهد با آیات و روایاتی که داریم، نشان بدهد که آبادانی دنیا را از دین نباید انتظار داشت. این شیوه ممکن است برای متدینان دل‌انگیزتر و قابل قبول‌تر باشد و در بادی امر به نظر می‌رسد که بهترین راه برای تعیین انتظارات بشر از دین همین است که از خود دین پرسیم که برای رفع کدام حاجات و درمان کدام دردها آمده است؟ و پیامبران و داعیان دینی برای کار خود چه اهداف و مقاصدی را معین و معرفی نموده‌اند؟ اما واقع آن است که این شیوه وافی به مقصود نیست، چرا که:

اولاً، فهم متون دینی، خود در گرو تعیین و تحدید انتظارات ما از دین است، و نه برعکس؛ چون اگر به فرض، کسی چنان پندارد که از کتاب و سنت می‌توان جمیع نکات خرد و درشت شئون زندگی و امور عالم را استخراج کرد، در آن صورت، عبارات دینی برای او معانی دیگر خواهند یافت و او خواهد کوشید تا از کمترین اشاره، بیشترین استفاده را بکند و گره‌های خود را در باب قوانین نور و حرکت سیارات و خواص ادویه و شکافتن اتم و... از متن آیات و روایات بگشاید. و اگر آن دایره را محدودتر بداند، به نحو متفاوتی عمل خواهد کرد، و درک و فهم خود را به نحو دیگری سامان خواهد داد. و کثیری از امور وارد در متون دینی برای او اصلی جلوه نخواهند کرد. لذا آدمیان پیش از مراجعه به دین، باید مسائل را به مسائل اصلی و فرعی تقسیم کرده باشند و چهارچوبی برای انتظارات خود معلوم و معین نموده باشند و سپس به سراغ متون دینی بروند. اگر کسی واقعاً فکر کند که دین برای تعلیم علم طب نیز نازل شده است، یا فی‌المثل متکفل آموزش شیوه‌ی مدیریت بیمارستانی هم هست، در مراجعه به دین، اشارات و مجملات را نیز از این حیث مورد کاوش و استفاده قرار خواهد داد. و اگر از همان ابتدا معتقد باشد که دایره‌ی اصلی پیام‌ها و معارف دینی حد مشخصی دارد، و آموزش مسائل بیرون از آن دایره اساساً مقصود و وظیفه شارع نبوده است، نه چنان ریزینی‌های افراط‌آمیزی در مجملات می‌کند، نه به دنبال سند و برگه‌ای برای کشف نظر شارع در باب فی‌المثل شیوه مدیریت بیمارستان

برخواهد آمد و نه نیافتن و نبودن آنها را دلیل بر نقصان شرع خواهد گرفت. چرا که از دید او، اصل هدف بعثت انبیاء و رسالت ایشان معطوف به جانب دیگری بوده است و اگر کمالی هست، در آنجاست نه در جای دیگر. به عنوان مثال دیگر، می‌توان مسئله‌ی «حکومت» را مطرح کرد (که مثال خود آقای مهندس بازرگان هم هست). اگر انتظار دینداران از دین آن باشد که دین فقط وقتی کامل است که نظریه‌ای مشخص و معین - با تمام جزئیات آن - در باب نحوه‌ی حکومت در جامعه عرضه کرده باشد، لاجرم کوچک‌ترین اشارت در متن دین را هم به نحو خاصی معنا خواهند کرد و فی‌المثل از مرافعه‌ی «عمر بن حنظله» با شخصی دیگر، که بر سر ملکی بود، نظریه‌ای جامع در باب حکومت استخراج خواهند نمود. در مقابل فرض کنید که کسی معتقد باشد اساساً دین برای بیان این قبیل امور - خواه عمومیات، خواه جزئیات مربوط به آنها - نیامده است. در این صورت ذهن این شخص به هیچ‌وجه به سوی آن نمی‌رود که از متون دینی، نظریه‌ای سیاسی در باب حکومت استخراج کند. لذا اقوال شرعی مربوط به حکومت را همچون روایات طبی خواهد شمرد و بود و نبودشان را نقص و کمالی برای دین نخواهد یافت. عمده این است که قبلاً برای او معلوم شده باشد که از دین، طب را می‌طلبد یا نه؟ اقتصاد را می‌طلبد یا نه؟ حکومت را می‌طلبد یا نه؟ و گرنه با مراجعه به متون دینی در مورد همه‌ی اینها روایات و اقوال خواهد یافت. اتفاقاً ناقدان مرحوم بازرگان به همین راه رفته‌اند؛ یعنی دائماً اقوالی را که به ظاهر حکایت از اهتمام ذاتی دین به امور دنیا می‌کند، در برابر او نهاده‌اند و علیه او حجت آورده‌اند؛ این مباحثه هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسد. آب را از سرچشمه باید بست؛ یعنی قبل از ورود در فهم دین، باید معیار فهم دین را در دست داشت. یکی از آن معیارها، تعیین حدود انتظارات خویش از دین است.

حاصل آنکه شنیدن سخن دین کافی نیست؛ بلکه آن سخن باید فهم شود. و فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم. و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم. به علاوه، تعیین انتظارات بشر از دین، همواره تحول تاریخی می‌پذیرد. یعنی آدمیان رفته رفته در طول تاریخ بهتر می‌آموزند که پرسش اصلی‌شان از خدا و پیامبر چیست و کدام پرسش‌ها جنبه‌ی فرعی و ثانوی دارند؟ (شرح این مطلب، در قبض و بسط تئوریک شریعت، به نحو مبسوط آمده است.)

ثانیاً، فرض کنیم که آدمیان به دین مراجعه کردند و از دین شنیدند که برای تأمین کدام منظور آمده است. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود؛ چرا که سخن بر سر صدق و کذب آن دعاوی هم هست. این نکته به‌ویژه هنگامی اهمیت و برجستگی می‌یابد که فرد از بیرون در دین نظر کند و در مقامی باشد که هنوز به دینی از ادیان اعتقاد و التزام نورزیده است. برای چنین فردی بسیار مهم است که معلوم نماید، آیا ادعاهای دین و داعیان آن صادق و معتبرند؟ و اساساً تحقق‌پذیر و عقلانی هستند یا خیر. برای آنکه این معنا به خوبی روشن شود، مکتبی را در نظر آورید که آن را مقبول و بر حق نمی‌دانیم: برای مثال فرض کنید که مکتب مارکسیسم، خود حد انتظارات ما را از خودش به دست دهد و مدعی شود که برای آن آمده است که سعادت دنیوی آدمیان را تأمین کند و جامعه را به آبادی و آزادی کامل برساند و صنعت و ادبیات و هنر آدمیان را سامان مطلوب بخشد. آیا به صرف این ادعا، این مدعیات مقبول و صادق تلقی خواهند شد؟

معلوم است که در اینجا برای تعیین صدق و کذب مدعا، به بیش از ادعای مدعی حاجت است. حتی اگر یک مکتب، خود، نوع و حد انتظارات ما را از خودش تعیین کند، کار تمام نیست.

آن مکتب سخن و مدعای خود را مطرح می‌کند، اما اگر ما آن مدعیات را پذیرفتیم و باور کردیم، در آن صورت مدعیات وی، انتظارات ما را از آن مکتب تشکیل خواهند داد. و اگر نپذیرفتیم و باور نکردیم و در او چیزهای دیگری دیدیم و خواندیم، از آن مکتب انتظارات دیگری خواهیم داشت. فردی که هنوز به دینی از ادیان یا مکتبی اعتقاد و التزام نورزیده، همیشه باید احتمال کذب و بطلان را در مدعیات مدعی در نظر داشته باشد، و لذا نمی‌تواند مدعا را به صرف ادعای مدعی بپذیرد و آن را معیار فهم مکتب قرار دهد. بنابراین بدون شک نمی‌توان پاسخ این پرسش را «انتظارات ما از دین چیست؟» از خود دین جست، یا به صرف ادعای دین در این باب بسنده کرد. اما این سخن البته بدان معنا نیست که در این باب از مراجعه به دین به کلی مستغنی هستیم. مدعای دین در این خصوص می‌تواند منبع ما باشد، یعنی برای پاسخ گفتن به آن پرسش، تئوری‌هایی در اختیار ما قرار دهد، هر چند که تحقیق صدق و کذب و تعیین اعتبار یا عدم اعتبار آن تئوری‌ها در بیرون از قلمرو دین معلوم شوند؛ به بیان دیگر، سخنان دین در این باب اگرچه جنبه‌ی اثباتی ندارند، اما فایده‌ی ایضاحی دارند.

تعبیر «انتظارات ما از دین»، محتاج توضیح است. نادانی را دیدم که نوشته بود: باید دید، دین از ما چه می‌خواهد، نه اینکه ما از دین چه می‌خواهیم! گمان کرده بود معنی انتظارات ما از دین، تحمیل خواسته‌های ما بر دین است. نه، انتظار ما از دین یعنی تبیین اینکه دین چه می‌تواند بکند و آمده و آماده است تا چه بکند. پیدا است که تبیین توانایی‌های دین، منوط به تبیین گوهر دین است. این از یک سو، از سوی دیگر نیازهای آدمی است که او را محتاج به دین می‌کند. دینی که نیازهای اصلی آدمی را - که ناکام مانده‌اند و در جای دیگر برآورده نمی‌شوند - بر نیآورد، پذیرفتنی و خواستنی نیست. لذا در تحدید انتظارات ما از دین، تبیین دو امر ضرورت دارد: یکی گوهر دین و دیگری آن دسته از نیازهای اصیل آدمی که جای دیگر اشباع نمی‌شوند. تبیین این هر دو امر، خارج از دین صورت می‌گیرد.

در باب روش کشف گوهر دین و تعیین انتظار ما از دین سخن گفتیم. قدری هم خود مفهوم مهم دین برای آخرت را بشکافیم. مرحوم مهندس بازرگان بر این نکات تأکید کرده که اصولاً زکات و جهاد که به نظر می‌آیند دو عمل دنیوی‌اند و جنبه‌ی اقتصادی و مبارزاتی دارند و به کام ایدئولوژی اندیشان شیرین می‌آیند، در متون شرعی چنان معرفی شده‌اند که اگر «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» نباشند، سودی برای مجاهد و یا پردازنده‌ی زکات ندارند. در حالی که نظامات دنیوی، نیت یا قصد قربت از کسی نمی‌خواهند، و کافی است شخص مالیات خود را بدهد؛ چه به میل و چه به اکراه. به علاوه که به نظر ایشان، هیچ جا هم قرآن نگفته است که آمده‌ایم که به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت بدهیم.

این مقدار از استدلال، شاید معنای مهم دین برای آخرت را به خوبی روشن نکند. به همین جهت، توضیح زیر را می‌توان بر آن افزود. دین سه بخش دارد: فقه و اخلاق و اعتقادات.

اول، بخش فقه دین، کار حداقلی می‌کند، یعنی نه طهارات فقه برای تأمین بهداشت کامل است، و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می‌دهند، و نه خمس و زکات حداکثر مالیات لازم برای گردش امور حکومت‌اند. این احکام را حتی اگر برای دنیا هم بدانیم - بنابر قول مهم غزالی که «فقه اصولاً علم دنیوی» است - باز هم باید آنها را حداقل کاری بدانیم که برای دنیا باید کرد. لذا برای حداکثرش باید برنامه‌ریزی عقلایی بکنیم (البته رعایت آن

حداقل، ضروری مذاهب است). از این گذشته، فقه اگر هم به فرض، حداکثری باشد، باز هم غنای حکمی دارد و نه غنای برنامه‌ای؛ یعنی، در کامل‌ترین شکل خود، حکم حلال و حرام را می‌دهد، نه برنامه‌ریزی اجتماعی و فردی را. دادن راه‌حل و برنامه‌ریزی از علم برمی‌آید، نه از فقه. حل مشکلات اجتماعی مثل مسئله‌ی اعتیاد و بیکاری و بیماری و تورم و تفریحات سالم و هنر و... هیچ‌کدام به عهده و در توان فقه نیست. پس به فرض اینکه فقه برای دنیا باشد، سهم کوچکی از آن او است. فقیه موضوع آفرین نیست، بلکه پس از تولد موضوعات، حکم‌شان را می‌دهد. تلفن و تلگراف و بانک و اسکناس و چاپ و الکترونیسته و... که قوام زندگی جدید بر آنها است و موجب توسعه - بلکه عین توسعه است - هیچ‌کدام محصول برنامه‌ریزی فقهی نبوده‌اند. فقه فقط به حقوق و تکالیف می‌پردازد و زندگی بسی بیش از حقوق است. برای اداره‌ی دنیا به روش و قانون علمی نیاز داریم و فقه واجد هیچ‌کدام نیست.^۱ به قول حافظ: از شافعی پرسید امثال این مسائل. اشکال سخن آقای بازرگان این است: فقه را هم اخروی می‌داند.

دوم، بخش اخلاق دین - که بخش بسیار مهم‌تر آن است - صددرصد اخروی است. یعنی راست‌گویی و عفت و مجاهدت با نفس و پارسایی و زهد و شکر نعمت و توبه و صبر و ذکر موت و معاد و ... همه از نظر شرع در اصل برای کمال نفس‌اند. و نفسی که صالح و پالوده باشد، در آخرت به نعیم و رضوان الهی خواهد رسید. بلی آدمیان صالح، دنیای آرام‌تر و زندگی آسوده‌تری هم خواهند داشت؛ اما پارسایی دینی بالذات برای آن نیست که رفاه این جهانی بیشتر شود؛ (این قول فایده‌گرایان است که همه‌ی اخلاقیات را به نفع بیشتر برای جمع بیشتر برمی‌گردانند) بلکه برای آن است که حیات اخروی سعادت‌مندان‌ه‌ای تحصیل گردد و برای آن است که نفس مزگا و مهذب شود و آدمی به خدا نزدیک‌تر گردد. فقط در این حد و به این معنا است که می‌گوییم، دنیا محصول فرعی آخرت است - و دین و سیاست هم فقط به این معنا و در این حد به هم گره می‌خورند - و پیامبران در اصل برای آباد کردن آخرت آمده‌اند و دنیا از ترشح آن استفاده می‌کند (با قبول این پیش فرض که دنیا و آخرت، ضد یکدیگر نیستند، برخلاف قول کثیری از صوفیان). به علاوه، به فرض محال که اخلاقیات دین

۱. شرح این مطلب را در «داور دینی، باور دینی» آورده‌ام. رجوع شود به «فره‌تر از ایدئولوژی»، صص ۴۵ تا ۷۸ و نیز به کتاب «قصه ارباب معرفت» مقاله‌ی «جامه تهذیب بر تن احیاء» صص ۳۶ تا ۴۶.

همه ناظر به گردش امور معیشت دنیوی باشند؛ با اخلاق تنها، نمی توان جامعه را اداره کرد. قانون و علم هم برای این مقصود لازم اند. اما علم امری است فرآورده‌ی تجربه‌ی بشری، نه دین. اما قانون (فقه) دینی هم، چنان که گفتیم، حداقلی است. سوم، بخش اعتقادات دینی (عقیده به خدا و معاد) مهم ترین نقش شان پشتوانه بودن برای اخلاق و عمل مؤمنان است - که اولی ناظر به آخرت است و دومی هم، وقتی که دنیوی است، حداقلی است - علاوه بر آنکه خود حقایقی هستند که انکارشان، در صورت اذعان به صدق شان، موجب شقاوت اُخروی است. باز هم این درست است که مؤمنان راستین معتقد به خدا و رستاخیز، لاجرم در روابط دنیوی شان، حق شناس تر و بی گزندترند، اما اولاً آنان نادرند و ثانیاً به هیچ وجه درست نیست که ادعا کنیم مجموعه پیامبران آمده اند بگویند، خدا را بپذیرید تا پیشرفت دنیوی نصیب تان شود؛ یعنی تکنولوژی مدرن و سوپر مدرن به دست آورید، که می دانیم نه چنین اثری دارد و نه برای چنین چیزی است و دین در تاریخ، با همه گونه جامعه ها جمع شده است (خواه کشاورزی، خواه صنعتی، خواه شهری، خواه روستایی). نتیجه اینکه، دین را برای سعادت آخرت باید خواست که در اصل برای آن آمده است و جبراً معطوف به تأمین سعادت اُخروی است. امور دنیا را هم باید تدبیر عقلایی کرد. در پی اثبات این هم نباید بود که با دین، دنیای آبادی به دست خواهد آمد، چون مثلاً دینداران بهتر مبارزه خواهند کرد یا کار کردن شان منظم تر خواهد بود و یا حکومت شان عادلانه تر. فقه را در نازل ترین منزل باید نشاند و اخلاق را در برترین مرتبت. از دین، ایدئولوژی دنیوی نباید ساخت و در عین امید داشتن به اینکه در جامعه دینی راستین - نه فقط فقهی - و با آدمیان پارسا و نیک اندیش و خداترس بهتر می توان زندگی کرد تا با کسانی که نه با دوستان مروت می کنند و نه با دشمنان مدارا. باید به آفات جامعه دینی حساس بود، چرا که جامعه ای که در آن با نام و با ابزار دین، ستم می رود و آدمیان له می شوند و محرومیت می کشند، بسی شوم تر است از جامعه ای بی دین و ستمگر که جنایاتش به نام خدا صورت نمی گیرد و به پای دین نوشته نمی شود. روشنفکری دینی ما که تاکنون در پی آن بوده است که دین را به کار دنیا بزنند و یا در خور دنیا در آورد، باید از این پس در پی بیرون آوردن دین از چنگال دنیا و دینداران باشد. اثبات حقانیت دین یا انسانی بودن آن، امری است و اثبات دنیوی بودن آن - در عرض مکاتبی چون مارکسیسم و در قیاس با آنها - امری دیگر است.

بازرگان که خود روزگاری مفتون ایدئولوژی اندیشی دینی بود، با مرگ خود بر آن فکر ماهر خاتمت زد. مرگ او نماد مرگ آن اندیشه است.^۱ برای همین است که

۱. مهندس بازرگان در آخرین مکتوب‌اش، درباره‌ی سیر از ایدئولوژیک کردن اسلام به جدایی دین از ایدئولوژی، می‌نویسد:

«از خود نپرسیده‌اید که چگونه ممکن است کسی که در سال‌های قبل از ۴۰، در زمانی که داعیان حکومت اسلامی امروزه سر و کار با ایدئولوژی و مبارزات سیاسی نداشتند، در زندان شاه کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را نوشته و نشان داده است که در برابر همه‌ی فلسفه‌های اجتماعی و مکاتب سیاسی و غربی می‌توان از اسلام و از برنامه بعثت پیغمبران، ایدئولوژی جامع و مستقل برای اجتماع و حکومت خودمان استخراج کرد، و کسی که به‌عنوان وظیفه‌ی دینی، بیش از نصف عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و استیلا خارجی گذرانده و برای حاکمیت قانون و ملت فعالیت کرده است، حالا طرفدار «تز جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورهای اجرایی» شده باشد؟

شاید این اطلاع را هم نداشته باشید که در اواخر سال‌های ۴۰ (تا آنجا که به خاطر دارم) بنا به پیشنهاد آقایان طاهر احمدزاده و احمد علی‌بابایی، گروهی را از خود آن دو بزرگوار و آقایان طالقانی، دکتر سبحانی، مطهری، دکتر شبیانی، خامنه‌ای و حاجتی کرمانی تشکیل دادیم تا به تدوین یک جهان‌بینی اسلامی بپردازیم و پایه برای خیلی اندیشه‌ها و اعمال، مخصوصاً ایدئولوژی مسلمانان بسازیم. جلسات متعددی برای مطالعه و مقابله‌ی متن‌های عرضه شده تشکیل شد. در میان آنها متن پیشنهادی آقای خامنه‌ای جزو برجسته‌ترین بود. آقایان حاجتی کرمانی و دکتر شبیانی مأمور تنظیم متن نهایی شدند. متأسفانه در اثر حمله ساواکی‌ها به خانه آقای حاجتی متن‌ها و فیش‌ها مفقود و طرح متوقف شد.

قبل از آن جریان، گمان می‌کنم در سال ۱۳۳۵ بود که یک سخنرانی به دعوت کانون نشر معارف اسلامی مشهد، در باره «حکومت اسلامی»، از دریچه‌ی دینی و اجرایی ایراد کردم که تازگی داشت و مورد استقبال استاد شریعتی و جوانان کانون قرار گرفت.

آنچه باید اضافه کنم این است که ایدئولوژی می‌تواند اصول و اهداف یا چارچوب خود را از دین بگیرد؛ ولی دین و ایدئولوژی دو مقوله‌ی جدا از یکدیگرند. ادیان توحیدی الهام شده از طرف خالق عزیز حکیم، قطعاً نظر و اثر در شئون دنیایی و انسانی دارند؛ ولی از یک افق دیگر و برای منظوری غیر از جواب‌گویی و حل مسایل و مشکلات دنیایی انسان‌ها آمده‌اند که تفحص و تلاش در آنها برعهده‌ی خودمان گذاشته شده است. بعثت و مأموریت پیامبران برای مسائل و موضوعاتی بوده است خیلی خیلی بزرگ‌تر و بالاتر از آنچه شش دانگ ذهن و اشتغالات بشر را جذب خود کرده و به کلی دور از دسترس و درک یا دانش و آزمایش اوست، یعنی آخرت و خدا! بنابراین نباید انتظار داشت که اسلام - یا مسیحیت و یهودی - برای ما اساسنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها یا قوانین شسته زفته‌ی کامل در باره ایدئولوژی، حکومت، اقتصاد، علوم و فنون، پزشکی و بهداشت به دستمان داده باشند یا بدهند. همچنان که آشپزی، خیاطی، معماری و سایر فنون زندگی و علوم و ←

عرض می‌کنم مرحوم بازرگان «به اسم بازرگان بود، نه به صفت». او بر خلاف سیاستمداران و دین‌فروشان، هیچ‌گاه با دین، تجارت نکرد. او هیچ‌گاه دین را برای دنیای خود نخواست؛ اما گمان می‌برد که دین برای دنیاست. و همین که دانست که چنین نیست، بر آن اندیشه هم رقم بطلان زد. این مسیر بازرگان بود از روزی که حرکت را شروع کرد تا روزی که یار به یاران رسیده و راه به پایان؛

«فَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ مَاتَ وَ يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا»^۱

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۲

→ اکتشافات را نیز تعلیم نداده‌اند. ولی بالعکس، ما می‌توانیم و اگر خداپرست و خدا دوست ایم، باید در تدوین ایدئولوژی، سیستم حکومت، قوانین اقتصاد و در کلیه‌ی فعالیت‌ها و خواسته‌ها طوری حرکت و عمل کنیم و تدوین اصول و فروع کنیم که اولاً، بر طبق کتاب و سنت به سوی خدا و در جهت تکامل و تقرب باشد. ثانیاً، مابینت و مخالفت با رهنمودهای دین و حدود و احکام شریعت نداشته باشد. اگر چنین کردیم، می‌توانیم اسم آن را ایدئولوژی اسلامی، حکومت اسلامی، یا اقتصاد اسلامی و غیر آنها بگذاریم. متوجه هم باشیم که چنین دستاوردها، اگر چه نام اسلام یا خدا و دین روی آنها گذاشته شده باشد، مانند کتاب خدا و آیین انبیاء، ازلی و لا یتغیر نیستند. زیرا ناشی از بشر و ناظر بر بشر بوده، قهراً مشمول تحول و تکامل بر حسب شرایط متغیر روزگارند.»
(کیهان هوایی، ۳ اسفند ۱۳۷۳)

۱. مریم (۱۹) / ۱۵؛ با تغییراتی که گوینده در آن داده است.

۲. فصلت (۴۱) / ۳۳.

حسن یوسفی اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از انتقاداتی که بر نوشته‌ی ایشان وارد است، این است که در آرای جناب مهندس بازرگان، تناقض و دست کم ایهام و ابهام وجود دارد و همین امر، هم داوری در باره نظر ایشان را مشکل می‌کند، و هم سبب برداشت نادرست می‌شود و در واقع باعث سوء تفاهم می‌گردد. تناقض اصلی این است که در یک جا آمده است:

«قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید و ...»

اما یک صفحه بعد، تصریح شده است که:

«شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً وارد در همه‌ی قضایای این دنیای مردم شده است، از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ...»

این تناقض در سراسر نوشته و در ارتباط دین و دنیا، دین و سیاست، دین و حکومت و ... سایه انداخته. در ادامه‌ی این نوشته، توضیح بیشتر داده خواهد شد.

موارد زیر در نوشته‌ی آقای مهندس به نظر قابل نقد می‌رسند:

۱- مسئله‌ی دین و رسالت اصلی آن، موضوع سخنرانی و نوشته است. به نظر حقیر، دین و رسالت پیامبران الهی، «هدایت» آدمیان به سوی «خداوند» و «تقرب به مقام قرب الهی» و به عبارت دیگر، «تعالی اخلاقی» انسان در همین دنیاست؛ اگر این تعریف و نقش دین درست باشد، دو اصل التزامی از آن استخراج می‌گردد:

الف- دین «ابزار» و وسیله و بستر و راهی است برای سعادت و تعالی آدمی.

ب- نقش دین در دنیا سبب می‌شود که دین به صورت اجتناب‌ناپذیری به دنیای آدمیان کار داشته باشد. چرا که اصولاً برخلاف حافظ که می‌گوید: «آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست»، آدمی باید از همین خاک تا خدا عروج کند و دین عهده‌دار این کار است؛ کاری که بشر از عهده‌اش بر نمی‌آید و اگر ایمان مبتنی بر وحی، دست او را نگیرد، «لَفی خُسْر».

این اندازه و این نوع ارتباط و آمیختگی «دین» و «دنیا»، امری است محسوس و معقول و لذا هم قرآن و عملکرد پیامبران آن را تأکید می‌کند و هم دارای التزام عقلی است و هم با منطق امور منطبق است.

در مورد قرآن و عملکرد پیامبران: در جهان‌بینی قرآن، جهان حقیقتی است یگانه که هرگز بین اجزا و یا مراحل و مراتب آن مرز واقعی وجود ندارد. دنیا و آخرت، دو مرحله از یک مسیر و از هم جداناپذیرند. مفهوم دنیا و آخرت، یا ارزشی است و لذا اعتباری؛ یا صرفاً به دلیل مرحله‌ای بودن هر کدام، معقول و منطقی و پذیرفتنی است. به همین دلیل است که دین نیز به دنیای مردم کار دارد و بهترین دلیل آن نیز وجود احکام دنیایی در قرآن است. فلسفه آن هر چه باشد، در این استدلال خلل ایجاد نمی‌کند.

اما مفسر قرآن، عملکرد تمامی پیامبران توحیدی و الهی است. به گزارش قرآن- و تاریخ مدون- تمامی انبیاء کم و بیش با حکومت‌ها و قدرتمندان و ارباب زر و زور و تزویر، به صورت‌های مختلف درگیر بودند. حق بود که آقای مهندس با استناد به آیات قرآن، نهضت انبیاء را تحلیل می‌کردند و بالاخره به این سؤال اساسی پاسخ می‌دادند که علت درگیری‌های مستمر و گاه خونین پیامبران چه بوده است؟ البته یک جا فرموده‌اند:

«امر مسلم این است که پیامبران خدا نه از راه اعمال قدرت و نظارت بر عقاید و اخلاق مردم انجام رسالت و تبلیغ ایمان و معرفت و عبادت کرده‌اند و نه برای دعوت به توحید و مبارزه با شرک و استکبار و الحاد، اقدام به تشکیل حکومت و تأمین قدرت برای خود و امت نموده‌اند... آنچه در سراسر قرآن بیش از هر چیز به چشم می‌خورد و در نقل احتجاج پیغمبران گذشته با امت‌های مربوطه تکرار و تصریح می‌شود، مبارزه با شرک است و احیاناً استکبار به معنای «خود خداانگاری» و الحاد به معنای «انکار دین». ولی در کنار هیچ یک از آن آیات، اشاره و دستوری نمی‌بینم که مثلاً به موسی گفته شده باشد: برو در برابر فرعون دولت مقتدری از بنی اسرائیل و از ملت‌های

رقیب تشکیل بدهد، یا وقتی پیش فرعون رسیدی، با اژدها، و ید بیضایت او را از تخت به زیر انداخته، سرجایش بشین و دهان کسی را که ادعای «أنا ربُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ کرده است خرد کن...»

به نظر می‌رسد که آقای مهندس در این جملات، به کسانی پاسخ می‌گویند که تلقی دیگری از دین و یا دعوت انبیاء و حکومت اسلامی دارند که البته ربطی به ما ندارد. ما می‌گوییم درست است که کار پیامبران مبارزه با شرک است، اما شرک به چه معناست و محدوده‌ی آن کدام است؟ آیا شرک فقط فلسفی است یا اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم هست؟

واقعیت این است که وقتی پیامبرانی چون ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و محمد(ص) با شرک اجتماعی و اقتصادی درافتادند، آن همه دشمنی و فشار و درگیری روی داد. پیامبران، در هر شرایط، صلح‌کننده و درویش و موعظه‌گر نبودند؛ شورشگرانی بودند که به‌شهادت قرآن، با نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زمان‌شان درافتادند. بنابراین محدود کردن شرک و استکبار به «خود خداانگاری» و الحاد به «انکار دین»، نه تفسیر کامل دین است و نه با تاریخ نهضت و عملکرد انبیاء تطبیق می‌کند. البته ایشان به برخی از شیوه‌های مبارزه ایراد دارند که صددرصد درست است و با آن موافقیم. بدیهی است در احیای توحید و نفی شرک و برانداختن طواغیت، اصل عدالت و عدم تعدی و عدم تحمیل عقیده و فکر الزامی است. اصولاً جنگ در اسلام صرفاً برای برداشتن مانع و دفع تجاوز است، نه برای تحمیل دین و عقیده.

اما التزام عقلی؛ جناب استاد فرموده‌اند:

«اگر کلمه‌ی طیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که چکیده‌ی آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن، تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته‌ایم. ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود.»

این بیان زیباترین و رساترین سخن در باب مدعای ما مبنی بر التزام عقلی دین و سیاست و دین و دنیاست. یعنی طبق این استدلال، نه تنها نمی‌توان دین و سیاست و مسائل اجتماعی و اقتصادی و مشکلات روزمره مردم را از دین و خداپرستی جدا

۱. نازعات (۷۹) / ۲۴.

کرد، بلکه به جنگ تمامی ستمگران و دیکتاتورها و بی‌عدالتی‌ها رفتن، عین دیانت و لازمه‌ی دینداری است.

و اما آخرین نکته، منطق امور. همان‌گونه که لوازم عقلی و منطقی یک عقیده و یا فکر و نظر - ولو اینکه گفته نشده باشد - خود جزو عقیده و نظریه است و لذا باید آن را قبول کنیم، لوازم عملی نظریه را هم نمی‌توانیم نادیده بگیریم و یا به آن اهمیت ندهیم. وقتی گفته می‌شود که کلمه‌ی طیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «تندرست‌ترین و فراگیرترین شعار سیاسی» است و با آن به جنگ تمام پادشاهان و ... رفته‌ایم، چگونه می‌توان به شیوه‌ها و راه‌های عملی و امکانات اجرایی و تحقق آن نیاندیشید و حتی آن را از اهداف و آرمان‌ها بیگانه و یا ضد دانست؟ دنیا ابزار تحقق آخرت است؛ دین ابزار سعادت و فلاح آدمی است؛ قرآن کتاب ایمان و اخلاق است و هدف غایی تمامی اینها تقرب به مقام قرب الهی و تحصیل رضوان است؛ اما منطق امور و ملزومات منطقی و عملی به ما می‌گوید، بدون داشتن یک جامعه توحیدی و خدایی و اخلاقی و عادلانه، تحقق همه جانبه‌ی آن آرمان‌های بلند و الهی در تمامی آدمیان ناممکن است. درست است که خداوند به محمد(ص) نگفته است: حکومت تشکیل بده و فرمانروایی کن! اما جز این است که روند مبارزه پیامبر را به احراز قدرت سیاسی در مدینه کشاند؟ حق آن است که خداوند به موسی نگفته است: «دهان فرعون را خرد کن» و حتی فرموده است با وی نرم و ملایم سخن بگو، اما اگر مسیر درگیری به آنجا رسید که دهان فرعون هم خرد شود، آیا مغایر با دین است؟
خوشبختانه خود ایشان در این مورد بهترین سخن را فرموده‌اند:

«نگارنده در دفاعیات خود در دادگاه نظامی زمان شاه در سال ۱۳۴۲، این سؤال را مطرح کرده بود که آیا در محیط استبداد، خدا پرستیده می‌شود؟ در آنجا نشان داده شده بود که: زندگی در زیر لوای استبداد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۱ است، نه دنیا داریم نه آخرت.»

تمامی حرف ما همین است. آیه و فرمان نداریم، اما واقعیت این است که آخرت بدون دنیا ناممکن و فریب و دروغ است. اگر این سخن درست است، چه اصراری است بین دین و دنیا، دنیا و آخرت، دین و سیاست و دین و حکومت، مرز بکشیم؟ با توجه به سخن دادگاه، این جمله چگونه قابل قبول خواهد بود که: «اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشگی مان خراب باشد؟»

۱. حج (۲۲) / ۱۱.

اصولاً اگر تقابلی بین دین و دنیا و یا دین و سیاست بیفکنیم و دین را به طور کلی در امور دنیوی صاحب رأی و نظر ندانیم، دیگر برای مؤمن چه انگیزه‌ای برای مبارزات اجتماعی و سیاسی باقی می‌ماند؟ واضح است که اگر مؤمن با انگیزه‌ی دینی مبارزه اجتماعی بکند، لاجرم باید دین او در امور دنیا-ولو کلی- نظر و حرف داشته باشد.

بنابراین برای جلوگیری از هر نوع سوء تفاهم، بهتر است بگوییم هدف غایی و ایدئولوژیک دین، «هدایت» است (هدایت به معنای قرآنی و با تمام لوازم آن) و هدف اجرایی و استراتژیک دین، «عدالت» است (عدالت به معنای قرآنی آن که آزادی را هم شامل می‌شود).

۲- این سخنان بدان معنا نیست که دین در تمامی امور زندگی ما نظر دارد و تمامی مسائل را در قرآن و یا حدیث گفته و ما فقط مأمور اجرای آنها هستیم؛ لااقل بنده چنین باوری ندارم. اصولاً مشکل اصلی در این است که ما هنوز نوع رابطه‌ی دین و سیاست و یا دین و حکومت و یا دین و اقتصاد و... را تعیین نکرده‌ایم. اختلاف نظرها عمدتاً ناشی از خلط این مسائل با یکدیگر است. لذا فکر می‌کنم مشکل اصلی در این نیست که عده‌ای دین و دنیا و یا دین و مبارزه را با هم ربط دادند - چرا که به اعتراف آقای مهندس، این پیوند مبارک بوده است - بلکه مشکل اصلی در این است که تفسیرهای مختلفی از دین و سیاست و حکومت و اقتصاد و ... وجود دارد. لذا عده‌ای در عین اعتقاد به دین و سیاست و حتی با اعتقاد به حکومت اسلامی، به دموکراسی و آزادی فکر و عقیده و احزاب و ... اعتقاد دارند و عده‌ای دیگر درست برعکس، صریحاً دموکراسی را ضد دین می‌شمارند. باید روشن شود، کدام دین؟ کدام دموکراسی؟ و کدام آزادی؟
این که فرموده‌اند:

«اشکال ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره‌ی امت‌ها را تجویز کرده باشند، ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.»

جای تأمل دارد. اگر منظور این باشد که پیامبران، دستورهای اجرایی و عملی خاصی برای تحقق عدالت و چگونگی اداره امت نداده‌اند که تا روز قیامت معتبر باشد، درست است، این کار به عهده‌ی بشر نهاده شده است. اما دو نکته قابل ذکر است:

یکی اینکه ادیان الهی مبارزه با ستمگران و بسط عدالت را نه تنها تجویز، بلکه با رعایت شرایط، واجب کرده‌اند. دیگر اینکه، هر پیامبری - به ویژه پیامبر اسلام - در زمان خود احکام و تعلیمات خاصی داشته است که البته بخشی از طریق وحی صادر شده و بخش عمده‌ای نیز به وسیله‌ی خود پیامبر، به ضرورت زمان و مکان، معین شده‌اند.

۳- در اینکه احکام دین فایده‌ی دنیایی هم دارند یا فقط آخرتی‌اند نیز، تعارضاتی در سخنان ایشان به چشم می‌خورد؛ فی‌المثل در یک مورد گفته می‌شود:

«قرآن و رسالت پیغمبر نسبت به امور دنیایی نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر. آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی می‌آید.»

ولی در جای دیگر چنین ادعا می‌شود که:

«اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً و یا ضمناً - به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد... زبان‌هایی دارد که بر شمرده می‌شود.»

بدین ترتیب، در اینجا فایده‌ی اصلاح‌گری دین - ولو به‌طور ضمنی - انکار می‌شود، ولی در جای دیگر تصریح می‌شود:

«راجع به فایده و منظور نماز که در رأس اسلام و احکام دینی قرار دارد، گفته می‌شود که از کارهای زشت و منکرات جلوگیری می‌کند، ولی اضافه می‌نماید که «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۱، یعنی بالاتر از فایده‌ی اخلاقی، آنچه مهم‌تر و منظور اصلی است، به یاد خدا بودن و یاد خدا کردن است.»

به نظر می‌رسد که وجود فایده‌ی دنیوی در احکام دینی و توجه شارع به این فواید، مغایرتی با هدف معنوی و آخرتی نداشته باشد. هر دو فایده منظور خداوند بوده است، منتها یکی جزئی و ضمنی و از باب مقدمه و دیگری نهایی و کلی و ذی‌المقدمه. تمامی عبادات باید برای خدا باشد و اگر قصد قربت در گفتار و کردار مؤمن نباشد، اعمال دچار «حَبِطَ» می‌گردد؛ اما این مانع از آن نیست که اعمال و احکام دینی آثار مثبت دنیایی ندارد و یا منظور خداوند نبوده است. مثلاً وقتی در آیه ۹۱ سوره مائده (۵) در باره حرمت شراب و قمار سخن می‌گویید، ایجاد عداوت و دشمنی در میان مردم را در شمار فلسفه حرمت آن دو قرار داده است. مگر «ایجاد

۱. عنکبوت (۲۹) / ۴۵.

دشمنی» یک مقوله‌ی صددرصد دنیایی و این جهانی نیست؟ در مورد نماز هم، روشن است که «فحشاء و منکر» پدیده‌ای صددرصد اجتماعی هستند و لذا در فلسفه نماز، قطعاً منافع دنیوی هم مورد توجه بوده است؛ روزه هم همین گونه است؛ درست است که «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ هدف غایی روزه است، ولی پیامبر فرمود: «صُومُوا تَصِحُّوا»؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید.

البته در بعضی فرازاها فرموده‌اند که مفاهیمی چون عدالت (یا نابودی ظلم)، اصلاح (یا نابودی فساد)، نوع دوستی (یا نابودی فقر)، علم (یا نابودی جهل)، اخلاق (یا نابودی توحش) و توحید (یا نابودی بت پرستی) «خارج از خواست ادیان و عمل پیغمبران نمی باشد». اما «اصل بنیادی و مهم اعتقاد و انتظار آخرت از قلم افتاده است. به علاوه، ارزش‌ها و برنامه‌ی پنجگانه مورد اشاره، خود به خود در سایه‌ی دو برنامه‌ی آخرت و خدا تأمین می گردد». آن گاه در ادامه‌ی بحث، ضمن پذیرفتن این نظریه که آثار بهداشتی و یا دنیوی و اجتماعی برخی از احکام دینی مورد تأیید و نظر و تأکید قرآن بوده است، می افزایند:

«قرآن تا آنجا به کارهای دنیای ما می پردازد که وسیله ساز حیات آخرت و

تقرب ما به خدا باشد.»

این سخن کاملاً درست است، اما باید گفت که اولاً، مطلب قبلی، حتی فایده دنیوی ضمنی احکام را انکار می کند و ظاهراً آن مطلب با این سخنان سازگار نیست. ثانیاً، اگر به هر حال و در هر حدی و به هر منظوری، قرآن با دنیا کار دارد، چرا اصرار بر تقابل افکندن دین و دنیاست؟ ثالثاً، باید پرسید، آن کسی که با نیت خدایی برای عدالت و نفی فساد و محو بت پرستی و نفی ستمگری و ... مبارزه می کند، آخرت را تحصیل نکرده است؟

۴- در قسمتی آمده است:

«برای جلوگیری از تعدی و تلافی گری‌های بی حد و اندازه ظالمانه که در تجاوزهای فردی یا قبیله‌ای و دوستی پیش می آمده است- و حالا هم پیش می آید- و کار به جنگ و خونریزی‌های سبعانه و به خرابی و کشتارهای بی حساب می کشد، در قرآن چنین دستورهای ظاهراً قضایی- اجتماعی- حکومتی صادر شده است تا دینداران ... از سعادت جاویدان محروم نشوند.»

کلمه‌ی «ظاهراً» در اینجا برای چیست؟ وانگهی، از نظر ایشان، اکنون تکلیف چیست،

۱. بقره (۲) / ۲۱، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۳، انعام (۶) / ۱۵۳ و اعراف (۷) / ۱۷۱.

آیا باید اجرا شوند یا خیر؟

۵- در مورد آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... لِيُقِيمُوا لِلنَّاسِ بِالْقِسْطِ» (حدید ۵۷/۲۵) فرموده‌اند: «معنی و منظور آیه، آن طور که بعضی‌ها تصور و تبلیغ کرده‌اند، این نیست که مردم و دیگران را برای مبارزه با ظلم و استبداد و استکبار و یا بسط عدالت و دیانت در دنیا، بسیج نمایند؛ بلکه خود مردم در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت باشند.»

در این مورد باید گفت، اولاً، دلیل چنین تفسیر فردگرایانه از آیه چیست؟ ثانیاً، «ناس» معادل فارسی «مردم» است و لذا اسم جمع است و در این صورت معنای آیه این می‌شود که عدالت را جمعی اجرا کنید؛ دعوت به قیام «لِيُقِيمُوا» مؤید این نظر است. ثالثاً، گفتیم که عدالت و به‌طور کلی دینداری تام و تمام، بدون تأسیس یک جامعه‌ی عادلانه ممکن نیست. در این صورت، قرآن دعوت به امر محال نمی‌کند (البته تکلیف شخصی در هر حال از کسی ساقط نیست). رابعاً، اگر مردمان را برای مبارزه با ظلم و ستم بسیج کنیم و دینداری و عدالت را در جهان گسترش بدهیم، از هدف قرآن دور افتاده‌ایم؟

۶- گفته شده است:

«ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌هاست و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و...»

اولاً، این یک استدلال متکلمانانه است که به حق مورد انتقاد ایشان هم هست. مگر همین خدای خالق، «تیراندازی» و «زراعت» و ... ما را در قرآن به خود نسبت نمی‌دهد؟ ثانیاً، هیچ‌کس نگفته است پیامبران آمده‌اند کار رئیس‌جمهور و فرماندار و شهردار را بکنند. سخن این است که فی‌المثل، پیامبر اسلام به مقتضای رهبری و عمل سیاسی و اجتماعی تصمیماتی گرفته و عمل کرده و از این نظر بین پیامبر و دیگر مدیران جامعه فرقی نیست، و این نقش، از شأن نبوت وی نمی‌کاهد.

۷- اما در مورد آفات امتزاج دین و دنیا، فرموده‌اند:

«شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقی و معقول که هدف از بعثت و رسالت انبیاء، سلامت و سعادت زندگی انسان‌ها و اداره‌ی صحیح دنیا بوده است یا توأم با آخرت می‌باشد، یک سلسله زیان‌ها و آفات و انحرافات به‌بار می‌آورد که نهایت آن «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» شدن است.»

و آن گاه این موارد را بر شمرده‌اند :

- ۱- تبدیل توحید به شرک،
- ۲- انحراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جواب گویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و مشکلات دایم‌التزاید فردی و اجتماعی دنیا،
- ۳- زیان دیگر، نتایج معکوس و تجربیات تلخی است که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود،
- ۴- اسلامی که با پشتوانه و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا،
- ۵- (شماره ۵ چون از آفات نبود، حذف شد)،
- ۶- اعتقاد به اینکه پیامبران خدا...
- ۷- طرز تفکر «دین برای دنیا» ... باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان احساس وظیفه و نگرانی نکنند...

در باره این آفات نیز چند نکته را به طور اجمال یادآوری می‌کنم:

اول، دین و وحی وقتی از آسمان به زمین می‌آید و به ذهن انسان‌ها منتقل می‌شود، خصلت بشری پیدا می‌کند و هر چیز بشری اشتباه‌پذیر و لذا مشمول قاعده کلی کون و فساد است و در معرض آفات و انحرافات قرار دارد. ما امروز کدام دین را می‌خواهیم حفظ کنیم که به اشتباه و انحراف و آفت دچار نشود؟ دوّم، اگر بنا بود که دین مورد اتهام واقع نشود و دینداران به دین لطمه نزنند و یا از طریق اشتباهاتشان دین را زیر سؤال نبرند، علی‌القاعده در مرحله‌ی اول، پیامبران می‌بایست چنین روشی را در پیش می‌گرفتند تا خود و دین‌شان متهم نشود. آیا پیامبر و یا امام علی (ع)، کم مورد سؤال و اتهام هستند؟ درست است که ایشان تأکید فرموده‌اند رهبانیت و ترک دنیا مطلوب نیست، اما بالاخره روشن نکرده‌اند که یک مؤمن چه نوع رابطه‌ای با دینش دارد و در واقع دین او به چه کار او می‌آید. دین برای دنیا، غلط و آفت‌خیز، دین و دنیا با هم نیز غلط و مردود، ترک دنیا و رهبانیت و بی‌مسئولیتی هم اشتباه و انحراف، پس چی؟ وقتی ایشان می‌فرمایند اصلاح امور دنیا کلاً و ضمناً منظور ادیان نبوده است و اگر هم حکمی صادر و یا عمل شده «ظاهراً» بوده و بعد می‌گویند اگر کوچکترین آمیزشی بین دین و سیاست و دین و دنیا صورت گیرد، آفاتی پدید می‌آید و اصولاً دین و دنیا را فیل و فنجانی دانسته‌اند که «از هر جهت در دو سطح بی‌نهایت متفاوت» هستند

و مخلوط کردن آن دو با هیچ منطق و عقلی جور در نمی آید و ... نتیجه‌ای جز تنزه‌طلبی و اعراض کامل مؤمن از دنیاست؟

راه دیگر آن است که بگوییم دنیا و انسان برای دین است؛ یعنی انسان باید در خدمت دین باشد. و اگر این نظر را قبول کنیم، مشکلات و آفاتی در پی خواهد آمد که فکر نمی‌کنم آقای مهندس آن را درست و مقبول بدانند. البته یک راه حل دیگر قابل تصور است و آن اینکه هر مؤمنی مبارزه بکند و فعالیت اجتماعی و سیاسی و دنیایی هم داشته باشد؛ ولی پیوسته اعلام کند که این کارها هیچ ربطی به دین او ندارد. البته واضح است که این نظر هم با برخی از عقاید و زندگی سراسر ایمان و مبارزه‌ی ایشان سازگار نیست؛ به ویژه آنجا که می‌گویند دین نسبت به امور دنیا بی‌نظر و بی‌موضع و بی‌اثر نیست.

سوّم، جدایی دین و دنیا نیز آفاتی به‌بار می‌آورد که به نظر من ویرانگرتر و خطرناک‌تر و ضد‌دینی‌ترند، از جمله اینکه:

۱- مؤمن از هدایت دین در عرصه‌ی زندگی اجتماعی (و حتی فردی) محروم خواهد شد.

۲- شرک و کفر عملی و بی‌عدالتی و ... بر جامعه‌ی دینداران حاکم خواهد شد.

۳- در این صورت، نه از خدا خبری خواهد بود و نه از اخلاق و آخرت اثری.

۴- دین بهترین ابزار حاکمان و دنیاداران خواهد بود.

۵- در حال حاضر این تفکر تمامی دستاوردهای صدسال مبارزه اسلامی را بر باد خواهد داد.

و «هَلُمَّ جَرًّا»!

چهارم، آفاتی که بر شمرده‌اند، عمدتاً مربوط می‌شوند به تفکر خاصی که اکنون از دین و سیاست و حکومت و فقه و ... در جامعه‌ی ما وجود دارد و این تفکر نه لزوماً عین دیانت است و نه عین سیاست، و نه مربوط است به تمامی مسلمانان و متفکران دیگر. اما در باره آفات یاد شده توضیحی می‌دهم:

در مورد اول، هر چند که دین در هیچ حالتی از خطر لغزش و آلودگی با شرک مصون نیست و طبعاً اگر دین را مبنا و بنیاد سیاست و جامعه و اصلاح امور دنیا بدانیم، بیشتر در معرض شرک‌زدگی قرار دارد، اما این لغزش اولاً، ذاتی و الزامی نیست؛ ثانیاً، باید در نظر و عمل تدبیری اندیشید که خطر رفع گردد و یا به حداقل برسد.

۱. و امثال آن یا چیزهای مشابه دیگر.

در مورد دوم، این اشکال متوجه کسانی است که معتقدند اسلام اولین و آخرین حرف را در باره رفع مشکلات و نیازهای آدمی گفته و هر چه هم گفته نشده، فقیهان از طرف خدا می گویند که البته این فکر غلط است.

در مورد سوم، باز باید کسانی پاسخگو باشند که حکومت را برای همیشه آسمانی می دانند و معتقدند افراد خاص و یا گروه خاصی از طرف خداوند مالک الرقاب مردم هستند.

در مورد چهارم، این نیز مانند مورد دوم و سوم است. بی گمان اگر بنا باشد دین با اکراه پیش برود و توجیه گر قدرت سیاسی و تقدس بخش حکومت باشد، کالای شیطان است. اما چه کسی گفته است هر نوع ربط دین و دنیا و یا ربط دین و سیاست و دولت لزوماً با زور و قدرت و تحمیل عقیده همراه است؟ حکومت پیامبر و علی (ع) نشان می دهد که چنین الزامی در کار نیست.

در مورد ششم، این سخن، سخن حقی است. اما باید گفت که اولاً، این نظر چه تناقضی با ارتباط دین و دنیا دارد؟ آیا نمی توان در عین مبارزه و تأسیس جامعه براساس دین، چنین تلقی ای از دین داشت و نقش نهایی و انحصاری دین را حفظ کرد؟ ثانیاً، اگر دین از دنیا و جامعه و سیاست جدا شود، هرگز مردمان در شرایط بحرانی و سخت به دین پناه نخواهند برد. مردم دنبال دینی خواهند رفت که مشکلات مادی و معنوی آنان را در همین دنیا حل کند (البته منظور راه حل اساسی و ایدئولوژیک است، نه اجرایی و عملی). بهترین دلیل این مدعا، ماهیت و چگونگی اقبال مردم از پیامبران در طول تاریخ بوده است. چرا اکثریت قریب به اتفاق مؤمنان عصر پیامبر، از محرومان و طبقات فرو دست جامعه بوده اند؟ چرا به شهادت صریح قرآن، همواره مترفین در صدر تکذیب کنندگان انبیاء بوده اند؟

آری ممکن است که در شرایط سخت، دین باطنی برای کسانی جاذبه ای داشته باشد و از فشار خارج به درون پناه ببرند؛ ولی روشن است که در این صورت، دین یک ابزار تخدیر و تسکین آلام و آرامش غیر معقول و عامل خوش خیالی خواهد بود، همان نقشی که تصوف و دین صوفیانه غالباً در طول تاریخ داشته است. در سال های اخیر نیز در جامعه ای ما چنین دینی طرفدارانی پیدا کرده و دوباره دین فردی و صوفیانه و شعر و ادب به اصطلاح عرفانی و چله نشینی و ورد و دعاخوانی تخدیری و مسئولیت سوز، شدیداً رایج شده است. اما چنین استقبالی از دین، نه مطلوب ادیان است و نه مطلوب

قرآن و نه مطلوب آقای مهندس [بازرگان].

در مورد هفتم نیز باید گفت که ایراد متوجه تفکر و تفسیری از دین است که البته غلط است و باید آن را اصلاح کرد. نکته‌ی مهم آن است که اتفاق ربط دین و دنیا و دین برای دنیا است (صرف نظر از درست یا نادرست بودن آن) که زاینده‌ی علم و فرهنگ و آبادانی و پیشرفت و توسعه است. این که گفته شده است:

«مسلمانان اولیه در اثر نفوذ ایمان و تربیت قرآن و حرکت به سوی آخرت و خدا، نهضت پرشتابی را در قلمرو جغرافیایی... به وجود آوردند»

جای تأمل دارد. آیا منظور آن است که انگیزه فقط خدا و آخرت بوده و هیچ گونه انگیزه و منفعت دنیایی در کار نبوده است؟ بی گمان آیاتی چون:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»^۱

و

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^۲

و روایاتی چون «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» و ... که جمله‌گی مربوط به همین دنیا و برای انتفاع دنیوی است، در نهضت پرشتاب مسلمانان برای خلق آن تمدن بزرگ، نقش داشته است. علوم و معارف و تمدن و فرهنگ اسلامی جزو دیانت اسلام نیست و محصول تلاش مسلمانان است؛ اما بی گمان، تفکر دنیاگرا و علمی و تجربی قرآنی، عامل مؤثری در رشد و شکوفایی فرهنگی مسلمانان بوده است.

کوتاه سخن اینکه، بخش عمده‌ی اشکالاتی که ما امروز در ایران داریم، ناشی از تفکر پیوند دین و دنیا نیست؛ بلکه ناشی از انتظارات غلطی است که از دین داریم. ظاهراً امروز ساده و آسان‌ترین راه آن است که مرزی به استواری دیوار چین، بین دین و دنیا و یا دین و سیاست بکشیم تا هم دین را پاک نگه داریم و هم خودمان را دچار مشکلات و دردسر نکنیم. اما به نظر حقیر، این راه نه با دین سازگار است و نه در واقع مشکلی را حل می‌کند. باید با سرپنجه‌ی تدبیر و تفکر، گره‌های فکری و عقیدتی را یکی پس از دیگری گشود.

۸- یکی از نکات در این نگاه‌هاست آن است که «خدا» و «دین» یکی شمرده شده است. درست است که محور دین خداست، اما دین غیر از خداست. دین، پیام و

۱. عنکبوت (۲۹) / ۲۰.

۲. هود (۱۱) / ۶۱.

تکالیف خداوند است برای انسان. از این رو هیچ اشکال ندارد که بگوییم دین برای انسان است و می‌خواهد مشکلات دنیایی نوع انسان را به گونه‌ای حل کند که تقرب به مقام ربوبی حاصل شود. واقعاً همین نقش دین است که بی‌رقیب است و مکاتب بشری از آن ناتوانند. هرگز کسی نمی‌گوید خدا برای انسان و یا در خدمت انسان است؛ چنین سخنی ضد عقل و منطق و قطعاً شرک محض است. این خلط و خلط دنیا و دنیاپرستی سبب شده است که ایشان بفرمایند:

«دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بهشت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردد، نه دین است، نه خدا و نه آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید.»

تا اینجا، بحث اصلی و موضوع نوشته مورد نقد و بررسی قرار گرفت. اما لازم می‌دانم به چند نکته اساسی دیگر در آن نوشته اشارتی بکنم:

۱- در نوشته آمده است که در نامه امام علی (ع) به مالک اشتر، «تفکیک کامل دین از سیاست» وجود دارد. این درست است که امام در آن نامه‌ی طولانی، صریحاً به مسائل دینی خاص و عقاید فردی و شخصی افراد اشارتی روشن نکرده است، اما به صرف آن نمی‌توان ادعا کرد که امام به جدایی کامل دین از سیاست معتقد بوده است و به‌ویژه نمی‌توان گفت که به‌استناد این، دین به‌طور کامل از سیاست جداست.

۲- یکی از مسائل بسیار حساس و مهمی که در تمامی مباحث و مسائل نظری و عملی اسلام (از جمله مسئله مورد بحث در این مقاله) اثر می‌گذارد و مبانی و استدلال‌ها و نتایج را دچار دگرگونی اساسی می‌کند، مسئله‌ی «عصمت» پیامبر و به ویژه عصمت امامان و در نتیجه «سنت» و نقش آن در معارف و عقاید و اعمال مسلمانان است.

ظاهراً جناب مهندس، عصمت را قبول دارند و صلاحیت انحصاری و دایمی و نهایی امامان را برای مدیریت فکری و سیاسی جامعه پذیرفته‌اند. در این صورت نمی‌توانند فقط به قرآن استناد کنند و از سنت و سیره‌ی امامان دوازده‌گانه استفاده نکنند و به ویژه به انتقادات اهل حدیث پاسخ نگویند. اما گویا ایشان برای اعمال پیامبر و امامان «حجیت شرعی» قایل نیستند و لذا می‌گویند، غیر از آخرت و خدا، اعمال و تصمیمات پیامبر «در عین ارزنده و ممتاز بودن، جزو دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول: «إِنَّهُوَ إِلَّا وَحْيُ يُوْحَى»^۱ نمی‌گردد». این نظر، لااقل با عقاید

۱. نجم (۵۳) / ۴.

رایج و سنتی از عصمت پیامبر و امامان و حجیت افکار و اعمال و احکام صادره از سوی آنان سازگار نیست؛ نظری که علی‌الظاهر مورد اعتقاد ایشان هم هست.

در مورد قیام امام حسین (ع) فرموده‌اند:

«... خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام، نه از آن یزید و خلفاست، نه

از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت، به انتخاب خودشان است.»

اما در جای دیگر گفته شده است:

«علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) و یازده فرزندش، بنا به توصیه‌ها و دلالت‌های

رسول خدا و عملکرد و تجربه‌های بعدی خودشان، حقاً و عملاً جانشینان

شایسته‌ی بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری در امر آخرت و

خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت داشتند.»

اگر واقعاً عملاً و حقاً، حکومت و مدیریت از آن امامان یازده گانه بوده است،

دیگر نمی‌توان گفت امام حسین - و یا هر امام دیگر - امامت و مدیریت را حق خود

نمی‌دانسته و آن را به انتخاب مردم واگذار کرده است. اصولاً به نظر می‌رسد که بین

حق ذاتی مدیریت برای امام و حق انتخاب مردم ناسازگاری ذاتی وجود دارد.

۳- در مورد زرتشت گفته شده است که «در قرآن کمتر از او یاد شده است.»

ظاهراً هیچ از او یاد نشده است. فقط از مجوس یاد شده که غالباً آن را پیروان

زرتشت دانسته‌اند.

۴- گفته شده است که دکتر شریعتی «جهان‌بینی‌ای که از ترکیب دیالکتیک و

اسلام طراحی کرده بود، عرضه کرد». این سخن کلی و بی‌توضیح، کاملاً شبیه

آفرین است. منظور از «دیالکتیک» چیست؟ و منظور از «ترکیب» کدام است؟

درست است که شریعتی دیالکتیک را به‌عنوان روشی برای فهم و تحلیل جهان و

انسان و جامعه و تاریخ قبول داشت، اما:

اولاً، دیالکتیک او، دیالکتیک سقراطی و حداکثر هگلی بود، نه دیالکتیک

مارکسی، و لذا بهترین نقدها را از دیالکتیک ماتریالیستی - مارکسیستی انجام

داده است.

ثانیاً: در نظر شریعتی، دیالکتیک سقراطی اساساً شرقی و عرفانی و دینی است و

لذا وصله‌ای است ناچسب بر پیکر ماتریالیسم و مارکسیسم.

ثالثاً، شریعتی هرگز دیالکتیک را به‌عنوان یکی از مبانی شناخت اسلام به کار

نگرفت و هرگز تلاش نکرد ترکیبی از اسلام و دیالکتیک ارائه دهد.

رابعاً، اصولاً ترکیب دیالکتیک و اسلام ناممکن است، چرا که دیالکتیک فقط یک روش بشری است برای فهم هر چیز و اسلام یک ایمان و یک دستگاه اعتقادی است، مبتنی بر وحی.

خامساً، شریعتی روش دیالکتیک را در برابر منطق صوری ارسطویی مطرح می‌کرد، نه در برابر اسلام و یا قرآن.

۵- کلام آخر اینکه، تلاش استاد بزرگ جناب مهندس بازرگان را در جهت اعتلای کلمه‌ی حق و پیراستن دین از زنگارهای شرک و خرافه و پندارهای نادرست ارج می‌نهیم؛ اما چنین به نظر می‌رسد که تلاشی که در این نوشته صورت گرفته است، ناموفق و لااقل دچار ابهامات و نارسایی‌های بسیاری است. این سخن که:

«با گفتن اینکه تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء آخرت و خداست، ما می‌خواهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های عرضه شده از طرف مکاتب غرب و شرق را که با دید کوتاه بشری و هدف مشترک دنیاخواهی یا دنیاپرستی تدوین شده است، نفی کنیم و ناقص بدانیم.»

مشکلی را حل نمی‌کند؛ چرا که بانیان ربط دین و سیاست و مبارزه اجتماعی و یا طرفداران آن در عصر ما نیز دقیقاً همین نیت خیر و انگیزه‌ی درست را داشتند. آنان نمی‌خواستند خدا را در خدمت انسان و یا سیاست و مطامع دنیوی دریاورند و محمد(ص) را در سطح مارکس و لینن و ... پایین بیاورند؛ بلکه آنان معتقد بودند که اسلام، مکتب اجتماعی فراگیری است که ابعاد مثبت و درست مکاتب دیگر را هم در درون خود جا داده و در نهایت، از جامعیتی برای رفع مشکلات مادی و معنوی و اخلاقی برخوردار است که هیچ مکتب و ایدئولوژی دیگر برخوردار نیست. پس نیت و انگیزه‌ی آقای مهندس با کسانی چون شریعتی یکی است. اما تفاوت اساسی در آن است که شریعتی و امثال آن کوشیدند مکتبی دینی در برابر مکاتب بشری و غیردینی عرضه کنند؛ ولی آقای مهندس تاکنون چنین مکتبی به‌طور مشخص ارائه نداده‌اند و بلکه اخیراً و به‌ویژه در همین نوشته مورد بحث، کوشش وافر دارند به طور کلی دین را از حوزه دنیا و جامعه و امور اجتماعی دور نگه دارند. اگر واقعاً دین و دنیا را فیل و فنجانی بدانیم که هیچ ربطی به هم ندارند و معتقد باشیم دیانت، کلاً و ضمناً کاری به امور دنیایی مردم ندارد، چگونه می‌توانیم جهان‌بینی و ایدئولوژی عرضه کنیم که نقص و انحراف مکاتب بشری را آشکار کند؟ چرا که در این صورت قیاس مع الفارق کرده‌ایم.

به هر حال، تمامی انتقادات و باریک‌بینی‌هایی که در این نقد و بررسی صورت گرفته است، صرفاً به قصد روشن شدن حقیقت و پیراستن نظریه‌ی آقای مهندس از ابهامات و یا تناقضاتی بوده است که به نظر حقیر رسید. اگر گستاخی و اسائه ادبی بر قلم من رفته است، پوزش می‌خواهم.

حسن یوسفی اشکوری

۱۳۷۳/۷/۱۶

به نام خدا

مقدمه

شک نیست که تعالیم انبیای الهی، غالباً بر محور «آخرت» و «خدا» دور می‌زند. لیکن با نگاهی به تاریخ زندگی پیامبران خدا ملاحظه می‌کنیم که آن بزرگواران در زمینه‌ی تمشیت امور معیشتی مردم نیز دستورهای داده و اوامر و نواهی صادر کرده‌اند که به مرحله‌ی عمل هم درآمده است.

به عنوان نمونه، پیغمبر اکرم (ص) که آخرین فرستاده‌ی خدا و حامل کامل‌ترین شریعت، از جانب پروردگار عالم است، هم رهبر دین و هم زمامدار جامعه بود. از سوی دیگر دیده می‌شود که مجموعه‌ی این اوامر و نواهی و مقررات در فتوای فقها متمرکز شده و تبلور یافته است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تشکیل حکومت شرعی به رهبری مرجع تقلید، باید اذعان کرد که مسئولین روحانی امور مملکت که غالباً در رده‌ی بالای جامعه بودند، تمام نیروی خود را صرف پیاده کردن مقررات اسلامی در کشور کردند؛ ولی در عمل به این نتیجه رسیدند که فتاوی فقها که در رسائل عملیه نوشته شده است، قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای روز مملکت نیستند. به ناچار در زمینه‌های مختلف امور قضایی، حقوقی، جزایی و مالی، در عمل به احکام اولیه صرف نظر نموده و به احکام ثانویه رجوع کردند؛ چون این راه و روش هم کافی به مقصود نبود، ابتدا به دستور امام [خمينی] و سپس با اصلاحاتی که در متن قانون اساسی به عمل آمد، اقدام به تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نمودند. به این ترتیب، مسائل اساسی کشور با عقل و منطق و نیاز روز حل و فصل گردید. نمونه‌های

فراوانی از مصوبات مجمع مزبور در زمینه‌ی مسائل بانکی، ملی، مدنی و حقوقی، مؤید این واقعیت است.

بنابراین ما در مقابل یک پرسش اصولی قرار گرفتیم و آن اینکه، اگر احکام (منظور فتاوی مشهور فقها است) ابدی است و باید به عنوان حکم لایتغیر الهی باقی بماند، راه و روش انتخابی، خلاف شرع است و اگر از عمل به مصوبات مجمع تشخیص مصلحت خودداری نماییم، امور مملکت معطل مانده و مختل می‌شود. این مشکل به یکی از دو طریق زیر قابل حل به نظر می‌رسد:

۱- بازنگری به مبانی فقهی احکام و فتاوی فقها، که غالباً اقتباس از یکدیگر و به تبعیت از علمای پیشین صادر شده است. این کار باید با حریت کامل و شجاعت لازم انجام شود. البته راهی کوتاه‌مدت و فوری نیست، بلکه درازمدت و پریچ و خم است و مستلزم صرف وقت و مباشرت افراد ذی‌صلاح، بصیر و آگاه به مقتضیات زمان و مبانی دین می‌باشد و باید انتظار داشت که صدور فتواهایی متفاوت و مغایر فتاوی سنتی مشهور پیشین نیز جنجال برانگیز و مشکل آفرین بوده و قربانی هم بگیرد.

۲- پذیرفتن طرح جناب آقای مهندس بازرگان در بحث مانحن‌فیه است که خلاصه‌ی آن این است: اصولاً انبیای الهی مأموریتی جز اعلام مراتب توحید و تفهیم اعتقاد آخرت به مردم نداشته‌اند و امور دیگری از قبیل تمشیت امور مادی و زندگی روزمره‌ی جامعه، حتی اداره‌ی کشور و مسائل سیاسی را به خود مردم وا گذاشته‌اند؛ لذا مبادرت انسان به حل و فصل مسائل زندگی جامعه، عملی مجاز و منطقی می‌باشد. این ادعا و طرح چنین نظریه‌ای، در عین اهمیت، قابل بحث و گفت‌وگوست و به همین علت انجمن اسلامی مهندسین، سال گذشته سمیناری تحت عنوان نقدی بر سخنان استاد ترتیب داد و از صاحب‌نظران دعوت کرد تا نظریات خود را که و علیه آن در معرض قضاوت افراد قرار دهند. نگارنده در عین اینکه مسئله‌ی فوق را از اهم مسائل روز می‌دانم و مخالفتی اصولی با آن ندارم، سئوالاتی دارم که به نظر خودم، در سخنرانی اولیه‌ی ایشان و در متن تعدیل شده به آن پاسخ داده نشده است و اینک خلاصه‌ی آن را به شرح زیر مطرح می‌کنم:

۱- استاد فرموده‌اند: مسئله‌ی رستاخیز و معرفت خدا برای بشر ناشناخته و نامأنوس و غیرقابل آزمایش بوده و خارج از حیطه‌ی حواس و مشاهدات او می‌باشد. درحالی

که باید گفت مسئله‌ی خدا، مجهول و غیرقابل شناسایی برای بشر نبوده، بلکه مجادله و محاوره‌ی دانشمندان مادی و الهی در طی قرون متمادی نشانگر آن است که این مسئله قابل تحقیق و بررسی و شناسایی بوده و رابطه‌ی خدا و انسان نیز جزو نیازهای فطری و روحی او بوده است. اصولاً نیاز به پرستش و نیایش، در درون ضمیر غیرمستشعر انسان نهفته است و پیرامون آن مکاتب متعدد فلسفی پیدا شده است. کار انبیاء فقط جهت دادن به این نیاز فطری و دعوت مردم از پرستش خدایان متعدد به سوی خدای واحد بوده است. در مورد مسئله‌ی رستاخیز نیز باید گفت، با اینکه قیامت از مسائلی است که ظاهراً پیامبران مبتکر و عنوان کننده‌ی آن بوده‌اند، ولی چنین نیست. در تاریخ انسان‌های قدیم نیز می‌خوانیم که این طرز تفکر و اعتقاد به زندگی پس از مرگ سابقه دارد و در همین قبایل مختلف، اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ تا آنجا قوت داشته است که در کنار مرده‌های خود، مواد غذایی و گاهی همسر وی را دفن می‌کردند تا پس از زنده شدن مجدد بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

۲- استاد در جای دیگر اذعان کرده‌اند که در قرآن، احکام و حدودی برای ارث، قصاص، قضا، حکومت، حجاب، برده‌گیری و برده‌داری، معاملات، جنگ و غیره آمده است، لیکن هدف از وضع این قوانین و مقررات، جلوگیری از تعدی و تجاوز زورمندان به ناتوانان و افتادن در دام شیطان و محروم شدن از رحمت حق بوده است. در پاسخ می‌گوییم به هر مقصد و هدفی که این مقررات وضع شده باشد، سؤال این است که آیا این حدود و مقررات، ابدی و غیرقابل تغییراند؟ یا مختص زمان نزول وحی بوده و بعداً اجباری به حفظ آنها با همان ویژگی‌های زمان وضع آنها نیست؟ اگر پاسخ مثبت است و ابدی نیستند، به چه دلیل نقلی به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم؟ و اگر منفی است - یعنی باید مقررات به همان شکل اولیه‌ی خود باقی بماند و به آنها عمل شود - مشکل مقدمه‌ی این مقاله را پیدا می‌کنیم که این مقررات در عمل قابل اجرا نبوده و منسوخ شده است. به علاوه شق دوم اعتقاد سنتی علمای فقه است و مطلب جدیدی نیست.

۳- استاد فرموده‌اند، دین هیچ‌گاه نیامده است که به مردم درس خیاطی، آشپزی و یا کشتی‌سازی بیاموزد و اصولاً مسائل علمی را مطرح ساخته و تعلیم بدهد. به علاوه، نیازهای روزافزون علمی و صنعتی بشر آنچنان وسعت پیدا کرده و در حال

گسترش است که ملاحظه می‌کنیم دین اسلام که کامل‌ترین ادیان الهی است، به یک از هزار آن پرداخته و نمی‌توانسته پردازد و چنین انتظاری از دین غیرعقلایی است. این امور، جزء وظایف انسان است و باید با کمک علم و تجربه و عقل متناسب با زمان به آنها پرداخت.

موارد عنوان شده کاملاً منطقی است؛ دین نیامده است که درس سیاست یا صنعت و یا کشتی‌سازی به مردم بدهد، اما هیچ قانونی هم چنین وظیفه‌ای را به عهده نمی‌گیرد. قوانین و مقررات، روابط کلی حاکم بر معاملات، تجارت و اخلاق را بیان می‌کند نه خود علم را. دین هم از مقوله‌ی قوانین و مقررات است و نباید وارد متن علم و صنعت شود. درست است نیازهای دنیای کنونی بشر زیاد و در حال گسترش است و دین اسلام جز در مواردی قلیل، پیرامون آنها سخنی نگفته است. ما هم در آن بخش که نگفته است حرفی نداریم؛ صحبت بر سر آن مواردی است که به آنها پرداخته است. می‌خواهیم بدانیم در محدوده‌ی مقرراتی که وضع کرده و عمل به آنها را تکلیف شرعی دانسته است، چقدر و تا چه زمان تعهد داریم؟

۴- استاد اشاره کرده‌اند، در صورتی که همه‌ی این قبیل مسائل را از دین بخواهیم - که این اشتباه است - لازم می‌آید که علمای دین مدیران جامعه و زمامداران کشور شوند و وضع همین می‌شود که می‌بینیم! و روزبه‌روز به خرابی دنیا و آخرت‌مان نزدیک‌تر می‌شویم.

در پاسخ باید گفت، چنین ضرورتی الزامی نیست؛ علمای دین، قانون‌دانان مذهب‌اند، نه مدیران اجرایی. مگر برای اداره‌ی کشور در جوامعی که حکومت‌ها بر مبنای دموکراسی از طرف مردم برگزیده می‌شوند، انتخاب‌شوندگان لزوماً حقوق‌دانان جامعه‌اند؟! که در نظام اسلامی ضرورت داشته باشد فقها اداره‌ی کشور را به‌دست بگیرند. مسئله‌ی وضع قانون یا در اصطلاح دین، کشف حکم شرعی از منابع مربوطه به اداره‌ی امور جامعه، دو وظیفه و مقوله‌ی مستقل و جدای از یکدیگر است و چنین نتیجه‌گیری نه عقلی است و نه شرعی؛ هر چند در عمل، کار به اینجا کشیده شده باشد.

با پاسخ مستدل به سئوالات مطرح شده فوق، شاید بتوان نظریه‌ی استاد را که سال‌های اخیر عنوان کرده‌اند، تکمیل و راهگشای جوامع اسلامی قرار داد.

سعید غفارزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ الطَّاهِرِينَ

با تشکر و سپاس، اینک متن خلاصه شده‌ی عرایض اینجانب را که در یکی از جلسات بررسی سخنرانی آقای مهندس بازرگان ایراد شده، تقدیم می‌دارم. آنچه بنده از این سخنرانی می‌فهمم این است که یگانه برنامه‌ی انبیاء که از طرف جناب ایشان عنوان شده به دو بخش ایجابی و سلبی تقسیم می‌شود: **بخش ایجابی:** شناساندن خداوند به مردم و آشنا کردن آنها با آخرت که اگر این برنامه نمی‌شد، مردم نه با خداوند آشنایی داشتند نه با آخرت. **بخش سلبی:** اداره‌ی امور دنیایی مردم مخصوصاً حکومت بر مردم، جزو برنامه اصلی انبیاء نبوده است.

در جواب باید عرض کنم، به علت‌هایی که با استناد به آیات صریح قرآنی در سخنرانی عرض شد، انسان ذاتاً موجودی است خداجو و فطرتاً در راه عبادت خداوند است و جز این نمی‌تواند کرد؛ ولی به علت اینکه در زندگانی دنیا قرار دارد - که دارالبلاء است - اگر به حال خود وا گذاشته شود، راه خود را ممکن است به سوی خداوند با اعوجاج طی کند که در انسان‌های مختلف به نسبت‌های مختلف است و انبیاء رسالت بسیار عظیم و مهم شاخص بودن برای تشخیص دادن صحیح از ناصحیح را دارند.

آیات زیادی در قرآن کریم بر این مدعا، دلیل‌اند که فقط آیه زیر را برای مثال نقل می‌کنم:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»^۱

در مورد آخرت هم کلیه‌ی آیات - که تقریباً یک سوم آیات قرآنی را تشکیل می‌دهد - همگی برای نشان دادن این مسئله هستند که آخرت نه یک مسئله‌ی غیرقابل باور و درک بشری، بلکه یک سنت جاری در طبیعت است که انسان‌ها به آن توجه نداشته‌اند؛ در حالی که ذاتاً همه‌ی فرقه‌ها و اقوام و ملل در طول تاریخ به نحوی آخرت را باور داشته‌اند. در این مورد هم وظیفه‌ی بسیار سنگین انبیاء و مخصوصاً نبی مکرم اسلام، زدودن زنگار شک و تردید از این باور ذاتی است و برای این منظور، در آیات زیادی نظر انسان را به بداء در خلقت معطوف داشته، با استشهادات زیادی از طبیعت، با عباراتی نظیر: «كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۲، «كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»^۳ و یا «كَذَلِكَ النُّشُورُ»^۴، سعی در از بین بردن هر گونه شک و تردید از ذهن انسان‌ها می‌نماید. و چون شناختن هر دو مسئله خدا و آخرت از ذاتیات انسان است، پس قرآن خود را در آیات زیادی ذکر (یادآوری) معرفی می‌کند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»^۵

حتی قرآن مسئله‌ی بداء و عود را در عالم قابل رؤیت دانسته و می‌فرماید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ.»^۶

و در آیه قبل از این آیه با توضیح می‌پرسد:

«أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ.»^۷

در مورد بخش سلبی مثلاً فرموده‌اند:

۱- «ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا... دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها... است.»

باید نظر قرآن را به عنوان نماینده‌ی سایر کتب الهی نسبت به دنیا بررسی کنیم. قرآن، این جهانی را که ما در آن زندگی می‌کنیم، «دنیا»ی «پست‌تر و نزدیک‌تر» و در

۱. نحل (۱۶) / ۶۴. ۲. روم (۳۰) / ۱۹، زخرف (۴۳) / ۱۱. ۳. ق (۵۰) / ۱۱. ۴. فاطر (۳۵) / ۹. ۵. نحل (۱۶) / ۴۴. ۶. عنکبوت (۲۹) / ۲۰. ۷. عنکبوت (۲۹) / ۱۹.

مقابل آخرت، «متاع» (بهره کم و موقت) معرفی می کند:
«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»^۱

و آخرت را زندگی همیشگی و دارالقرار می شناساند:
«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲

اگر این برداشت از قرآن درست باشد - که صد البته هست - کار درست هم این است که همه‌ی بها به آخرت داده شده و دنیا به عنوان مقدمه و مزرعه‌ی آخرت مورد دقت و اهمیت قرار گیرد؛ مثلاً در مورد اتفاقات که نفس انسانی به زحمت تن به رضا می دهد، «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳ را پیش می کشد که یکی از بهترین نشانه‌ها و وجوه تمایز یک قانون الهی با یک قانون و دست نوشته‌ی انسانی است. به قول کتاب «کلیله و دمنه»: منظور زارع از زرع اش گندم است که قوت او است و گاه به تبیع حاصل آید. به همین دلیل، انسان‌ها را تشویق و توصیه کرده‌اند که آنچنان دلبستگی به دنیا پیدا نکنند که آنها را از آخرت باز دارد:

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا. وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۴

۲- اگر مورد دنیایی به طور مشروح در قرآن نیامده، امور آخرتی هم با جزئیات در قرآن مضبوط نیست؛ مثلاً هیچ گونه اشاره‌ای در مورد نماز که ستون دین است به نحوه‌ی خواندن، تعداد رکعات، اوقات دقیق ادا و قضا و ده‌ها مطلب دیگر به چشم نمی خورد؛ اما خود پیامبر اکرم (ص) به صورت یک اعلامیه‌ی عمومی در پایان عمر شریف اعلام فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرِبُكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ يَبْعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يَبْعِدُكُمْ عَنِ اللَّهِ وَ يَقْرِبُكُمْ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ»

خود قرآن دین را یک عقیده معرفی نمی کند؛ بلکه آن را «فِطْرَةَ اللَّهِ» معرفی می نماید که:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

۱. رعد (۱۳) / ۲۶. ۲. عنكبوت (۲۹) / ۶۴.
۳. بقره (۲) / ۲۶۵. ۴. اسراء (۱۷) / ۱۸ و ۱۹.

لَخَلَقَ اللهُ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمُ^۱

در این صورت البته باید کل نظام با کل دین و با کل زندگی انسان‌ها منطبق باشد، وگرنه این استدلال قرآنی - نَعُوذُ بِاللَّهِ - درست نیست.

۳- دگرگونی مدام زندگی انسان‌ها، ما را و می‌دارد که فکر کنیم دست دین در امور دنیایی بسته است. اما آنچه در عالم اتفاق می‌افتد که ما تصور می‌کنیم زندگی انسان‌ها را آنچنان دگرگون کرده است که دیگر از دست و توانایی دین خارج است تا بتواند این چنین جوامع متحول را اداره کند، اگر توجه شود، این تغییرات یا:

الف، تکنولوژیک هستند که در آن صورت به هر نحوی که باشند، در داخل نظام عالم خواهند بود و داخل حیطه‌ی دین، و دلیل آن هم اشارات روشن از این تغییرات در قرآن و بیشتر از آن در روایات رسیده از ائمه اطهار است، که اگر آشنایی با آنها داشته باشیم، حقیقتاً تعجب آورند که در بسیاری از موارد، وقوع این تغییرات و احکام مربوط به آنها را بیان داشته‌اند.

ب، از دیگر گونه‌های تغییرات در زندگی انسان‌ها، ورود فرهنگ‌های مختلف با عادات مخصوص به خود در جوامع بشری و از جمله جوامع اسلامی است، به نحوی که در حال حاضر حقیقتاً ما نمی‌دانیم با هجوم آنها به جامعه خود چه بایدمان کرد. در این مورد البته مسئولیت تمام و مستقیم متوجه ما مسلمانان است، نه دین اسلام. چون دین ذاتاً می‌توانست - و توانست - برای ملت‌های تابعه، اقتضائات خیری و سازنده براساس ارزش‌ها ایجاد نماید و همان‌طور که در صدر اسلام دیدیم، توانست اقتضائات زیست را در جامعه از بنیان عوض نماید؛ ولی این ارزش‌ها و اقتضائات خیری می‌بایست با فداکاری و مجاهدت تمام، پاس داشته شوند، والا از بین خواهند رفت و آن وقت جامعه مورد تهاجم‌های مختلف قرار خواهد گرفت - و دیدیم که گرفت.

۴- اینکه فرموده‌اند طبق آیات راهنمای بعثت انبیاء، تنظیم برنامه دنیایی مردم جزو برنامه‌ی اصلی نام برده نشده، قابل تجدیدنظر است. چون «حکمت» به عنوان برنامه چهارم انبیاء - پس از تلاوت آیات، تزکیه و تعلیم کتاب - دربرگیرنده‌ی همه‌ی احکام است.

در سوره بنی اسرائیل (اسراء) (۱۷)، پس از بیان یک سلسله احکام برای زیستن، در آیه ۳۹ می‌فرماید:

۱. روم (۳۰) / ۳۰.

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا»

۵- همان طور که در اوایل بحث گفتیم، انسان بر فطرت خدایی آفریده شده است، لذا نظام عالم، دین و انسان، یک مثلث را تشکیل می‌دهند که خمیره اش خدایی، بیان اش دین و نمودش انسان است. پس آنچه انبیاء آوردند و گفتند، نمی‌تواند چیزی از قوانین زیست برای انسان‌ها کم داشته باشد.

۶- اگر خداوند ما را در انتخاب راه مختار کرده است، از این نظر است که اصولاً اگر کاری با اختیار صورت نگیرد، ارزش و مزد یا عقابی نخواهد داشت، نه به این علت که برای ما قوانین زیست معین نکرده و ما خود باید آنها را معین نماییم؛ البته ملت‌ها حق دارند برای خود قوانین زیست وضع نمایند، اما هر آنچه از این قوانین طبق نوامیس عالم باشد، برایشان رشد و تعالی خواهد آورد، والا زوال و نابودی؛ ائمه اطهار هم فرموده‌اند که:

«علینا بایقاع الاصول و علیکم ان تفرعوا»

(در مورد احکام زیست، وظیفه‌ی ما بیان اصول احکام است، و تفریع آن اصول، بر طبق احتیاجات روز بر عهده‌ی شما.)

اما آنچه راجع به امور حکومتی است و اینکه فرموده‌اند که حکومت بر مردم جزو اساس برنامه‌ی انبیاء نبوده است، اینجانب هم فی‌الجمله با آن موافق هستم و همان طور که می‌دانیم، عمل خود پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در بیعت گرفتن از مردم و قبول هر گونه مسئولیت اجرایی در جامعه پس از تصویب مردم بود، و این چیزی نیست که بتوان انکارش کرد. اما اینکه فرموده‌اند که قبل از انقلاب، اساساً این مطالب مورد دقت و عنایت علماء و متفکران اسلامی نبود، قبول ندارم. مسئله‌ی حکومت بر جوامع در اسلام و پرداختن به چند و چون آن، به انقلاب و بعد از آن محدود نمی‌شود؛ و در طول تاریخ همیشه دانشمندان تیزبین اسلامی با بینایی کامل، مسئله‌ی حکومت بر جوامع را بر مبنای اصول اسلامی مورد عنایت قرار داده و نقطه‌نظرهای خود را صریح و بی‌پرده بیان و به عموم عرضه داشته‌اند. در اینجا برای اثبات این مدعا به نقطه‌نظرهای عالم ربّانی و علامه فقید، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول (حائری) که در کتاب خود به نام «حکم تشریح احکام دین» که در سال ۱۳۴۱ قمری (۷۴ سال پیش) در تهران به چاپ رسیده، اشاره می‌نمایم

و خلاصه این نظریات را از صفحه ۱۱ آن کتاب نقل می‌کنم. کتاب پس از اشاره به اینکه، اگر در قوانین ملت‌ها عطر و بویی از آزادی و حریت و منزلت انسان‌ها به چشم می‌خورد، مطمئناً از اقتباسی است که قوانین از ادیان نموده‌اند، می‌نویسد:

«... و اگر در نظام ملتی اختلال و علتی یافت شود، یا به سبب نسخ احکام آن ملت است به مقتضیات وقت و یا به علت دست‌یازی رؤسای خود غرض است که اقتصار نمایند به رأی خود در امور عامه که اصول دیانت به مقتضای حق اشتراک، استشاره اتفاق (همراهی) آرای ملت را در آن مدخلیت داده است. یا تصرف کنند در حقوق خاصی ملت به میل و هوای خود، بدون بیم از تبعاتی که شریعت بر آن مرتب نموده است. و دانا داند که نفوذ این گونه رؤسا از جهالت ملت است، نه قصور قوانین دیانت. مثلاً شریعت حق‌ه‌ی اسلامی- که ناسخ شرایع و برگفته‌های ما برهان قاطع است- از برای رؤسا حدودی مقرر فرموده است که نتوانند از آن تجاوز کنند :

اولاً، نفوذ حکم رئیس را مقید کرده است به موافقت با قانون دیانت.

ثانیاً، عدالت و تسویه میان قوی و ضعیف ملت را بر او حتم فرموده...

ثالثاً، مسئولیت رؤسا را به منتها شدتی قرار داده که بالمره باب میل و هوای خاطر آن را سد نماید.

رابعاً، مجازات آنها را به صعب‌ترین عقوبت‌ها مقرر داشته که اگر در امری به مقتضای هوای نفس یا مخالف قانون دیانت حرکتی کنند، به تازیانه‌ی تضحیق، تأدیب نموده، از شئون ریاستی بالمره اسقاط کنند، بلکه از درجه‌ی افراد هم تنزیل‌اش دهند...

و از برای ملت نیز حقوقی مقرر نموده که بتوانند حفظ نمایند حقوق حریت خود را از تجاوز رؤسا، و منع نمایند دست‌یازی اغراض آنها را:

اولاً، حق نظارت

ثانیاً، حق تنقید

ثالثاً، حق تنکیب

... و این حقوق از وظایف امر به معروف و نهی از منکر است... پس اگر ملت از جهالت در احقاق حق خود سستی و ناتوانی کند و رئیسی به این سبب از حدود خود تجاوز و تعدی نماید، البته گناه آن ملت خواب است نه جرم سنت و کتاب.

که در هر مورد از موارد بالا در حد توانایی شرح کافی داده شد.

دکتر ضیاء رفیعیان

به نام خدا

دنیا و آخرت

استاد مرقوم فرموده‌اند:

«قرآن که ثمره و خلاصه‌ی دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید.»

استاد به چند آیه استناد کرده‌اند:

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.» (اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷)

(بلکه زندگی دنیا را برمی‌گزینید.

در صورتی که) آخرت نیکوتر و پایدارتر است.)

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.

وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ.» (قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱)

(نه چنان است (که گمان می‌برید) بلکه عیش حاضر را دوست

می‌دارید

و آخرت را رها می‌کنید.)

آباد کردن دنیا و کوشش برای بهتر کردن زندگی، به خودی خود مورد مذمت

قرار نگرفته است؛ برگزیدن دنیا بر آخرت و ترجیح دادن آن و نیز دوست داشتن دنیا

توأم با رها کردن آخرت، مورد نکوهش قرار گرفته است.

عمران و آباد کردن دنیا اگر در تضاد با آخرت نباشد و موجب تباهی زندگی
آخری نشود، مورد عنایت شریعت است. قرآن به صراحت می گوید:

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود (۱۱) / ۶۱)

(... او شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در روی
زمین به آبادی و عمران پردازید...)

بیان سرگذشت اقوامی که در اثر گناهان و فسادها، طومار زندگی آنها در هم
پیچیده شده و اشاره به عبرت‌هایی که از قصص آن اقوام به دست می‌دهد، تأکید بر
این امر است که راهی را که آنها رفتند و به عقوبت دنیوی و اخروی گرفتار شدند،
انتخاب نکنید :

«وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا مَطَرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا
بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا.» (فرقان (۲۵) / ۴۰)

(هر آینه آمدند (و گذر کردند) بر قریه‌ای که بر آن باران بدفرجام
(کنایه از عذاب) باریده بود. آیا به درستی ندیدند؟! بلکه امیدوار
به برانگیخته شدن نمی‌بوده‌اند.)

«وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا.»
(کهف (۱۸) / ۵۹)

(آن قریه‌ها را (مردم آنها را) هنگامی که ستمکاری کردند، هلاک
نمودیم و زمان معینی را برای هلاکت آنها قرار دادیم.)

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ»
(محمد (۴۷) / ۱۳)

(و چه بسیار قریه‌ای که (مردم آن) از (مردم) قریه‌ای که تو را از
آن اخراج کردند، قوی‌تر بودند و آنها را هلاک کردیم.)

«فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا
كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (یونس (۱۰) / ۹۸)

(چرا چنین نبود که قریه‌ای (مردم قریه‌ای بدین گونه) باشند که ایمان آورند و از منافع ایمان برخوردار شوند، مگر قوم یونس (ایمان آوردند) و زمانی که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را از آنها باز داشتیم...)

از این قبیل آیات که تصریح می‌شود، عقوبت‌های دنیوی در همین جهان بدکاران را فرو می‌گیرد، متعدد است. هدف از این تذکرها چیست؟ جز این است که یادآوری شود که گناهان فقط باعث عذاب اخروی نیست و در این جهان بدکاران معذب می‌شوند؟

«وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»
(سجده (۳۲) / ۲۱)

(از عذاب نزدیک (عذاب دنیا) قبل از عذاب آخرت به آنها می‌چشانیم شاید (از انحراف) باز گردند.)

مرز ظریفی بین عمل اخروی و عمل دنیوی وجود دارد. این مرز در نفس عمل نیست، بلکه صرفاً در انگیزه و نیت نهفته است. انفاق و کمک به دیگران به قصد تظاهر و ریاکاری، عمل دنیوی است، و برای تزکیه، عمل اخروی است. یکی از اهداف مهم انبیاء دگرگونی قصد و نیت و به وجود آوردن اخلاص است. بنابراین، نظر شریعت این است که با ایجاد این روحیه جدید، آثار اعمال در این جهان پایدارتر گردد و شالوده‌ی یک اجتماع هماهنگ و متعاضد ریخته شود و زندگی شایسته‌ای برای انسان‌ها - که در متن آن حیات اخروی استقرار می‌یابد - تأمین گردد. بسیاری از آیات قرآن، آثار این جهانی اعمال را هم بیان می‌نماید؛ مثلاً در مورد ربا، علاوه بر ذکر عقوبت اخروی، توضیح می‌دهد که زندگی انسان رباخوار مانند زندگی آدمی است که عقل و شعور خود را از دست داده و اعمال او خارج از ضوابط عقلانی است:

«لَا يُقِيمُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»
(بقره (۲) / ۲۷۵)

(... برپا نمی‌خیزند مگر مانند برپا شدن کسی که شیطان با تماس با او،

عقلش را ربوده (و به گمراهی کشانده است...)

در یک جا، راه نبردن به ذکر خدا را موجب تسلط شیطان می‌داند:

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا» (زخرف (۴۳) / ۳۶)^۱

(هر که از دیدن (صفا و لطف) یاد خدا بی‌بهره باشد، بر او شیطانی را می‌گماریم...)

و در جای دیگر، اعراض از ذکر حق را عامل زندگی اندوهبار و ملالت‌آور معرفی می‌نماید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه (۲۰) / ۱۲۴)

(کسی که از یاد من روگردان شود، زندگی تنگ و ذلت‌باری نصیب اوست...)

در یک جا صدقه را مطهّر قلب می‌داند:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه (۹) / ۱۰۳)

قسمتی از اموال آنها را (که با اخلاص می‌دهند) بگیر تا بدین وسیله آنها را پاک و بی‌آلایش نمایی...

و در جای دیگر، تقسیم فیء را وسیله‌ای برای تعدیل ثروت می‌انگارد:

«كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر (۵۹) / ۷)

(... برای اینکه اموال فقط در دست متمولان شما قرار نگیرد...)

در خصوص قمار و شراب، از یک سو نتایج زیان‌بار آن را در زندگی اجتماعی و دشمنی و نفرتی را که از آن ناشی می‌شود، یادآور می‌شود و از سوی دیگر بازداشتن از ذکر خدا را:

۱. اسناد این قبیل افعال به خداوند در قرآن، گونه‌ای از بیان نظم موجود در عالم است و اشاره به اینکه منشأ همه‌ی عوامل و علل، حق تعالی است.

«أَتَمَّا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» (مائده (۵) / ۹۱)
هر آینه اراده شیطان این است که دشمنی و کینه‌توزی را در میان
شما دراندازد...

دنیا و آخرت قرین و همدوش هم هستند و باید چنین باشد، که هر دو آفریده‌ی
خداوند است؛ خدایی که آدمیان را در حد و وسع و طاقت مکلف می‌کند. دنیایی که
ذاتاً در جهت تضاد با آخرت باشد، نمی‌آفریند تا از مخلوق خود بخواهد که در چنین
دنیایی زندگی کند و با اعراض از آن، آخرت را تحصیل نماید. شریعت، راه درست
زندگی این جهان و آن جهان را نشان می‌دهد، و بارها و مشقاتی را که انسان از روی
جهل و پیروی از خواهش‌های نفس بر پشت خود می‌نهد، از دوش او بر می‌دارد:
«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف (۷) / ۱۵۷)
(... بار سنگین را از (دوش) آنها و غل‌هایی را که بر آنها بوده‌است،
برمی‌دارد...)

قرآن سعادت این جهان و آن جهان را پاداش نیکوکاران می‌داند:
«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده (۵) / ۶۶)
(و هر آینه اگر تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگار
آنها بر آنها نازل شده، به پا دارند (به آنها عمل کنند)، خوراک‌شان
نعمت‌های زمینی و آسمانی می‌شود...)

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ» (اعراف (۷) / ۹۶)
(و هر آینه اگر مردم قریه‌ها ایمان آورند و متقی شوند، برکت‌های
زمینی و آسمانی را به روی آنها می‌گشاییم...)

زندگی دنیوی، مادر زندگی اخروی است و در سرزمین این دنیا، نهال‌های جهان
آخرت غرس و آبیاری می‌شود. دین، بدون تهیه‌ی برنامه‌ای برای دنیا که در آن عدالت
و فضیلت برقرار شود، نمی‌تواند آخرت را برای انسان تأمین کند.

هدف اعلای انبیاء و قرآن این است که انسان به مقامی برسد که همه‌ی کارهایش برای خدا باشد:

«الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.» (معارج (۷۰) / ۲۳)

(کسانی که پیوسته در (حال) نماز هستند.)

از هر نوع شرک رسته و متصف به صفت موحد باشد. این هدف روحانی به ندرت در عالم واقع قابل حصول است. در هر عصر، کسانی که در مرحله‌ی سلوک به این مقام نایل شوند، بسیار اندک‌اند و قریب به اتفاق گروندگان با این مرحله فاصله‌ی بسیار دارند. بعضی به طمع همان نعمت‌های مادی، یعنی حور و قصر، گناه نمی‌کنند یا عمل نیکی انجام می‌دهند، و برخی برای نجات از آتش یا برای گرفتار نشدن به عقوبت‌های دنیوی، از ارتکاب گناه پرهیز می‌کنند. آیا اعتقادی که در این حدود عملاً بازدارنده و منشأ اثر است، در حوزه‌ی هدف دین قرار می‌گیرد؟ جواب نمی‌تواند منفی باشد. شاگردان یک مکتب همه ممتاز نیستند، ولی همین قدر که در راه اصلاح باشند، مورد پذیرش قرار می‌گیرند. بسیاری از مؤمنان دچار شرک خفی هستند؛ تعظیم بی‌جا، ستایش ناروا، تملق و امثال اینها همه نوعی شرک است. پیامبر اسلام فرمود:

«الشِّرْكُ أَخْفَىٰ فِي أُمَّتِي مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفا فِي لَيْلَةِ الظُّلَمَاءِ.»

(شرک در امت من، از حرکت مور بر روی سنگ در شب تاریک

ناپیدا تر است.)

با این همه نفرمود که کسانی که مشرک به شرک خفی هستند، از امت من نیستند.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»

(حجرات (۴۹) / ۱۴)

(اعراب گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاوردید، ولی بگویید

اسلام آوردیم...)

فرض کنیم مردمی با عبرت گرفتن از سرگذشت اقوامی که در اثر فساد و گناه دچار عقوبت دنیوی شده‌اند - و قرآن هم بر آن تأکید دارد - از بسیاری از گناهان از قبیل دزدی، خیانت، ارتشا، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران، کم فروشی و احتکار

پرهیز کنند و زندگی آنها تا حدود زیادی معقول و انسانی شود، آیا برخی از اهداف انبیاء که مبارزه با این معاصی بوده، تحقق نیافته است؟ آیا درست است که بگوییم نیکی‌هایی که در این اجتماع پدید آمده، اصلاً در اهداف انبیاء نمی‌گنجد، چون اصلاح امور این جهان در برنامه‌ی انبیاء نبوده است؟ پیغمبر اسلام فرمود:

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

(برانگیخته شدم تا اخلاق پسندیده را تکمیل کنم.)

آیا نه این است که اخلاق که اِکمال آن هدف بعثت است، در روابط اجتماعی مؤثر است و اساس همکاری، تفاهم، همدردی، تعاضد و شالوده‌ی پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی است و هدف از غرس نهال‌های فضایل اخلاقی در جامعه - علاوه بر تحصیل ثنوبات اخروی - به وجود آوردن فضایی قابل زیست در اجتماعات بشری بوده است؟ از آیه:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (هود (۱۱) / ۸۸)

(... قصد من فقط این است که در حد توان اصلاح کنم...)

کاملاً استفاده می‌شود که اصلاح امور این جهان در برنامه‌ی انبیاء بوده است. درست است که بعثت انبیاء برای این نبوده که علوم و فنون به بشر یاد دهند، ولی نجات انسان‌ها از غرقاب مفساد و هدایت به مصالح - برای زندگی هر دو جهان - در برنامه‌ی آنها بوده است.

همان‌طور که در تاریخ علم نشان می‌دهد، انسان توانایی آن را دارد که انواع علوم و فنون را به دست آورد و مواد و قوای طبیعت را به خدمت گمارد، ولی کمتر به خود توجه داشته است. پرده‌ی بسیاری از جهل‌ها و نادانی‌ها را می‌درد و به کثیری از اسرار و رموز طبیعت واقف می‌شود، ولی کمتر به آینده‌ی وجود خود می‌نگرد تا بر زشتی‌ها و ناهنجاری‌های آن واقف شود. انبیاء آمده‌اند بگویند، ای انسان، تو که هستی و چه هستی، و چه باید باشی؛ نگاه کن در آینده‌ای که در جلو تو می‌گیرم، خود را ببین و به اصلاح خود پرداز تا هم در این جهان از زندگی نیکو برخوردار باشی و هم در آن جهان.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ

فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام (۶) / ۱۲۲)
(آیا کسی که (روحاً) مرده بود، پس او را زنده کردیم و به او نوری دادیم که در میان مردم با آن نور حرکت می‌کند، مانند کسی که در تمثیل (مانند شخصی است که) در تاریکی‌ها قرار گرفته و راه خروج بر او بسته است؟...)

نور و صفایی که در سایه‌ی پیروی از انبیاء در جان‌های گروندگان پدید می‌آید، در همین جهان و در روابط اجتماعی، آثار خود را ظاهر می‌کند و حرکت در میان مردم با این نور، آنها را به قداست و عظمت آن و شوق برای دسترسی به آن جذب می‌نماید.

آیا وضع قوانین و مقررات از اهداف بعثت است؟

احکامی که هر یک از انبیاء وضع کرده‌اند، به‌فراخور احتیاجات زمان بوده است و جواب‌گوی نیازهای همه‌ی اعصار نیست. در زمان پیامبر اسلام، کشتی و هواپیما وجود نداشته و طبعاً احکامی در باره حقوق دریایی و هوایی وضع نشده است. بنابراین هرچه از صدر اسلام دورتر می‌شویم، دامنه‌ی نیازها وسعت می‌یابد و احکام یا از اصول و مأخذ شرعی استنباط می‌شود، یا از قوانین عرفی که منبع آن عقل بشری است، وضع می‌شود. این دوگانگی از این حکایت می‌کند که شریعت عهده‌دار تقریر احکام برای همه‌ی اعصار نیست. اینک در قرآن بسیاری از احکام متعاقب طرح پرسش بیان شده، مؤید این امر است:

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» (بقره (۲) / ۲۲۲)

(از تو در باره عادت زنانه می‌پرسند...)

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى» (بقره (۲) / ۲۲۰)

(... از تو در باره یتیم‌ها می‌پرسند...)

«وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره (۲) / ۲۱۹)

(... از تو می‌پرسند که چه انفاق کنند...)

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ» (مائده (۵) / ۴)

(از تو می پرسند که چه چیز بر آنها حلال شده است...)

انسان، لایق برای وضع احکام شناخته شده است، از این رو ملاحظه می کنیم که از نظر بعضی از فقها، احکام به دو رشته‌ی شرعی و عرفی تقسیم می شود. همین که این اصل پذیرفته شود که وضع قوانین توسط انسان از لحاظ شریعت مورد قبول است، به این نتیجه می رسیم که ماحصل نظر استاد دایر بر اینکه: «منشأ بسیاری از احکام شرعی، وحی به معنای خاص نیست»، درست است. مؤید این برداشت اینکه، قرآن خبر می دهد که به کسان دیگری جز انبیاء وحی شده است:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (قصص (۲۸) / ۷)

(به مادر موسی وحی کردیم...)

«وَ إِذَا أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْخَوَارِجِ» (مائده (۵) / ۱۱۱)

(و زمانی که به خواریون وحی کردم...)

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (انبیاء (۲۱) / ۷۳)

(... و به آنها انجام دادن (کارهای) خیر را وحی کردیم...)

این نوع وحی در حد الهام قلبی است و از وحی مختص پیامبران متمایز است. اگر بیان احکام به طور اعم، جزء هدف غایی بعثت بود، می بایست از طریق وحی خاص، همه‌ی احکام لازم برای همه‌ی زمانها وضع می شد و چون چنین امری تحقق نیافته، باید منشأ اکثر احکام، وحی عام باشد.

دین و حکومت

بنا به روایت قرآن، موسی (ع) برای دو امر از طرف خدا مأمور شد که نزد فرعون برود. نخست، دعوت او برای گرویدن به کیش توحید و دوم، برای استخلاص بنی اسرائیل. هر دو امر مواجه با مقاومت و سرسختی فرعون شد و با همه‌ی امکانات خود در مقابل موسی قرار گرفت؛ بالمآل، موسی توانست بنی اسرائیل را از سیطره‌ی استبداد و ظلم فرعون نجات دهد. قطعاً موسی نجات بنی اسرائیل را وظیفه‌ی خود می دانسته است و با توجه به مفاد:

«لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (بقره (۲) / ۲۸۵)

(... ما فرستادگان خدا را جدا از هم نمی دانیم. (همه نور واحد و در راه واحدند)...)

می توان گفت که نجات مظلومین و محکومین، از سنن انبیاء و در برنامه آنها بوده است.

«وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص (۲۸) / ۵)

(اراده ما این است که بر مستضعفین جهان منت گزاریم (نعمت بخشیم) و آنها را پیشوایان و وارثان (بهره برندگان از) زمین قرار دهیم.)

بیان سنت الهی است که در قیام مردم تحت ستم و استبداد، به منظور برپا داشتن حکومت عدل، متجلی می شود؛ چنین قیامی - به شرط اینکه قیام کنندگان عالم به دین باشند - پیشوایی و وراثت زمین را در پی دارد:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.» (انبیاء (۲۱) / ۱۰۵)

(در زبور پس از یادآوری نوشتیم که هر آینه بندگان صالح وارثان زمین هستند.)

در آیه بعد، ضمن بیان عاقبت فرعونیان و زیان کاری و بدفرجامی آنها و بی نتیجه ماندن حیلها و تدبیرهای آنها، به مؤمنان مستضعف وعده می دهد که در ظلّ تعلیمات انبیاء، قدرت و توانمندی آنها دوام و ثبات دارد و موقت و ناپایدار نیست:

«وَأَمْكَنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فرعونَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.» (قصص (۲۸) / ۶)

(و به آنها در روی زمین قدرت می دهیم و در پیش روی فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از آن می ترسند، قرار می دهیم.)

این آیات با ندای دین و فطرت هماهنگ است، و تلاش مردم ستم زده را برای رهایی از ستم هم جهت با اراده ی خداوند، یعنی نظم حاکم بر جهان می داند. در آیه

۵۵ سوره نور (۲۴)، خدا به مردم عابد و موحد مواعیدی مشابه آنچه در دو آیه یاد شده آمد، می دهد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» (نور (۲۴) / ۵۵)

(خدا به کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته پیشه کردند، وعده داده همان گونه که پیشینیان شان را خلیفه کرد، آنها را هم در روی زمین خلیفه می کند...)

خداوند به مؤمنین مجاهد سه وعده می دهد: ۱- استخلاف ۲- دین ۳- امنیت. از نشانه های تحقق استخلاف این است که دین پا می گیرد و نشو و نما می کند. اگر دین رشد نکرد و نبالید، علامت آن است که استخلاف هستی نیافته است و تحقق نیافتن استخلاف دلیل بر این است که ایمان و عمل صالح در مدعیان دین پدید نیامده است. استخلاف برای مدعیان دین نیست، برای عاملان به دین است. در آخر آیه تذکر داده می شود که دوام این نعمت های موعود، منوط است به اینکه از راه پرستش و عبودیت خدا خارج نشوند و از حقیقت جوایی و حقیقت خواهی منحرف نگردند و به شرک و پرستش غیر خدا آلوده نشوند و احیاناً قدرت و غرور، آنها را در کاستی ها فرو نبرد.

از این مواعید به درستی می توان استفاده کرد که مؤمنین از قدرت و عزت و شوکت برخوردار می شوند و این امر منوط است به تشکیل حکومت. اگر حکومت در دست اشخاص بی اعتقاد و فاقد صلاحیت اخلاقی باشد، هیچ یک از این امور به دست نمی آید. بنابراین تلویحاً این آیات بشارت به تأسیس حکومت توانا و لایق است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که آیا این مواعید با صلح و مدارا با همه ی خلق حاصل می شود و حکومت در دست انسان های دین شناس و عامل به دین قرار می گیرد؟

لااقل در همه ی شرایط و در همه ی زمان ها چنین امری تحقق نمی یابد. پیامبر اسلام (ص) نهایت کوشش را به عمل آورد که با تبشیر و انذار، کار رسالت و هدایت را به پیش برد، ولی معاندان و مخالفان این راه را بر او بستند و برای ریشه کن کردن

آیین او متفق شدند. راهی جز تشکیل حکومت با اخذ بیعت باقی نماند و متقابلاً مشرکین برای جنگ آماده شدند. قرآن قیام اهل کفر را در مقابل اهل ایمان و برافروختن آتش جنگ را از طرف آنها غیر منتظره نمی‌داند:

«وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» (آل عمران (۳) / ۱۴۶)

(بسا پیامبران که به همراهی بسیاری از خداپرستان جهاد کردند...)

پیامبران بسیاری در راه دعوت خود ناچار شده‌اند که در موضع دفاع قرار گیرند و صف پیروان خود را در مقابل صف مخالفان قرار دهند:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرصُومٌ»

(صف (۶۱) / ۴)

(خدا کسانی را که در راه او در صفوفی به استواری بنایی خلل ناپذیر جهاد می‌کنند، دوست می‌دارد.)

استاد بر این عقیده هستند که انبیاء با حکومت جائران کاری ندارند و فقط آنها را به پرستش خدا دعوت می‌کنند؛ مرقوم فرموده‌اند:

«ابراهیم خلیل - بت شکن رشید و بانی مکاتب توحید - وقتی با نمرود مدعی ربوبیت و ملوکیت روبه‌رو می‌شود، سخنی جز پرستش خدا و کاری به پادشاهی او ندارد.»

به درستی دعوت به توحید در تضاد با ربوبیت و ملوکیت نمرود است. پادشاهی نمرودیان متکی بر بندگی و بردگی مردمان است و قبول توحید از طرف مردم، کاخ استبداد و استثمار آنها را ویران می‌کند و آنها را از سریر جباریت به زیر می‌افکند؛ این نتیجه‌ی قهری عدم قبول دعوت انبیاء از طرف نمرودیان - که همیشه چنین بوده است - و استقبال مردم از این دعوت است.

تشکیل حکومت و به دست آوردن قدرت برای پیامبر اسلام یک ضرورت بود که بدون آن، بقای شریعت امکان‌پذیر نبود. هم حکومت پیامبر اسلام و هم حکومت علی، حکومت دینی بود؛ به این معنی که گروندگان به اسلام با طوع و رغبت با هر دو بیعت کردند. ولی بیعت به معنای قبول اطاعت بی‌چون و چرانبود، زیرا امور جامعه‌ی اسلامی بر اساس مشاوره حل و فصل می‌شد. بنابراین، حکومت دینی یک امر اعتباری یا قراردادی نیست. اگر ظواهر امر ملاک باشد، باید حکومت بنی‌عباس،

دینی تلقی شود. حتی اگر حکومتی توسط مؤمنان تشکیل شود، از پیش معلوم نیست که دینی است یا غیردینی. عمل و رفتار حاکمان، دینی یا غیردینی بودن را معلوم می‌کند. به قول مولانا، طلا در آتش کوره است که شادمانه حقیقت خود را آشکار می‌کند و فلز مطلقاً قلب بودن خود را عیان می‌نماید.

نمونه‌ی حکومت دینی و الگوی تمام عیار آن، حکومت علی علیه‌السلام است. اگر حکومتی بدان‌سان به وجود آید، حکومت دینی است و بس. آیا تاریخ نشان می‌دهد که حاکمی - حتی در مقام سخن گفتن، نه عمل کردن بر طبق آن - سخنانی را که آن حضرت در حضور مردم ابراز داشت بگوید:

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَ لَا تَنْظُّوْا بِي اسْتِثْقَالاً فِي حَقِّ قِيلٍ لِي وَ لَا التَّماسِ اعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلِ أَنْ يَعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا عَلَيْهِ أَثْقَلُ فَلَا تُكْفُوا عَنِّ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ»^۱

«با من بدان گونه که با ستمکاران مکالمه می‌شود گفت و گو نکنید (از تملق و ستایش پرهیز کنید) و بدان‌سان که پوشش حفاظتی (پوشیدن حق و محافظه کاری) در مقابل زودخشان دژخیم تدارک دیده می‌شود، از من خود را حفظ نکنید (که تسلیم حقم نه مغلوب خشم) و معاشرت شما با من با ظاهرسازی توأم نباشد. و گمان مبرید که (پذیرفتن) سخن حق را که به من گفته می‌شود، سنگین می‌شمارم یا در پی آن هستم که خود را بزرگ کنم، زیرا هر آینه آن کس که سخن حق یا ارائه راه عدل به او، برایش سنگین باشد، عمل کردن به آنها برایش سنگین تر است. بنابراین از گفتار حق یا تبادل نظر و مشورت در راه عدالت خودداری نکنید، زیرا هر آینه در نهاد خویش خود را برتر از آن نمی‌دانم که خطا نکنم...»

۱. از سخنان حضرت علی (ع) در جنگ صفین، شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده، شماره ۲۱۶.

واقعیت‌های اجتماعی راه خود را طی می‌کند. اگر در یک اجتماع ناسالم یا ناآگاه، افراد مؤمن و متقی هم باشند و بتوانند حکومت تشکیل دهند، دیری نخواهد پایید که قدرت‌های اهریمنی آن اجتماع، اساس کار را بر هم زنند و از محتوا چیزی باقی نگذارند. همان‌طور که در صدر اسلام، حکومت معاویه به جای حکومت علی (ع) نشست. منطبق قرآن هم همین است:

«وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

(انعام (۶) / ۱۲۹)

(بدین گونه نتیجه اعمال ستمکاران این است که بعضی از آنها را

بر بعضی دیگر والی و حاکم می‌کنیم.)

بنابراین، حکومت دینی منبعث از مردم دیندار و آگاه، از نعمت‌هایی است که

عاید ملت متعبد و پرهیزگار می‌شود. به مصداق

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... خداوند اوضاع (حاکم بر) مردمی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه

آنها نهادهای خود را تغییر دهند ...)

رهایی از حکومت مستبدان وقتی ممکن است که مردم دگرگون شوند و از

آلودگی‌ها خود را نجات دهند و انقلابی واقعی در آنها پدید آید.

محمد بسته‌نگار

مرز میان دین و امور اجتماعی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»^۲

به‌دنبال سخنرانی آقای مهندس بازرگان در عید بعثت سال ۱۳۷۱ شمسی در جلسه انجمن اسلامی مهندسين، جنجالی در اطراف آن به‌راه افتاده و این‌طور وانمود شده است که این بیانات برخلاف افکار گذشته ایشان است. بنابراین لازم دیدم به عرض برسانم که مطالب ایراد شده در آن، از طرف آقای مهندس بازرگان، مغایرتی با افکار گذشته‌ی ایشان ندارد و اگر انتقادی در این زمینه باشد، بیشتر جنبه‌ی شکلی دارد تا محتوایی.

مطالب محوری این سخنرانی پیرامون این موضوع است که آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء می‌باشد. پی‌آمد این سخن این است که انبیاء برای حکومت کردن در میان مردم فرستاده نشده‌اند، لازمه‌ی نبوت، حکومت نیست. زیرا اگر این ملازمه را بپذیریم، نتیجه این می‌شود که انبیاء نمایندگان خدا برای حکومت کردن میان مردم

۱. اقتباس از مقاله‌ی آقای مهندس بازرگان به همین نام*.

* «مرز میان دین و سیاست» یا «مرز میان دین و امور اجتماعی»، حاصل تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ زنده‌یاد مهندس بازرگان در دومین کنگره‌ی انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون این اثر در «مجموعه آثار (۸)» قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶.

هستند و در غیبت پیغمبر (ص) و ائمه (ع)، گروه و طبقه‌ی خاصی خود را جانشین پیغمبر دانسته و حق حاکمیت و سلطه بر مردم را پیدا می‌کنند؛ کوشش آقای مهندس بازرگان این است که چنین اعمالی به حساب اسلام نوشته نشود و در سخنرانی همین جلسه و در صفحه‌ی ۷۸ جزوه‌ی ماشین شده «آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء» می‌گویند:

«ضمناً این استدلال که ناظر به رسالت انبیاء و تعیین امامان بوده است (یعنی حکومت پیامبران) مورد تعمیم قرار گرفته، به خلفا و اولیا یا به سلاطین و مرشدها و فقها تسری داده شده است، علمای اهل تسنن در دوران خلفا، برای آنها قداست مذهبی و ضمانت الهی قایل بودند. در تشیع نیز پادشاهان را ظل الله می‌گفتند یا به قطب‌ها و فقها مقام ولایت و حق تصرف بر مردم و اموالشان را داده‌اند.»

اما اگر از مطالب این سخنرانی چنین نتیجه‌گیری شود که دین و قرآن نسبت به مسئله‌ی حکومت و سیاست بی تفاوت است و آقای مهندس بازرگان در سخنرانی خود چنین گفته‌اند، صحیح نبوده و درست، برعکس می‌باشد.

قرآن مثل اینکه توجه خاصی داشته که مبدا حاکمیت کلیسا در اسلام تکرار شود؛ به جای اینکه انبیاء را به عنوان حاکم و رهبر معرفی کند، این مقام را به عهده خود مردم قرار داده است. آیه معروف:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ
النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

(وظیفه‌ی پیامبران، آوردن کتاب و تعلیم آنهاست. اما این خود مردم هستند که می‌بایستی برای برقراری عدالت قیام کنند...)

و در مسائل حکومتی به جای اینکه پیغمبر را مورد خطاب قرار دهد، خود مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ مانند آیات:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره (۲) / ۱۷۹)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء (۴) / ۱۳۵)

«إِذْ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظَلَمُوا» (حج (۲۲) / ۳۹)

بنابراین، قرآن تأکید خاصی بر این موضوع داشته، تا همان بلایی که به سر مسیحیت در قرون وسطی به واسطه‌ی برقراری حاکمیت کلیسا و حکومت تثوکراسی،

به وجود آمد، در اسلام به وجود نیاید.

در اسلام، حکومت تئوکراسی یعنی حکومت افرادی که از طرف خدا مأمور باشند بر مردم حکومت نمایند وجود ندارد؛ وظیفه‌ی پیغمبر این نیست؛ وظیفه او:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

است. البته پیغمبر اسلام در مدینه تشکیل حکومت و اداره‌ی جامعه می‌دهد که می‌بایستی جداگانه در این زمینه بحث شود.

با این مفهومی که بیان شد، دین از حکومت جداست و در نوشته‌ها و سخنرانی‌های اخیر آقای مهندس بازرگان، هر جا که اشاره‌ای به جدایی دین از حکومت و نفی ادغام دین و حکومت می‌شود، یکی ناظر به این معناست، یعنی عدم ملازمه‌ی نبوت و حکومت، و در صفحه ۷۸ جزوه می‌گویند:

«دلایل و قرائنی که طرفداران ادغام دین و سیاست و یکی بودن نبوت و

حکومت (یا سپردن حکومت به دست روحانیت) اقامه می‌نمایند، متعدد است.»

اما اگر حکومت دینی را به عنوان حاکمیت مردم، یعنی حاکمیتی که در طول

حاکمیت خداوندی باشد، به صورت توحیدی آن بگیریم، نه تنها در این سخنرانی نفی نشده است، بلکه به آن تأکید نیز شده است^۱ و در صفحه ۴۰ جزوه نیز می‌گویند:

«همین قدر این فرصت به دست آمد که علی (ع)، مجموعه‌ای از حکومت

مردمی و شورایی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد.»

در اینجا باید ببینیم که حدود دخالت مردم و نیز نقش دین در زمینه حکومت و

سیاست تا کجاست؟ یعنی مرز بین دین و سیاست و یا به تعبیر خود آقای مهندس بازرگان

۱. آقای مهندس بازرگان در آخرین سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۷۳ نیز بر این موضوع تأکید کرده‌اند و می‌گویند:

«برنامه‌ی انبیاء همان‌طور که در سخنرانی قبل نیز مطرح شد، اول برای آخرت است و خدا کاری به حکومت و امور زندگی ندارد، نه اینکه می‌گوید به آن نپردازید، بلکه آن بخش ساقط است، ولی از نظر دیگر استنباط می‌شود که اصلاً بعثت و مأموریت انبیاء، چیزی جز یک عمل سیاسی نیست...»

گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بزرگ‌ترین شعار سیاسی و حکومتی است؛ برای اینکه نقش تمام حکومت‌ها را تعیین می‌کند و در واقع تاریخ بعثت انبیاء، تاریخ مقابله و منازعه با سیاست و قدرت است.»

(متن پیاده شده‌ی سخنرانی آقای مهندس بازرگان در جشن مبعث سال ۱۳۷۳ در مجله‌ی پیام هاجر، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۱.)

مرز دین و امور اجتماعی کجاست؟

دخالت مردم در مسائل اجتماعی یک وظیفه است؛ همان طوری که یک مسلمان باید اقامه‌ی صلاّة بنماید و «ایتاء زکاة» بکند، در مسائل اجتماعی و سیاسی خود، بنا بر نص آیه: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^۱، آیه قیام به قسط، اصل «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲ و دیگر اصول باید دخالت بکند. و آقای مهندس بازرگان در نوشته‌ها و سخنرانی‌های اخیرشان - همانند نوشته‌های گذشته - به این قسمت توجه داشته‌اند و روی این مسئله تأکید نموده‌اند و در صفحه ۷۹ جزوه نیز گفته‌اند:

«آنجا که پای اداره امت و امور دنیایی مردم پیش می‌آید، قانون و دستور «و شاورهم فی الامر»^۳ حاکم بوده است.»

در مورد دخالت مردم در امر حکومت و زمامداری و به دست گرفتن قدرت نیز چند حالت وجود دارد:

حالت اول در مواقعی است که مسلمان‌ها یا جناحی از آنها به شکل اپوزیسیون و مخالف حاکمیت وقت هستند که در اینجا بر طبق همان اصولی که بیان شد، یک مسلمان موظف است حکومت را امر به معروف و نهی از منکر نموده و نظارت در اعمال و رفتار آنها داشته باشد.

حالت دوم، مرحله‌ای که مسلمان‌ها یا گروهی از آنها به حکومت رسیده که در اینجا با چند مورد روبه‌رو می‌شود:

- اول، رابطه‌ی مردم با حکومت؛
- دوم، رابطه‌ی مردم با یکدیگر؛
- سوم، رابطه‌ی مردم با خدای خود.

در مورد رابطه‌ی مردم با حکومت، حاکم و رهبر، نماینده‌ی مردم است، نه نماینده‌ی خدا بر مردم؛ و رابطه‌ی آنها به صورت میثاقی است به نام قانون اساسی که بین‌شان وجود دارد.

در مورد رابطه‌ی مردم با یکدیگر، دخالت حکومت در چهارچوبی است که قانون معین می‌کند، نه به طور دلخواه و استبدادی.

اما در مورد رابطه‌ی سوم، یعنی رابطه‌ی مردم با خدایشان، در اینجا حکومت‌ها حق دخالت ندارند، حال این حکومت می‌خواهد دینی باشد یا غیردینی و لائیک؛ نه

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

۲. حدیث نبوی.

۳. شوری (۴۲) / ۳۸.

تنها حکومت‌ها حق دخالت ندارند، بلکه افراد هم که در سیاست و مسائل اجتماعی به عنوان یک وظیفه دخالت می‌کنند، حق ندارند در خصوص مسائل شخصی مردم که مربوط به روابط خود و خدایشان است، دخالت نمایند. البته می‌توانند موعظه و نصیحت و ارشاد بنمایند، ولی حق دخالت ندارند؛ یعنی در این مورد، دین از سیاست جداست. و این یکی دیگر از مواردی است که آقای مهندس بازرگان در نوشته و سخنرانی‌های اخیرشان نیز به آن اشاره می‌کنند؛ وقتی مصادیق تفکیک دین از سیاست را بیان می‌کنند، ناظر به همین معناست. و ناراحتی ایشان - که به حق هم هست - این است که چرا افراد و حکومت‌ها در مسائل خصوصی افراد دخالت می‌نمایند (جزوه آخرت و خدا، ص ۸۴):

تمام حرف ما این است که اگر به فرض، یک حکومت دینی از همه جهت تمام و کمال به دست مؤمنین مخلص ناب تشکیل شد، آنچه نباید این حکومت و دولت دست به آن بزند و دخالتی بنماید، دین و ایمان و اخلاق مردم است. دولت یعنی قدرت و زور. قدرت و زور در برابر تجاوز بیگانگان به کشور و ملت یا تجاوز مردم به یکدیگر می‌باشد که یک امر ضروری است. اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه انسان با خود و خدا، یعنی آزادی و تقرب، بسیار بی‌جا و نقض غرض است؛ اما عکس قضیه صحیح است؛ اگر دولت و حکومت حق، دین‌ساز و انسان‌ساز نیست، انسان‌دیندار و خداپرست واقعی، دولت حق‌ساز هست. بنابر فرمایش نبوی «كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّكُمْ». یک امت مؤمن و ملت آزاده و مستقل و مؤمنین با کرامت، به وجود آورنده و تشکیل دهنده‌ی یک دولت اسلامی صحیح و جامعه دینی هستند.

با این ترتیب، مشخصات یک جامعه‌ی دینی از نظر آقای مهندس بازرگان روشن است و ملاحظه می‌شود که وقتی ایشان از تفکیک دین و حکومت بحث می‌کنند، ناظر به چه مواردی است. نه اینکه به طور کلی خواسته باشند دین و سیاست را از هم جدا کنند. مطالب قسمت اخیر سخنان ایشان این موضوع را کاملاً مشخص می‌کند و این همان سخنی است که سال‌ها جلوتر مرحوم علامه اقبال لاهوری در مورد جامعه دینی به آن رسیده بود:

جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کار آمد است، مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است. دولت از لحاظ اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول مثالی به صورت نیروهای زمانی - مکانی درآید، و در یک سازمان معین بشری، متحقق شود. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام، حکومت الهی است، نه به این معنی که ریاست آن با نماینده‌ای از خدا بر روی زمین است که پیوسته می‌تواند اراده‌ی استبدادی خود را پشت نقاب متره بودن از عیب و خطا

مخفی نگاه دارد. به این اعتبار، هر حکومت که تنها بر پایه تسلط بنا نشده باشد و هدف آن تحقق بخشیدن به اصول عالی مثالی باشد، حکومت الهی است.^۱

و سخن آخر اینکه:

آقای مهندس بازرگان در آخرین مقاله‌ی خود در کیهان هوایی، چند روز قبل از رحلت‌شان به سرای باقی، چکیده‌ی اندیشه و گفتارشان را در مورد آزادی و حکومت چنین بیان کرده‌اند:

از هیچ جای گفتارها و نوشتارها یا پندارها و کردارهای این بنده‌ی حقیر بر نمی‌آید که با تشکیل حکومت اسلامی مخالف بوده یا مخالفت ورزیده باشم. بلی، با آن حکومت اسلامی مخالفم که خواسته باشد به نام اسلام و به خیال اسلام، در داخل و یا خارج تحمیل اسلام نماید و خود را موظف و مسئول دین و ایمان مردم و اجرای احکام اسلام در ایران و دنیا بداند؛ الا حکومت و حاکمانی که در اداره‌ی امور ملت و کشور خود، در اجرای قوانین و حقوق و حدود و در قضاوت و عدالت، خدا و دین او را منظور نظر و عمل داشته باشند، مورد آرزو و علاقه یا اعتقاد و اعلام همیشگی‌ام بوده است.

همان‌طور که خدایه حضرت داوود می‌فرماید:

«یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲

«و امیرالمؤمنین - علی علیه السلام - در عهدنامه‌ی مالک اشتر، دستورهای حکومت اسلامی را تشریح و تأکید می‌نماید. باید بگویم نظام و دولتی را که به خاطر منافع و مقام بر اریکه‌ی قدرت ننشسته باشد و مرام و اعمالش بر معیار حق و قانون و عدالت و با رعایت آزادی و مردم سالاری باشد، نه تنها مؤمنین و متدینین مبارز ملی و انقلابی قبول دارند و خواهان و پشتیبان آنند، بلکه غیرمتعهدین عامل به فرائض و ملیون آزاداندیش بی‌طرف نیز آگاهانه و علاقه‌مندانه به آن رأی داده‌اند و مدافع‌اش به حساب می‌آیند.»^۲

سلام و رحمت خداوند بر او و بر همه‌ی بندگان شایسته‌اش

والسلام

۱. «احیای فکر دینی در اسلام»، ص ۱۷۷،

۲. صف (۳۸) / ۲۶.

۲. کتاب «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» از آخرین نوشته‌های مهندس بازرگان. ص ۱۰۴.

محمد توسلی^۱

به نام خدا

نقد و بررسی

«آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیا»^۲

با تشکر از نظرخواهی که به عمل آمده است و با پوزش از تصدیعی که خواهد شد نظرات خود را به طور اختصار و اجمال در زیر می آورم با امید به اینکه مورد توجه قرار خواهند گرفت.

۱- دلایل ارائه شده منسجم و کافی نیست

عنوان سخنرانی و مطالب متن به لحاظ منطقی منسجم نبوده و بعضاً متناقض نیز به نظر می رسند. برای نمونه مواردی را در زیر ذکر می کنم:

۱. این یادداشت براساس متن اولیه سخنرانی «آخرت و خدا» مرحوم مهندس بازرگان در اسفندماه سال ۱۳۷۱ به ایشان تقدیم شد. پس از ملاحظه نظرات ایشان در هامش این یادداشت و اصلاحاتی که ایشان در ویرایش بعدی متن سخنرانی به عمل آوردند، انتشار آن در چاپ اول ضروری به نظر نرسید، اینک که چاپ مجموعه آثار در دست اقدام است، انتشار آن به ویژه انعکاس یادداشت های آن مرحوم که پاسخ روشنی است به برخی از برداشت های ناصواب از اثر «آخرت و خدا» مفید به نظر می رسد (محمد توسلی، ۱۳۸۷/۷/۷).

۲. زنده یاد مهندس بازرگان در حاشیه ی این نظرات، یادداشت هایی مرقوم داشته اند که به نظر رسید مشابه موردی دیگر، عیناً به صورت زیرنویس و با شماره ارجاع برای هر مطلب، ارائه شود تا خوانندگان گرامی بهتر در جریان تبادل افکار و اندیشه ها قرار گیرند (ب.ف.ب).

۱.۱- در عنوان مقاله، برنامه بعثت انبیاء محدود به آخرت و خدا و در متن نیز عیناً همین مطلب مورد تأکید قرار گرفته است.

«ما تا آخر قرآن غیر از این دو مطب یعنی آخرت و خدا و آنچه لازم و مربوطه به آنها است نمی‌بینیم یا خیلی کم.» (صفحه ۱۴)

«فرستادگان خدا راجع به زندگی و امور دنیا مأموریتی نداشته و در این باره احکام و آئینی برای ما نیاورده‌اند.» (صفحه ۱۵)

«منظور و خلاصه کلام آنکه دعوت انبیاء و برنامه بعثت و رسالت آنها آخرت و خدا بوده است.» (صفحه ۱۷)

۱.۲- در ادامه‌ی مقاله به تدریج این بیان کلی و قاطع نقض می‌شود و معلوم می‌شود در برنامه و رسالت انبیاء- البته با توضیحاتی- محورهای دیگری نیز وجود داشته است که نمونه‌هایی را در زیر می‌آورم:

«بلکه تنها (یا لاقلاً علی‌الاصول و به نحو غالب) انبیاء برای دو منظور فرستاده و مأمور شده، کتاب و شریعت آورده‌اند.» (صفحه ۶)

«بدیهی است که در احکام دین آثار و جنبه‌های بهداشتی، آداب زندگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آشکاری وجود دارد و کسی نمی‌تواند منکر یا مدعی ارتباط و اتصال دین با دنیا گردد.» (صفحه ۲۱)

«آیات زیادی در قرآن داریم که ناظر بر اعمال و احوال افراد و اجتماعات بوده و مسائل زندگی و امور دنیایی را مطرح می‌سازد.» (صفحه ۲۷)

«اگر خیلی اصرار باشد که بگوییم ما هم چیزهایی به نام اقتصاد اسلامی یا حکومت اسلامی داریم...» (صفحه ۲۷)

۱.۳- آیات استشهادی در صدر مقاله نیز گواه این واقعیت است که انبیاء در زمینه‌ی مسائل زندگی دنیایی بشر نیز پیام و برنامه داشته‌اند: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ هم تلاوت آیات و تزکیه هم کتاب و حکمت مربوط به چگونه زیستن انسان در این دنیا است به نحوی که زندگی انسان هماهنگ با فطرت و برنامه کمال جویی او باشد. «شَاهِدًا... وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْتِيهِ»، هم الگو بودن پیامبر و هم دعوت مردم به سوی خدا مربوط به برنامه زندگی و سمت‌گیری انسان در زندگی دنیا است که

۱. جمعه (۶۲) / ۲.

از مسیر درست منحرف نشود.

۱.۴- همان‌طور که در متن سخنرانی نیز آمده است ادیان الهی و به‌ویژه اسلام به دلیل آیات متعدد قرآنی و سنت پیامبر در مورد چگونه زیستن انسان‌ها، پیام، برنامه و دستورالعمل‌هایی دارند. در اینجا به یک نمونه از آیات قرآن اشاره می‌شود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ»^۱

در این آیه به صراحت، رسالت و برنامه بعثت انبیاء که با آیات روشن و کتاب و میزان همراه است اقامه قسط و عدالت توسط مردم در دنیا و استفاده از آهن برای دفاع از جامعه ایمانی و بسط حق و عدالت در دنیا مشخص شده است. در اینجا اشاره‌ای به خدا و آخرت به عنوان برنامه بعثت انبیاء نشده است.

۲- مفهوم ارتباط دین و دنیا و آخرت

در این نوشتار جناب عالی برای اثبات این مطلب که «یگانه برنامه بعثت انبیاء آخرت و خدا» بوده و بنابراین توجهی به زندگی دنیای انسان نداشته و مسائل را به خود او واگذار کرده‌اند، اجباراً مفهوم خاصی از «دنیا» و «زندگی دنیایی» انسان را مورد تأکید قرار داده‌اید.

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۲

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.»^۳

این مطلب کاملاً درست است و رسالت انبیاء و موضوع تعالیم پیامبران نیز بر حذر داشتن انسان از «دنیاپرستی» بوده و در عین حال انسان را با دنیا و زندگی ارزشی براساس تمایلات فطری او آشنا ساخته‌اند که سازنده و تضمین‌کننده «آخرت» او می‌باشد. به طوری که توضیح داده خواهد شد این نکته مشکل اصلی این مقاله است. جناب عالی آن دید از زندگی انسان را مورد تأکید قرار داده‌اید که مورد مذمت قرار گرفته است ولی آن بعد از زندگی ارزشی انسان که محتوای آن «حرکت به سوی

۱. حدید (۵۷) / ۲۵.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴.

۳. اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷.

ارزش‌های الهی» و مفهوم «آخرت» است و در واقع «برنامه زندگی سلامت» انسان می‌باشد با «سمت‌گیری» و «غایت» آن یعنی دو مفهوم «خدا» و «آخرت» جای‌گزین ساخته‌اید.^۱

۲.۱- همان‌طور که در صفحات ۱۲ و ۱۳ متن سخنرانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است پیامبران برای هدایت انسان و جلوگیری از گمراهی او در «دوران زندگی او در این دنیا» آمده‌اند و چگونه زیستن را به او آموخته‌اند. از یک سو، او را از دنیاپرستی و تعلقات دنیایی برحذر داشته‌اند و از سوی دیگر به زندگی او محتوای ارزشی «حرکت به سوی خدا» و هدف و غایت «آخرت» بخشیده‌اند. با این نگرش برنامه بعثت انبیاء شکل‌دهی زندگی سلامت انسان‌ها در این دنیاست و اگر مسئله «آخرت و خدا» با این تمرکز و تأکید آمده است برای اصلاح ذهنیت انسان و آموزش و هدایت اوست تا از راه فطرت خود منحرف نشود (مجموعه آیات قرآن زیر واژه‌های هدی- رَشَدًا- ضَلَّ- غَوَى و...). اگر بپذیریم که تأکید فراوان قرآن بر روی دو مسئله «آخرت» و «خدا» برای توجه و تنبه و تعلیم انسان در دوران حیات دنیایی او بوده است پس با این تعبیر، رسالت انبیاء و هدف از بعثت آنها صرفاً سالم‌سازی «دنیای انسان» بوده است، دنیایی که شخصیت وجودی او را برای کمال و حرکت او به سوی ارزش‌های خدایی شکل می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.»^۲

با این تعبیر دنیا هدف نیست بلکه وسیله و پلی است برای عبور انسان:

«قُلْ إِن صَّلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۳

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»^۴

۲.۲- آیات قرآنی به‌روشنی، دنیای انسان را زمینه‌ساز آخرت او معرفی می‌کند:^۵

۱. جمله مبهم است و درست بسته نشده است تا منظور از آن روشن باشد (مهدی بازرگان).

۲. انشقاق (۸۴) / ۶.

۳. انعام (۶) / ۱۶۲.

۴. انعام (۶) / ۷۹.

۵. این مطالب [بند ۲.۱ و بند ۲.۲] اگر نظریات آقای مهندس توسلی است که با مقاله و نظر بنده تطبیق دارد و اگر بازگویی مقاله است، چرا تکرار کرده‌اند (مهدی بازرگان).

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا.»^۱

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»^۲

«لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^۳

«لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۴

«إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۵

در این زمینه جناب عالی در کتاب‌های خود به‌ویژه در «کار در اسلام»، «عشق و پرستش»، «بعثت و ایدئولوژی» و «راه طی شده» مطالب زیادی ارائه فرموده‌اید که خلاصه آن این است که:

«تا مزرعه بهاری دنیا سرسبز و شاداب نباشد خرمن اخروی چگونه می‌تواند
پرحاصل و با برکت باشد؟» «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ.»
(صفحه ۱۰۴ «بعثت و ایدئولوژی»)

«شروع قیامت از همین دنیا است که هیچ فردی به‌خودی خود رها نشده و هر
چیزی معلول ماقبل و علت مابعد می‌باشد. تخم جزای قیامت در زمین همین
دنیا کاشته می‌شود که «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ.» (صفحه ۱۷۰ «راه طی شده»)
«قرآن بهشت و جهنم را پیش‌آمدهایی می‌داند که شخص به‌دست خویش در
دوران زندگی کسب کرده در دنیا یا در وجود خود به‌یادگار گذارده است...
خداوند شرط توفیق بهشت را سه چیز قرار داده است: ایمان به حق، تقوا یا
پرهیزکاری از خطا، و مخصوصاً عمل صالح. همین عمل صالح است که بنیان
بهشت را برای شخص تشکیل می‌دهد: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.»
(صفحه ۱۷۱ «راه طی شده»)

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰.

۲. نجم (۵۳) / ۳۹.

۳. مائده (۵) / ۴۸ و انعام (۶) / ۱۶۵.

۴. هود (۱۱) / ۷ و ملک (۶۷) / ۲.

۵. مائده (۵) / ۱۸، غافر (۴۰) / ۳، شوری (۴۲) / ۱۵ و تغابن (۶۴) / ۳: ... سرانجام در پیشگاه اوست.

۶. انبیاء (۲۱) / ۱۰۵.

آیات قرآن به وضوح نشان می‌دهند که درب ورودی آخرت همین دنیاست.^۱ مکانیسم ابتلا و آزمایش - عمل انسان «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲ سیروورت انسان و اصلاح و کمال و تقرب به خدا - کلید درب بهشت، روندی است که در آیات قرآن کاملاً برجسته است. با وجود این آیات و بینات آیا می‌توان با بیان کلی ادعا کرد که «آخرت و خدا» یگانه برنامه بعثت انبیاء است و قرآن در مورد چگونه زیستن انسان در این دنیا پیامی ندارد؟^۳

به نظر می‌رسد پیامبران چگونه زیستن را به انسان می‌آموزند که آن زیستن بتواند انسان را به سوی ارزش‌های الهی سوق دهد برای چنین سمت‌گیری فکری و عملی انسان، توجه به آخرت و خدا بسیار ضروری است و به همین علت از جمله در قرآن حدود دو سوم آیات را به خود اختصاص داده است.^۴

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۵

۳- ضرورت اصلاح آثار التقاط در معارف دین

اینکه در قرآن اخیر بسیاری از روشنفکران مذهبی تحت تأثیر افکار غربی به ویژه فرهنگ مارکسیزم برداشت‌های نادرستی را بر معارف اسلامی تحمیل کرده‌اند و ضربات جبران ناپذیری بر حرکت اسلامی و اندیشه اسلامی وارد شده است تردیدی نیست و اصلاح آثار چنین التقاط‌های فکری، عمل صالح و شایسته‌ای است. اما آیا وجود چنین برداشت‌های نادرست می‌تواند موجب ارائه چنین قضاوتی بشود که «در معارف اسلامی در زمینه مسائل اجتماعی و اداره‌ی جامعه هیچ مطلبی وجود ندارد؟» همان‌طور که در متن سخنرانی نیز آمده است از جمله آیات سوره شوری اصول و چهارچوب‌هایی کلی و ضروری در زمینه مسائل اجتماعی ارائه شده است که تدوین و تکمیل آنها با توجه به شرایط، به عهده مردم واگذار شده است.

* * *

۱. حالا هم همین حرف‌ها را می‌زنیم (مهدی بازرگان).

۲. انسان (دهر) (۷۶) / ۳.

۳. قرآن برای چگونه زیستن به خاطر دنیا زیستن پیام ندارد (مهدی بازرگان).

۴. کاملاً درست است و منافات با سخنرانی بعثت ۱۳۷۱ و مقاله‌ی مربوطه ندارد (مهدی بازرگان).

۵. بقره (۲) / ۲۰۱.

۶. وجود دارد ولی به‌طور غیر مستقیم برای تدارک آخرت و تقرب به خدا وجود دارد (مهدی بازرگان).

اینکه رسالت و هدف بعثت انبیاء تعلیم علوم فیزیک و شیمی و سیستم حکومت و سیاست و مدیریت جوامع بشری و... خلاصه، رفع نیازهای دنیا نبوده است و این گونه امور به خود انسان‌ها واگذار شده منطقی است اما اینکه انسان چگونه و با چه نگرشی نیازهای خود را تأمین کند که از مسیر برنامه‌ریزی شده آفریننده‌ی خود منحرف نشود و به عبارت دیگر چگونه زیستن انسان هدف بعثت انبیاء بوده است و آیات و دستورالعمل‌های زیادی در این زمینه نازل شده است^۱:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۲

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۴

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»^۵

«وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۶

«وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^۷

... و

آیا با توجه به این آیات می‌توان به‌طور کلی گفت که «آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیاء» است و این گونه القا شود که «انبیاء در مورد زندگی انسان پیامی نداشته‌اند»^۸

۱. در مقاله توضیح داده شده است که مبداء و مقصد یا منظور این دستورالعمل، «آخرت و خدا» است ولی محل اجرا و مورد عمل آنها البته در دنیاست و ضمناً باعث بهبود زندگی و سعادت دنیایی هم می‌شود (مهدی بازرگان).

۲. نساء (۴) / ۵۸.

۳. نساء (۴) / ۵۹.

۴. اعراف (۷) / ۳۲.

۵. اعراف (۷) / ۳۱.

۶. بقره (۲) / ۲۱۸، انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰.

۷. شوری (۴۲) / ۳۸.

۸. در سطر ۲ [زیرنویس ۱ صفحه قبل] به آن پاسخ داده شده است (مهدی بازرگان).

و یا اصولاً «خدا و آخرت و دین با زندگی و مردم سر و کاری ندارد؟»^۱

۴- نقض نوشته‌ها و عملکرد گذشته

اصولاً طرح این موضوع که «آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیاء» از جمله اسلام است و جا افتادن این برداشت که «دین پیامی برای زندگی دنیایی مردم و مسائل اجتماعی ندارد»^۲ به طور طبیعی و قهری فعالیت‌ها و خدمات نیم قرن جناب عالی و سایر کسانی که در این جهت مشارکت داشته‌اند را زیر سؤال می‌برد و بطلان آنها را ثابت خواهد کرد.^۳

فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی نیم قرن اخیر از جمله سوابق فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسين و ... و در دوره بعد فعالیت سیاسی - اجتماعی نهضت آزادی ایران که بر این اعتقاد متکی و استوار بوده است که اسلام «مکتب مبارز و مولد» بوده و برای پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات اجتماعی جامعه پیام و راه‌حل دارد و ضرورت اینکه مردم به جای روی آوردن به افکار غربی و وارداتی باید به «خوشتن خویش» و فرهنگ خودی و بومی یعنی اسلامی روی آورند، بی‌پایه و اساس خواهند شد.

مروری بر نشریات و کتب گذشته و مطالب ارائه شده این واقعیت را نشان خواهد داد.

مرامنامه‌ی نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ «به حکم عالیه دین مبین اسلام» و با آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۴ شروع می‌شود (صفحه ۴۳ جلد اول اسناد نهضت آزادی ایران).

مرامنامه و اصول برنامه و خط‌مشی نهضت آزادی ایران در تیرماه ۱۳۵۹ با عنوان آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ»^۵ و با استناد به «اصول

۱. کاملاً سر و کار دارد، سر و کار به خاطر آخرت و خدا، همراه با آثار وسیع دنیا (مهدی بازرگان).

۲. که چنین چیزی گفته نشده است (مهدی بازرگان).

۳. اتفاقاً فعالیت‌های نیم قرن بنده و دوستان گرامی که ان‌شاءالله مرضی و مقبول درگاه الهی بوده باشد، هدفی و جهتی جز آخرت و خدا نداشته است؛ منتها در قالب و در برنامه‌های اجتماع و ایران و امور دنیا اجرا شده است (مهدی بازرگان).

۴. رعد (۱۳) / ۱۱.

۵. نور (۲۴) / ۵۵.

عالیه اسلام» آغاز و برنامه‌ی «تفهیم و تبلیغ جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی» و «ارائه نظری و عملی حقانیت جهان‌بینی به‌عنوان تنها راه نجات بشریت» را ارائه داده است. (صفحه ۲۳۵- جلد ۱۱ اسناد نهضت آزادی ایران) و...
در کتاب «درس دینداری» سه اصل یا سه ماده برای رسالت انبیاء معرفی شده است: پرستش خدا- آخرت- مسئولیت در برابر خود و خدا.
در کتاب «راه طی شده» نیز دین یا رسالت انبیاء در سه جمله خلاصه شده است: «توحید- عبادات- آخرت» و ...

۵- تبعات تکثیر و توزیع این مقاله

صرف نظر از صحت و سقم مطلب، بررسی تبعات تکثیر و توزیع این سخنرانی نیز قابل توجه است.

۵.۱- این مقاله روی عامه مردم حداقل در کوتاه‌مدت هیچ‌گونه اثر و نقشی نخواهد داشت مگر پس از تبلیغات حاکمیت احتمالاً از خود واکنش منفی نشان خواهد داد.

۵.۲- قشرهای روشنفکر غیرمذهبی از این نشریه استفاده خواهند کرد و نظرات گذشته خود را البته با استناد به این نشریه به شکل جدید ارائه خواهند داد و خواهند گفت، ما می‌دانستیم که حرف‌های شما روشنفکران مذهبی ساخته و پرداخته ذهنیت خودتان است و ارتباطی با دین و اسلام ندارد. دین یک امر فردی و در ارتباط انسان با خود و خداست و ارتباطی با مسائل اجتماعی ندارد.

۵.۳- روشنفکران مذهبی احتمالاً واکنش متفاوتی از خود نشان خواهند داد. جمعی تأییدکننده، جمعی حالت انفعالی و سرخوردگی پیدا کرده و جمعی با آن برخورد فکری خواهند کرد. به‌هرحال بیش از پیش این مقاله برای مکتب‌های «عرفانی» و «خودفراموش کننده» زمینه فراهم خواهد ساخت.

۵.۴- این نشریه خوراک تبلیغاتی خوبی برای افراد و گروه‌ها و رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی خواهد بود. زیرا این‌گونه افراد بدون اینکه اعتقاد به اسلام، حرکت اسلامی و افکار و عملکرد جناب‌عالی داشته باشند به دنبال پیدا کردن سوژه و اهرمی برای حمله به اصل اعتقادات اسلامی و انقلاب اسلامی و نهایتاً حاکمیت جمهوری

اسلامی هستند و نسبت به تکثیر و توزیع وسیع آن اقدام خواهند کرد.^۱

۶- جمع‌بندی

۶.۱- «آخرت و خدا بخش عمده‌ای از تعالیم و رسالت انبیاء را تشکیل می‌دهد»^۲ و باید هدف و غایت اعمال انسان در دوره زندگی او در دنیا باشد.

۶.۲- اصرار بر اینکه رسالت انبیاء انحصاراً بر دو مقوله آخرت و خدا متمرکز بوده است با محتوای تعالیم انبیاء سازگار نیست.^۳

۶.۳- این نظریه با نظرات قبلی جناب عالی هماهنگ نیست. اصلاح نظرات قبلی به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران در صورت نیاز امری است ضروری و وظیفه‌ای است بر دوش جناب عالی.^۴

۶.۴- ارائه این نظریه که «آخرت و خدا تنها برنامه بعثت انبیاء» بوده است به‌طور طبیعی نظریه طرفداران «لایک» را تأیید می‌کند یعنی همان جمع‌بندی مسیحیان بعد از رویدادهای کلیسا در قرون وسطی و جدا کردن مطلق پرونده دین از زندگی اجتماعی.^۵

۶.۵- برای پاسخ‌گویی به آثار عملکرد انقلاب اسلامی ایران که در متن سخنرانی آمده است به جای برخورد غیرمستقیم بهتر است مستقیماً ریشه‌ی انحرافات و مسائل بر اساس قرآن و سنت مطرح شود تا ویژگی‌های دو دیدگاه موجود در زمینه «اداره‌ی جامعه» تبیین گردد.

۱. البته اگر مطلب فرضیه شده نادرست باشد یا آنچه خواسته شده و گفته شده است توضیح و تفهیم نشود، ممکن است بعضی از این نگرانی‌ها بجا باشد (مهدی بازرگان).

۲. جای خوش‌وقتی است (مهدی بازرگان).

۳. همه‌ی حرف‌ها و استدلال‌های مقاله بر سرِ ارائه‌ی این مطالب است و منحصر بودن رسالت انبیاء بر دو مقوله‌ی فوق است (مهدی بازرگان).

۴. قبلاً هم بنده نظر دیگری نداشتم و خلاف این چیزی نگفته‌ام. جز آنکه این اندازه توجه به درجه‌ی انحراف افکار نداشتم. تجربه انقلاب و مطالعات «تدبری در قرآن»، اهمیت موضوع را برایم روشن‌تر کرد (مهدی بازرگان).

۵. [این حرف] صحیح است در صورتی که از آن سخنرانی و مقاله‌ی توضیحی، چنین برداشت شود که رسالت پیغمبران خدا ارتباط و آثاری روی زندگی دنیا و امور و وظایف اجتماعی نداشته و رهبانیت و ترک دنیا را توصیه می‌کرده‌اند (مهدی بازرگان).

۶.۶- جناب عالی بدون تردید از معماران اصلی حرکت اسلامی ایران در نیم قرن اخیر هستید و انقلاب اسلامی ایران نیز به هر حال ثمره و تداوم این حرکت است. با توجه به توسعه و رشد حرکت اسلامی در سایر کشورها و تأثیراتی که حرکت اسلامی ایران در دیگر سرزمین‌های اسلامی دارد، توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: الف. ضرورت توسعه کارهای فرهنگی- اعتقادی در جهت سالم‌سازی تفکر دین و اصلاح مسیر حرکت فکری.^۱ ب. نباید بروز اختلافات دیدگاهی در درون جامعه اسلامی حربه به دست دشمنان مشترک بدهد.^۲ با عذرخواهی مجدد از تصدیع^۳ و تشکر از قبول زحمت برای مطالعه‌ی نظرات و آرزوی سلامتی و توفیق خدمت بیشتر برای جناب عالی.

شاگرد شما- محمد توسلی
اسفندماه ۱۳۷۱

۱. صحیح است (مهدی بازرگان).

۲. صحیح است (مهدی بازرگان).

۳. عذرخواهی و تصدیع نیست، فروتنی است؛ از قبول زحمت جناب عالی برای استماع و قرائت آن سخنرانی و مقاله و دادن نظریات اصلاحی تشکر می‌کنم. فکر می‌کنم با خواندن نسخه‌ی تجدیدنظر شده‌ی مقاله، توجه به یادداشت‌ها و حواشی این نقد و بررسی، و حضور در سمینار خیلی از اختلافات و اشکالات برطرف شود (مهدی بازرگان).

مهندس مهدی بازرگان

پاسخ به انتقادات

(در آخرین جلسه)*

بسم الله الرحمن الرحيم

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي.»^۱ (و قلمی)، ولی «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا»^۲ را نمی گویم، چون الْحَمْدُ لِلَّهِ و زرای متعددی در این جلسات، در تأیید عرایض من و توضیح آنچه می خواستم بگویم، همکاری کردند. قبل از هر چیز، عذر می خواهم که در این هشت جلسه، جمع کثیری از دوستان با صرف وقت برای این مسئله به زحمت افتادند. و تشکر می کنم از توجه و ارشادهایی که کردند، همچنین از تأییدهایی که بعضی از دوستان نمودند. در ضمن جای خوشوقتی است که این سمینار، وسیله‌ی مطالعه برای پاره‌ای از دوستان شد که مطلب نویی را اینجا مطرح کردند. نظریات و واکنش دوستان البته متفاوت بود؛

* زنده‌یاد مهندس بازرگان پس از دریافت نظرات و انتقادات مکتوب، و استماع دیدگاه‌ها در سمینار «آخرت و خدا» که در محل انجمن اسلامی مهندسین بر پا گردید، در آخرین جلسه به انتقادات پاسخ گفتند و یا پیرامون نظرات مطرح شده توضیحات لازم را ارائه دادند. این سخنرانی از نوار برداشت شد و با مختصری ویرایش به علاقه‌مندان تقدیم گردید (ب.ف.ب.).

۱. طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۷: ... پروردگارا، صبر و تحملم را زیاد کن.

و کارم را آسان ساز.

و لکنت را از زبانم بگشای.

۲. طه (۲۰) / ۲۹: و برای من دستیاری مقرر دار...

عده‌ای تأیید مطلق کردند، عده‌ای هم تأیید اصولی داشتند، ولی نه صددرصد. ولی بعضی دیگر از دوستان به طور کلی مخالف بودند، و احتمالاً قصور و نارسایی قلم و بیان من موجب شد که به طور ساده و کامل مسئله را نتوانستم مطرح کنم. و احیاناً بعضی از دوستان با دقت جزوه را مطالعه نکردند. به هر حال طبیعی است که افراد دیدگاه‌های مختلفی دارند، ولی اگر دوستان مجدداً جزوه را مطالعه نمایند، جواب بسیاری از ایرادها را خواهند یافت. در این جلسه به جای پاسخ به تک تک بیانات، ترجیح دادم روی موضوعات مورد ایراد به طور کلی بحث کنم، و چند تیترا را انتخاب کرده‌ام:

الف - عدم توجه و برداشت نادرست از عنوان جزوه،

ب - عدم دقت و تعبیر نادرست از نظریات ابراز شده،

ج - ایرادهای فرعی آقایان به مطالب جزوه،

د - ایرادهایی که خود بنده به آقایان دارم.

انشاءالله با استفاده از راهنمایی‌های دوستان در تکمیل جزوه اقدام خواهم کرد. عمده اشکالات در همان قدم اول، ناشی از عدم دقت در عنوان جزوه و برداشت نادرست از آن بوده است. عنوان این بود: «آخرت و خدا، تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء». بسیاری از دوستان، «بعثت» را برداشته بودند و در ذهن خود فکر کرده بودند که گفته‌ام: آخرت و خدا تنها برنامه‌ی انبیاء است. خیلی فرق هست بین برنامه‌ی انبیاء و برنامه‌ی خدا. برنامه‌ی بعثت یعنی خدا چه نظری داشته است؟ خدا مشیت و هدفی دارد، وقتی می‌گوید:

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱

بیان هدف، خداست. اینجا هم عنوان این بوده که هدف خدا از رسالت انبیاء چه بوده است؟ نه اینکه رسالت انبیاء چه بوده و نه دین چه بوده است؟ قسمت عمده‌ی ایرادها روی این است که گفته‌اند: «نویسنده گفته است در دین حکومت و قضا نیست، جنگ و اخلاق و غیره نیست.» و این تصور بوده که برنامه‌ی بعثت، یعنی برنامه‌ی رسالت. و برنامه‌ی رسالت یعنی برنامه‌ی دین. چون این برداشت را کرده‌اند، البته ایرادهایی گرفته‌اند، و این تصور را داشته‌اند که وقتی می‌گوییم هدف بعثت،

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶: و جن و انس را نیافریدیم، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

آخرت و خداست، یعنی هیچ چیز دیگر در کار نیست و خدا هیچ لطف و رحمت و هدفی جز این دو نداشته است! مثال می‌زنم؛ فرض کنیم دولت، هیأتی را برای هدف و برنامه خاصی به منطقه‌ای بفرستد، این بدان معنی نیست که دولت در آن منطقه هیچ برنامه‌ی دیگری ندارد. و یا آن هیأت برای به نتیجه رساندن مأموریت ویژه‌اش، اگر روش‌های مناسب‌تری به نظرش رسید، اجرا نکند. بنده عرض نکردم خدا یا دین به دنیا کاری ندارند. لازمه‌ی اجرای این هدف، بسیاری مسائل دیگر هم هست که جزو هدف نیست. آقای دکتر غروی گفتند: «پیامبر و علی و حسین هدفی جز آخرت و خدا نداشتند، ولی ناچار شدند جنگ کنند؛ پس جنگ جزو برنامه هست. یا امر به معروف و نهی از منکر ممکن است منتهی به برخورد با دولت معینی شود؛ چطور شما می‌گویید مبارزه جزو برنامه نیست؟!» چنین چیزی هیچ وقت نگفته‌ام. برای انجام هر مأموریتی، برنامه‌های فرعی پیش می‌آید و هدف، انجام مأموریت اولی است. این یکی از منشأهای ایجاد اختلاف نظر بود که تصور کرده‌اند نظر بنده این است که خارج از آن دو مسئله‌ی آخرت و خدا، یک مسلمان به هیچ کاری نباید کار داشته باشد! و مردم نباید سراغ اجتماع و مبارزه بروند! بنده نگفتم هیچ کاری نباید کرد و خدا خودش ضامن روزی و جنگ و بهداشت و تولید و همه چیز است. این برداشت از صحبت من نادرست بوده.

موضوع بعدی، عدم دقت و تعبیر نادرست از نظریات ابراز شده است. یکی از نظریات ابراز شده این بود که: آیا دین برای دنیا باشد یا دنیا برای دین. گفته بودیم که دنیاپرستی غلط است، هدف باید آخرت باشد. بعضی دوستان تصور فرمودند که بنده می‌گویم: برای دنیا نباید کاری کرد و طالب زندگی دنیا نباید شد. آقای بختیاری به دلیل این برداشت گفتند: اسلام هیچ وقت نگفته دنیا و تلاش نباشد. مطالب‌شان البته درست است؛ ولی من خلاف آن را نگفته‌ام. هیچ وقت نگفته‌ام دنیا خودش درست می‌شود! همچنین بعضی دوستان تصور کرده بودند که من گفته‌ام: «جامعه اسلامی وارد مسائل دنیایی مثل حکومت و اقتصاد و غیره نمی‌شود.» آیت‌الله غروی گفتند: «این همه در قرآن آمده که عمل کنید، تا عمل نکنید به بهشت نمی‌روید. بخورید و بیاشامید، این همه احکام فقهی داریم. چرا نویسنده گفته غیر از خدا و آخرت چیزی نیست.» مگر من چه گفته بودم؟! برعکس؛ همان آیات را که ایشان استناد کرده بودند، آورده بودم و خلاف آن را نگفتم. بخشی از جزوه این بود

که بشر همه چیز را می خواهد به نفع خودش استثمار کند. خدا را هم ما بشرها مثل یک چراغ جادویی می خواهیم که دوی همه دردها و گرفتاری ما باشد؛ در حالی که باید با توکل تلاش کنیم. نشانه‌ی این طرز تفکر، اختلافی است بین دعا‌های ما و دعا‌های معتبر ائمه. ما دعا می کنیم خدایا قرض مرا بده، بیماری ام خوب شود؛ یکسره دعا‌های ما مسائل شخصی است. اگر خوب آدمی باشیم، می گوییم خدایا همه را شفا بده، قرض همه را ادا کن. در دعا‌های اصیل پیشوایان دین - مثل دعای کمیل و افتتاح دعای عرفات - می بینیم اساساً جهت متفاوت است. ما در دعاها از خدا طلبکاریم؛ می گوییم، من که روزه گرفتم و نماز خواندم، چرا باید زندگی ام عقب تر باشد. ولی آنجا می بینیم دعاها با حمد خدا شروع می شود، و با عذرخواهی که من مقصوم، گناه مرا ببخش. «صحیفه سجّادیه» در این جهت از همه شدیدتر است؛ به ندرت در این دعاها مطالب شخصی مطرح می شود. همان طور که در سوره‌ی حمد (۱) که شاخص قرآن است، ابتدا سپاس خداست که مالک روز جزاست؛ بعد می گوید تنها تو را بندگی می کنیم و از تو کمک می خواهیم، ولی چه تقاضا داریم فقط یکی:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱

همان طور که در جلسات تفسیر هم گفته‌ام، صراط مستقیم یعنی راهی صد درصد به طرف خدا. راهنمایی کن به طرف خودت، در خط خودت، توجه فقط به خدا است. در پایان آیات مربوط به روزه ماه رمضان می گوید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»^۲

خواهنده را پاسخ می دهم، پس باید مرا اجابت کنند و بر من ایمان آرند:

«لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۳

یعنی همه‌ی این مقدمات و روزه برای این است که شما سراغ مرا بگیرید و شما معمولاً در این اندیشه نیستید. این است که به پیامبرش می گوید، اگر آمدند و احیاناً سراغ مرا گرفتند، بگو نزدیک‌ام؛ هدف شما باید من باشم، نه افطار کردن، نه سلامتی از روزه؛ نتیجه‌ی روزه مسلماً سلامتی است؛ ولی این را قرآن هدف از روزه ندانسته است؛ این محصول فرعی و فایده‌ی جنبی است؛ هدف روزه، نزدیک شدن به

۱. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۲. بقره (۲) / ۱۸۶: هرگاه بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال کنند، [بگو:] من [به همه] نزدیک هستم...

۳. بقره (۲) / ۱۸۶: ... بسا که راه کمال یابند.

خداست. اساس روزه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ است؛ تا یاد بگیرید چگونه تقوا داشته باشید. کلید بهشت، ایمان و عمل صالح و تقوی است. و تقوی نزدیک شدن به خداست. آیت‌الله غروی در نوشته‌ی خودشان دعایی را از کمیل آورده‌اند که خود من هم همان را در جزوه آورده بودم؛ ولی همان را علیه نظرات من مطرح کرده بودند که حضرت امیر برای مسئله شخصی درخواست کرده است: «قَوِّ عَلَي خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»^۲، ولی حتی در همین جا هم که مسئله‌ی شخصی است، درخواست شده که برای عضلاتم قوت می‌خواهم به خاطر «خدمت به تو».

از این اندیشه که دین برای دنیا نیست، این استنباط را کرده‌اند که می‌خواستم بگویم: «در اسلام چیزی برای حکومت و قضا نیست و اسلام خواهان اصلاح و عمران دنیا نیست.» در حالی که منظور بنده از این که اندیشه‌ی دین برای دنیا مطرود است، این بوده که این زندگی کوتاه دنیا نباید ما را مشغول به خود بکند، خودمان را این قدر کوچک و متوقف در این دنیا نکنیم و دنیا هدف ما نباشد، دنیاپرست نباشیم: «أَهْلِكُمُ التَّكَاثُرُ»^۳

قرآن اعتراض می‌کند که چرا همیشه دنبال دنیا هستید:

«أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ»^۴

البته دنیا را باید داشته باشیم، ولی خود دنیا هدف نباشد؛ هدف، حیات آخرت است:

«وَ إِنَّا الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۵

بعضی از دوستان گفتند: «شما دین و دنیا را تفکیک کرده‌اید؛ جدا نکرده‌ام، اینها پیوند دارند، و این توضیح را در مقاله داده‌ام که:

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»^۶

مگر یک زارع می‌تواند به مزرعه‌اش بی‌اعتنا باشد. زارع به زمین علاقه دارد به خاطر

۱. بقره (۲) / ۲۱، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۳: ... بسا که پرهیزکار شوید.

۲. از دعای کمیل: ... اعضايم را بر انجام خدمتت نیرومند ساز...

۳. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۴. حدید (۵۷) / ۲۰: ... زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی...

۵. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت، زندگی [واقعی] است...

۶. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

گندمی که برداشت می کند، به نفس مزرعه و گاو به عنوان هدف دل بستگی ندارد. آنچه می خواستم بگویم این است که هدف نباید دنیا باشد. همان طور که آیت الله غروی گفته اند، انسان جز از راه عمل به بهشت نمی رود. اصل عمل است و میدان دنیا است. چیزی جز عمل در اختیار بشر نیست. و برای تقرب به خدا وسیله ای جز دنیا و عمل نیست. پس دنیا تفکیک شدنی از دین نیست و تضادی ندارد؛ منتها دنیا پلی است برای آخرت.

دو نفر از دوستان گفتند، پیامبران و ائمه در مورد تمشیت امور زندگی نیز دستورهایی داده اند که به مرحله ی عمل هم در آمده و بعضی گفتند روایات در این موارد بسیار است. البته پیامبران و ائمه ی دین هم مانند همه ی متفکران بزرگ جهان و بهتر از همه، نظریاتی در زمینه بهبود امر زندگی دنیای مردم حتی در زمینه ی بهداشت و سلامت داده اند که طی روایات به ما رسیده؛ آنها هم مثل همه ی افراد برجسته برای دنیای مردم نیز تلاش و تفکر داشته اند، ولی دنیا را هدف نمی دانسته اند.

از موارد عدم دقت روی مطالب جزوه، یکی هم تفکیک دین از سیاست است. این طور تصور کرده اند که من گفته ام: «ادیان به مسئله ی اداره حکومت نظر نداشته اند.» آقای منتظری در رد این مسئله این حدیث را آورده اند که:

«بُنَى الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ، صَلَاةٍ، صَوْمٍ، حَجٍّ، جِهَادٍ وَ وِلَايَةٍ»^۱

و اضافه شده در حدیث که ولایت (یعنی حکومت) از همه مهم تر است، چون اگر حکومت خوب بود، بقیه درست می شود. این حدیث به جای خود محفوظ، ولی «بُنَى الْإِسْلَامِ» غیر از این است که خدا از بعثت انبیاء چه نظری داشته است. هدف بعثت، همان دو منظور بوده؛ ولی برای تأمین آن دو منظور، باید ولایت و حکومت در دست مسلمان ها باشد. طبیعی است.

دوستان در دفاعیات دادگاه نظامی زمان شاه که ابتدا در اروپا چاپ و منتشر شد، خوانده اند که از جمله عناوین اصلی در آن دفاعیات این است که آیا در حکومت استبداد، خدا عبادت می شود یا نه؟ آنجا جواب داده شد که نه؛ وقتی حکومت استبدادی است، خدا عبادت نمی شود. ولی وظیفه ی خودمان است که برای اینکه خدا را عبادت کنیم و مشرک نباشیم، با حکومت استبداد مبارزه کنیم؛ چون استبداد خودش شرک است. قبول اربابی یک فرد، شرک است و ما که نباید مشرک باشیم؛

۱. حدیث: بنیان اسلام بر پنج چیز است؛ نماز، روزه، حج، جهاد و ولایت (حکومت).

پس نباید زیر بار استبداد برویم، همان طور که امام حسین (ع) نرفت و حاضر به بیعت با یزید نشد.

بعضی دوستان چنین تعبیر کرده اند که گفته ام: «فرد و اجتماع مؤمنین نباید وارد مبارزات سیاسی برای سرنگونی استبداد شوند!» که هرگز چنین نگفته ام. منظور بنده از تفکیک دین و سیاست، همان طور که قبل از پیروزی انقلاب در کنگره انجمن های اسلامی گفته ام و در کتاب «مرز میان دین و سیاست»^۱ آمده، ما عقیده داریم که دیانت باید حاکم بر سیاست باشد، و در یک کشور دارای دموکراسی، اگر آزادی واقعاً برقرار باشد، در کشوری مثل ایران که اکثریت عظیم مردم مسلمانند، طبیعی است که دیندارها خلاف دین عمل نمی کنند و خود را ملزم می دانند که قانونی نگذرد که مخالف شرع باشد و محرّمات را مجاز بشمرد.

گفته بودم اصولاً باید دیانت بر سیاست حاکم باشد؛ ادغام نیست، حاکمیت با دیانت است. اما عملاً هر جا این دو تا در غیر شرایط دموکراسی کنار هم قرار گرفتند، کلاه سر دیانت رفته؛ اموی ها، عباسی ها، عثمانی ها و صفوی ها همه همین وضع را داشتند؛ چون دیانت توسط خود خدا در حکومت اعمال نمی شود، یک فردی می آید و می گوید، من خلیفه ی خدا و رسول هستم، یا ولی امر مسلمین هستم، چون این مقام را دارم، باید من همه ی دستورها را بدهم، و آن مقام قدرت است؛ به این ترتیب، قدرت حاکم می شود نه دین.

در جزوه صریح آمده که ما کاملاً مخالفیم که همکاری دین و سیاست به معنی حاکمیت روحانیت باشد. بعضی از دوستان - از جمله آقای غروی - اظهار نظر کردند که: «نویسنده ی مقاله تحت تأثیر حکومت های بنی امیه و بنی عباس بوده؛ ولی حکومت آنها اسلامی نبوده.» مسئله این است که اعمال قدرت به وسیله فرد انجام می شود که خود عامل دور شدن از اسلام است.

وقتی ما معتقد باشیم که قوانین دینی جواب همه چیز را در دنیا داده، خودبه خود بن بست پیش می آید؛ چون عملاً می بینیم خیلی چیزها در دین نیست. پس یا باید نتیجه گرفت دین ناقص است، یا نتیجه گرفت که اساساً با آنها که در دین نیست کاری نیست. ولی اگر فرض بر این باشد که به ما رجوع شده، همه ی مشکل را خودمان باید حل کنیم.

۱. به شرح زیرنویس شماره ۱ مندرج در صفحه ۴۴۵ مراجعه فرمایید (ب.ف.ب).

آنچه بنده تفکیک کردم این است که نبوت و حکومت دو منشأ مختلف دارند. در امر نبوت می‌بینیم که خداوند کوچک‌ترین اجازه به پیامبر نمی‌دهد که اطاعت از او امر دیگران بکنند، یا با آنها سازش کند، یا نظریات آنها را بپذیرد، یا مصلحت‌اندیشی حتی از طرف خودش بکند. آنچه در سوره «عبس» (۸۰) آمده همین است. پیامبر روی مصلحت‌اندیشی خودش فکر می‌کرد: الان اگر توجهم را بیشتر معطوف به این بزرگان قریش بکنم، بیشتر به نفع رسالت و قرآن و خداست، تا اینکه توجه‌ام را به آن مرد کور بکنم. خداوند فوراً ملامت کرد. در مورد امر خدا و آخرت، قدم به قدم همه جا دنبال رسول خودش است. ولی وقتی پای حکومت می‌رسد، به پیامبرش می‌گوید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، «ببین آنها چه می‌گویند. و خلاصه منظور بنده این بود که این دو مورد اساساً جداست، یکی مربوط به خداست و یکی مربوط به مردم. در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ بقره (۲) که گروهی از بنی اسرائیل، موضوع تعیین حکومت را با نبی خودشان مطرح می‌کنند، نبی به هیچ‌وجه نمی‌گوید مَلِكٌ مِنَّمْ و حکومت و دیانت یکی است؛ خواه ناخواه من که پیامبرم، خودم وظیفه حکومت دارم. او این را نمی‌گوید. تفکیک حکومت و رسالت در این آیات کاملاً واضح است. طالوت به عنوان مَلِكٌ انتخاب می‌شود که جدا از نبی است. و صفات نبوت که در قرآن در معرفی پیامبران آمده، که ما قبول داریم، مثل عصمت و وحی و غیره، در مورد او وجود ندارد. عده‌ای هم جدال می‌کنند که چرا کسی که ثروت‌اش کمتر از ماست شاه شده؟ جواب می‌دهد «او در توانایی جسمی و علمی برتری دارد». ولی نگفته حکمت و وحی و تقوی دارد. و طالوت که نبی نیست، دستورهای جنگی می‌دهد و افرادش را گزینش می‌کند. بدین قرار ملاحظه می‌شود که این دو مورد در عین ارتباط، دو منشأ مختلف دارند.

یکی از دوستان در این رابطه گفته‌اند: «پیامبر اکرم علاوه بر سمت پیامبری، زمامدار جامعه زمان خود نیز بود.» بله، البته پیامبران هم مثل همه‌ی مردم، وظایف و حقوق عادی زندگی را علاوه بر وظایف ناشی از وحی و بعثت داشته‌اند. ولی از هم قابل تفکیک است، از جمله حق زمامدار شدن. ولی این حقی است که مردم واگذار کرده‌اند. و حضرت محمد (ص) تا زمانی که در مکه بود، چون از جانب مردم برای زمامداری انتخاب نشده بود، حاکمیتی نداشت. ولی در مدینه که مردم به موجب

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... در کار با آنها مشورت کن...

توافق قبیله‌های ساکن مدینه حاکمیت او را خواستند، حاکمیت داشت. بیشتر دوران پیامبری حضرت در مکه گذشت که در آنجا علاوه بر آنکه چنین توافقی صورت نگرفت، همواره مکیان اقداماتی علیه پیامبر برای دفع او انجام می‌دادند و تشکیل حکومت در آن شرایط اساساً نمی‌توانست مطرح باشد.

موضوع دیگری که باید مطرح کنم این است که پیامبران برای تعلیم مسائلی آمدند که ما نمی‌توانستیم بدانیم، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.»^۱؛ نه برای چیزهایی که ما عقل‌مان می‌رسد. بشر که عقل‌اش می‌رسد تا کره مریخ هم سفینه بفرستد، و تمام اسرار ژنتیک را کشف کند، راه درمان همه‌ی بیماری‌ها را بشناسد و از علوم مختلف در حد وسیع آگاه شود؛ مسائل حکومت و سیاست و اقتصاد و غیره را هم قادر است بفهمد. البته خدا می‌خواهد که ما در دنیا همه چیز داشته باشیم؛ منتها باید خودمان ایجاد کنیم و مسائل‌اش را حل کنیم.

بعضی از دوستان اظهار داشتند: «اینکه در جزوه آمده- قرآن فقط آخرت و خدا را که مردم نمی‌توانسته‌اند بفهمند بیان کرده- درست نیست؛ خدا جزو فطرت بشر است، و قدیمی‌ترین اسناد و مدارک نشان می‌دهد که در مخیله‌ی انسان‌ها مسئله‌ی آخرت و بهشت و جهنم مطرح بوده.» بله، البته در مخیله‌ی انسان‌ها بوده، به دلیل اینکه پیامبران متوالیاً آن را به بشرها القا کردند و اولین پیامبر هم حضرت آدم بود که خود اولین انسان مختار و مسئول بود. ولی تدریجاً افکار انسان‌ها به طرف شرک متوجه می‌شد و پیامبران پشت سر هم آمدند، تا مردم را از شرک دور نمایند و بندگی خدای واحد را تلقین کنند. مع ذلک پیام توحید و آخرت انبیاء غالباً مورد مخالفت قرار می‌گرفت و در قرآن اخبار مبارزه مردم با پیامبران فراوان است. همان‌طور که دوستان توضیح دادند، در عربستان قبل از اسلام هم خدا را می‌شناخته‌اند، ولی نه خدای واحد را. با ابراهیم و خدای ابراهیم و کعبه و مراسمی به نام حج آشنایی خام و مبهمی داشتند؛ ولی از اصول اعتقادی ساده و روشن ابراهیم به شدت منحرف گشته و آلوده به شرک شده بودند. به هر حال خدا چیزی است که بشر نمی‌توانسته تصورش را بکند؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۲ تمام معلوماتی که ما به دست آوردیم، از مواردی است که می‌بینیم؛ خدایی را که طبق تعریف قرآن، هیچ چیز مانند آن نیست،

۱. علق (۹۶) / ۵: و به انسان آنچه نمی‌دانست، آموخت.

۲. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست...

بشر چگونه می‌توانست توصیف‌اش کند؟ قیاس به نفس می‌کند و تعدد قایل می‌شود: یک خدا برای جنگ، یک خدا برای زیبایی، یک خدا برای رود نیل و هکذا برای آسمان و غیره. به قول فیلسوف آلمانی که گفت:

«اینکه تورات می‌گوید خداوند بشر را مطابق شمایل خودش ساخت، درست

نیست؛ بشر خدا را مطابق خصوصیات خودش ساخته.»

خداهای بشری غیر از خدای انبیاء و خدای قرآن است. وقتی بشر را رها کنند که خودش خدا بسازد، این خداها و آن طاغوت‌ها از آب درمی‌آید. اگر بنده گفتم که فقط خدا هدف بوده، به این معنی است که خدا را فقط خود خدا، آن هم از طریق فرستاده‌های مخصوص خودش باید معرفی کند، بعد هم آخرت را. یک سخنرانی در جلسات کمیل داشتم تحت عنوان «قیامت قرآن و معاد مسلمان‌ها»^۱. اساساً دو چیز کاملاً متفاوت است، مثل دو طرف دست آدم، معادی که ما مسلمان‌ها به آن معتقدیم و قیامتی که قرآن می‌گوید، با هم تضاد دارند، و این در حالی است که قرآن را در اختیار داریم. طبیعی است که بشر خودبه‌خود عقل‌اش به آخرت نرسد؛ برای اینکه از آخرت، الان هیچ چیزی اینجا وجود ندارد و نشانه‌ای از آن نیست. تمام صفاتی که قرآن برای آخرت آورده، خلاف‌اش اینجاست. یکی از اصول مسلم علمی و فلسفی، اصل آنتروپی یا کهولت یا فسادپذیری و فرسودگی و فناست. قیامت که احیای اموات پوسیده و خاک شده است، تمام آن اصول علمی و فلسفی را نقض می‌کند؛ با هیچ یک از استدلال‌ها و فلسفه‌ها و معلومات ما جور در نمی‌آید. انرژی فوق‌العاده عظیمی که برای تغییرات عظیم کیهانی که قرآن تشریح کرده، لازم است که جز اراده‌ی خدا نمی‌تواند باشد، و با انرژی‌های محسوس دنیایی ما قابل توجیه نیست. اگر گفته‌ام قرآن جز به آخرت و خدا نپرداخته، منظورم چیزهایی است که بشر عقل‌اش نمی‌رسد.

بعضی از دوستان از بحث ما این‌طور برداشت کرده‌اند که گفتیم: «اسلام به صورت یک قانون فردی عرضه شده، بدون اینکه امر اجتماعی باشد». دوستانی که

۱. «قیامت قرآن و معاد مسلمانان» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در محفل کمیل مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲۰ است که از نوار سخنرانی برداشت شده و سپس توسط مؤلف فقید تفصیل و تدوین یافته است و اکنون آخرین اثری است که در کتابی با عنوان «پادشاهی خدا» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

در جلسات «بازگشت به قرآن»^۱ و «تدبری در قرآن»^۲ حضور داشته‌اند، می‌دانند که حدود شش ماه در مورد «انسان بینی قرآن»^۳ - راجع به اینکه ایمانی که خدا و قرآن از ما می‌خواهند، ایمان فردی نیست، ایمان اجتماعی است - صحبت شده است. بارزترین نشانه‌ی آن را هم دو چیز آورده‌ام: یکی سوره «والعصر» (۱۰۳) که در پایان آن آمده: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۴؛ یعنی همه باید حتماً به یکدیگر توصیه روش‌های درست را بکنیم، توصیه‌ی صبر و پایداری در مشکلات و مصایب. اگر کسی فقط در فکر خودش باشد، ایمان قرآنی ندارد و مشمول خسران خواهد بود. و یک مورد بارز دیگر سوره «حمد» (۱) است. آنجا که می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۵؛ صیغه‌ی جمع به کار برده و نگفته «اعبد و استعین». ایمان ما اگر فردی و شخصی باشد، پذیرفته نیست؛ باید جمعی باشد و خلاف این را در جزوه نگفته‌ام. اما ایرادهای فرعی که بعضی از دوستان داشتند؛ مثلاً فرمودند، تعاریف درست انجام نشده و خودشان دین و آخرت و انسان را تعریف کردند و ایراد داشتند که چرا چیزهایی که هم معنی و هم جهت نیست، مترادف آمده است. این قبیل ایرادها ممکن است در بحث ما پیش آمده باشد؛ ولی من با زبان آشنا و با مخاطب‌های آشنا که سال‌های طولانی تبادل نظر داشتیم صحبت می‌کردم و اصطلاحات را چون برای همه آشنا می‌دانستم تعریف نکردم. در نتیجه آن جامعیتی که آقای اشکوری در بحث تعقیب می‌کنند نبوده است؛ اتفاقاً قرآن هم همین‌طور عمل کرده، در باره دنیا می‌گوید:

۱. جلسات درس «بازگشت به قرآن» از سال ۱۳۵۹ برپا شد و از طریق کانال ۲ سیمای جمهوری اسلامی ایران ضبط و پخش می‌شد و ادامه‌ی آن از سال ۱۳۶۰ در انجمن اسلامی مهندسين برگزار شد از حاصل این جلسات، هفت جلد کتاب با عنوان «بازگشت به قرآن» است که جلد اول آن توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» در سال ۱۳۶۰ و جلد‌های دوم تا چهارم طی سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. «پایه پای وحی» یا «تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول» عنوان تحقیق دیگری از قرآن کریم است که توسط مؤلف فقید از سال ۱۳۷۰ در انجمن اسلامی مهندسين تدریس شده و سپس تدوین و تفصیل یافته و جلد اول آن در سال ۱۳۷۴ توسط «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۳. «انسان بینی قرآن» عنوان جلد چهارم «بازگشت به قرآن» است که در ۱۳۶۳/۸/۲۲ تدوین یافته و در تابستان سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۴. عصر (۱۰۳) / ۳: ... که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه می‌کنند.
۵. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد]، منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

«أَنَّهَا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ»^۱

ولی دنیا را تعریف نکرده و همه می فهمند که منظور زندگی همین دنیا است که توصیف آن را گفته است.

یکی از دوستان گفته اند که: «نویسنده‌ی مقاله در گفتارش تجدیدنظر کرده است!» هرگز چنین نیست. همان طور که در جزوه گفته شده است، در سال ۱۳۶۴ این مسئله تحت عنوان «ناگفته‌های بعثت»^۲ مطرح شده بود که حکومت و اقتصاد و این قبیل مسائل جزو گفته‌های انبیاء نیست. ولی خیلی قبل از آن در زمان شاه، زمانی که ساواک هنوز حاضر بود و «انجمن اسلامی مهندسين» وجود داشت و جشن مبعث هم برگزار می شد، من نبودم تا در آن جشن صحبت کنم، آقای مهندس صباغیان جور بنده را کشیدند و صحبت بنده را تحت عنوان «انگیزه و انگیزنده»^۳ مطرح کردند. البته مسئله به این شکل که حالا مطرح کردیم نبود، و به این صورت مطرح شده بود که با بررسی آماری روی سوره‌ها مشخص می شود که بیش از ۹۰ درصد آیات قرآن مستقیم یا غیرمستقیم، فوراً یا بعد از چند آیه به طرف خدا می رود، و انگیزه‌ی پیامبر در گفتن آنها فقط خدا بوده است. البته در آن بحث، آخرت را هم به حساب خدا گذاشته بودم. به هر حال این نظر و عقیده، امر تازه‌ای نبوده است.

اما ایرادهایی که بنده به سهم خود به آقایان دارم. جاهایی را که ایراد به نظرشان رسیده است فرموده اند؛ ولی مواردی که استدلال‌هایی مستند به تاریخ و مسائل عملی شده، یا استناد به خود قرآن است، در نظر نگرفته اند. آخر یک بحث مفصلی از دیدگاه انسان‌بینی و روان‌شناسی در مقاله شده است که مسئله دین برای دنیا از کجا ناشی می شود، و نتیجه گرفتیم از طبیعت ما ناشی شده است که همه چیز را برای خودمان و دنیای خودمان می خواهیم. مسائل تاریخی را مطرح کردیم که آنها را پاره‌ای از دوستان در نظر نگرفته اند؛ در آن مبحث تجربه‌ی قرون وسطی را آورده ام، حرکت معکوس اروپا، عمل پیامبران در عالم انسان‌ها، تاریخ باستانی قدرت و

۱. حدید (۵۷) / ۲۰: ... زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است...

۲. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی مؤلف فقید در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در ۱۳۶۴/۱/۲۹ است که ان شاء الله در جلد چهارم بازیابی ارزش‌ها منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

۳. «انگیزه و انگیزنده» عنوان سخنرانی زنده یاد مهندس بازرگان در جشن شب مبعث حضرت ختمی مرتبت در انجمن اسلامی مهندسين است و اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۲)» می باشد که با عنوان «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

حکومت ... اگر آنها درست باشد، دیگر ایرادی وارد نیست. علاوه بر آن، این مطلب که هدف بعثت، آخرت و خدا بوده، مستند به یک سلسله از آیات و سوره‌های قرآن است. وقتی شما قرآن را به طور تصادفی باز کنید، هر آیه و سوره‌ای که بیابید، اساساً مطلبی جز این دو مورد نیست. از مسئله‌ی حکومت، آبادی و عمران، اقتصاد و غیره اگر آمده باشد، در ردیف بی‌نهایت کوچک‌هاست. درست است که در دستورهای دینی ما، حرمت شراب و احتراز از قمار و غیره هست، ولی هدف، پرهیز از افتادن در راه شیطان و دور شدن از راه خدا بوده است. در مورد شراب نگفته است که کبد شما خراب می‌شود و مغز شما قدرت تشخیص را از دست می‌دهد؛ اینها نتیجه‌ی فرعی است. آنچه در قرآن مورد نظر بوده، این است که:

«لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۱

تا وقتی با خدا مناجات می‌کنید، بفهمید چه می‌گویید؛ وقتی می‌گویید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»^۲، بدانید یعنی چه.

کاری نداریم که ۱۵ قرن است که مسلمان‌های ایران این جمله را تکرار می‌کنند و به معنی آن توجه ندارند، در حالی که مواظبانند که قبله یک درجه هم منحرف نباشد و مواضع هفتگانه، دقیق و درست روی زمین باشد. البته مشروبات الکلی نتایج سوء فراوان دارد که علم امروز از آن آگاه شده، ولی آیه در صدد تشریح آنها نبوده است. پرهیز از عواقب سوء آن، نتیجه‌ی قهری عمل به دستور قرآن است که از جانب مقامی آگاه بیان شده است. همان‌طور که در کتاب «باد و باران در قرآن»^۳ گفته‌ام، چنین نیست که قرآن در آیات باد و باران به ما علم جوشناسی داده، تنها چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که کلام از منبعی صادر شده که آگاه به دانش پدیده‌های جوی بوده است، همین.

۱. نساء (۴) / ۴۳: ... در حال مستی به نماز نایستید، تا زمانی که بدانید چه می‌گوئید...

۲. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد]، منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۳. «کتاب باد و باران در قرآن»، متن تدوین یافته‌ی سخنرانی مؤلف فقید در ۱۳۴۳/۱۲/۲۷ در زندان قصر است و چاپ اول آن در سال ۱۳۴۴ توسط آقای مروارید مؤسس انتشارات «دارالفکر» (قم) که در زمان ایراد سخنرانی هم‌بند زنده‌یاد مهندس بازرگان بوده است، منتشر شده و اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۷)» است که با عنوان «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۷۹ چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

بسیاری گفته‌اند- نه در اینجا- اسلام «مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^۱ برای همه چیز دستور داده است. آن آقایان نگران شده‌اند که با گفتن این مطالب، فقه و فقهت از میان برود؛ آن احکام سر جای خودشان هستند.

آیت‌الله نوری می‌گویند، پنجاه کتاب (یا پانصد کتاب) راجع به قضاوت در اسلام نوشته شده است. مگر من گفته‌ام که قضاوت در اسلام نباید وجود داشته باشد؟ راجع به طب هم نوشته‌اند و باید می‌نوشتند. مسلمان‌ها هم زندگی می‌کنند و طبیعی است به قاضی و طبیب نیاز دارند؛ ولی معنی‌اش این نیست که پیامبر برای این منظور آمد. اشکال این است که اگر در عمل، مسلمین و متدینین به مسائل حکومت و سیاست و اقتصاد و مدیریت رو نیاوردند، برای این است که تمام توجه رفته روی فقه که جمعاً، دو تا دو نیم درصد آیات قرآن را تشکیل می‌دهد؛ البته فقه به معنی اصطلاحی‌اش، نه آن فقه که خود قرآن می‌گوید.

از خیلی پیش، مجله‌ای اسلامی در انگلستان به زبان انگلیسی چاپ می‌شد به نام «The Islamic Review» که آن را پاکستانی‌ها اداره می‌کردند. آقای سعیدی آن مجله را به من داد و خواست که مقاله‌ای در آن بنویسم؛ عنوان مقاله‌ای که نوشتم این بود: «سِرِّ انحطاط مسلمین»^۲. آنجا گفته بودم که سر انحطاط این است که مسلمین اهل عمل نبودند و فقه و فقهت با وسعت فراوانش جای همه چیز را گرفته است، اما دنبال حکومت و قضاوت و علوم نرفتند. فکر اینکه بر آنها یک ظالم و غاصب حکومت نکند، نبودند؛ فکر می‌کردند همین قدر که مسلمان بودیم و به شرایع درست عمل کردیم، همه چیز درست است. عرایض بنده برای همین است که این فکر پیدا نشود که در دین، غیر از آخرت و خدا چیزهای دیگری هم هست که در فقه آمده و فقط همان‌ها را باید عمل کرد و بس. نتیجه این می‌شود، آن مطالبی که در دین نیست، دیگر با آنها کاری نداریم. وقتی می‌گوییم: دین برای چیزهایی که ما عقل مان نمی‌رسد و نمی‌توانیم بفهمیم، آمده است (یعنی برای همان دو مورد)، معنی‌اش این است که کارهای دیگری هم داریم که به عهده‌ی خودمان است. ولی

۱. اشاره به بخشی از حدیث نبوی «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (زگهواره تا گور دانش بجوی) است.
۲. «سِرِّ عقب‌افتادگی ملل مسلمان» یا «سِرِّ انحطاط مسلمین» اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار» (۸) است که با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

اگر بگوییم دین ما همه چیز را دارد- همان طور که خیلی از علمای ما نظرشان این است- برای مواردی که در دین نیست، دچار بن بست خواهیم شد. یکی از دوستان در اینجا گفتند:

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۱

این آیه مطلب دیگری را بیان می کند. منظور از کتاب مبین، علم خداست که همه چیز را می داند. و قسمت های اول همین آیه مؤید این نظر است که می گوید:

«وَمَا يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتٍ»^۲

در مورد این مطلب که گفته بودم: «وقتی دنیای مان خراب است، متوجه باشیم که آخرت مان خراب نباشد»، یکی از دوستان احساس خطر کرده بودند و برداشت شان این بود که: «پس در این صورت دنیا را باید رها کنیم و تمام توجه مان به آخرت و نماز شب باشد». نه! منظور دیگری بود. برعکس، همان طور که ذکر کرده ام، این آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۳ خیلی دامنه و فواید دارد. می گوید، ای انسان، اولاً خیال نکن که حتماً باید خوش بگذرانی، یک سره در تنگنا هستی. وقتی آدمیزاد این را بداند، از وقوع مشکلات شکایت نخواهد کرد. یکی از دوستان مان که به زندان رفته بود، از رفتار غیرانسانی و خلاف دیانت زندانبانان خیلی شکایت می کرد. به ایشان گفتم: من و شما که از علی و حسین بن علی و پیامبرانی که زجر کشیدند، بالاتر نبودیم. چه بلاهای فراوانی بر سر آنها آوردند! اگر گوشه ای از آنها سر ما هم آمد، نباید این قدر شکایت کنیم؛ خوشحال هم باید باشیم که مثل پیشوایان ستم کشیده ای دین شدیم. اگر آیه «كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ»^۴ را توجه داشته باشیم، به هر کار مشکلی که خدا راضی باشد، یعنی بهبود دنیا و آخرت تن می دهیم و استقبال می کنیم. به هنگام زندان رفتن، همسران مان ناراحت نمی شوند؛ برعکس، شوهرانشان

۱. انعام (۶) / ۵۹: ... و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتاب روشن [علم خدا] ثبت است.

۲. انعام (۶) / ۵۹: ... آنچه در خشکی و در دریاست می داند؛ هیچ برگی بدون آگاهی او [از درخت] نمی افتد و هیچ دانه ای در تاریکی های [درون] زمین؛ ...

۳. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی به لقای او نایل خواهی شد.

۴. انشقاق (۸۴) / ۶: ... با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی...

را تشویق می‌کنند. وقتی که مبارزه در راه خدا باشد، آن هم با این امیدواری که: «فَمَلَأْتَهُ»^۱، یک فرد مسلمان مؤمن، به موجب این آیه غم به چهره نخواهد داشت و از دشواری و شهادت که در راه خدا باشد، استقبال می‌کند و دنیا عوض خواهد شد. دعاهای حضرت سجاد(ع) را ببینید؛ کسی که بیش از همه‌ی ائمه- و شاید بتوان گفت بیش از تمام افراد بشر- مظلوم واقع شده، از ولادت تا شهادت مشکلات را تحمل کرده است؛ ولی دعاهایش یک ذره بوی شکایت و ناراحتی ندارد. هدف ادعیه‌ی حضرت سجاد(ع) این است که مردم را در خط خدا قرار دهد، تا به یاد خدا باشند. بنابراین، منظور بنده این بوده که حالا که اوضاع مطابق منظور مردم نشده، و هدفی که مردم از این انقلاب داشتند تأمین نشده است، لا اقل «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ»^۲ نباشیم. طوری نباشد که به دین و خدا و انقلاب بد بگوییم و هیچ کاری هم نکنیم.

والسلام

۱. انشقاق (۸۴) / ۶: ... به‌لقای او نایل خواهی شد.
۲. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند...

بیانات آقای دکتر رضا صدر

پس از بیانات آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر رضا صدر اظهار داشت :
«بیانات امروز شما بسیاری از مسائل و ابهامات را برای ما روشن کرد؛ پیشنهاد
می‌کنم این مطالب را به صورت پاورقی بر جزوه اضافه بفرمایید.»
سپس آقای دکتر صدر اضافه کردند:

اما در مورد اصل موضوع باید بگوییم:
در زمان سابق، یکی از درباریان شاه در مجلس شاه گفت: در هندوستان
مرغ‌هایی هستند که آتش می‌خورند، به نام مرغ آتشخوار. همه درباریان
خندیدند و هیچ کس حرف‌اش را باور نکرد. گوینده که سخت ناراحت شده
بود، با تحمل دشواری و هزینه‌ی زیاد، راهی هندوستان شده و ده شتر مرغ
خرید. در راه بازگشت به کشورش، مرغ‌ها یکی پس از دیگری مردند، ولی با
هر مشکل و بدبختی بود، موفق شد یکی از آنها را سالم به مقصد برساند، و به
دربار شاه برد تا همه آتش خوردن او را مشاهده کنند. شاه از او پرسید، برای
آوردن این مرغ چقدر هزینه کردی گفت: (مثلاً) صد هزار تومان. شاه صد هزار
تومان را در اختیارش گذاشت و گفت: بعد از این، حرف راستی که این همه
هزینه و گرفتاری داشته باشد نگو!

پایان